

دنیایا

در این شماره :

۴

تیر ۱۳۵۵

- کمیته مرکزی حزب توده ایران از همه مخالفان رژیم ترور و اختناق کنونی ایران دعوت میکند برای برانداختن استبداد محمد رضا شاه دریک جبهه ضد دیکتاتوری همکاری نمایند (۲)
- تلاش همه جانبه برای تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری میرمترین وظیفه همه مخالفان استبداد محمد رضا شاه است (۶)
- انقلاب مشروطیت ، خیانت سلسله پهلوی و ضرورت اتحاد نیروهای ضد استبداد محمد رضا شاه (۱۰)
- پیرامون مبادله نفت با اسلحه " (۱۸)
- نکاتی درباره سیاست کارگری رژیم (۲۵)
- خسرو گل سرخی درباره صمد بهرنگی (۳۰)
- نکاتی چند پیرامون مسائل حاد جنبش خلق کرد (۳۳)
- رژیم استبدادی شاه و وام های اسارت آور امپریالیستی (۳۸)
- سومین کنفرانس پیمان همکاری و عمران منطقه ای در ازمیر (۴۷)
- مزدوران " ساواک " در ارتیش (۵۱)
- بحران اقتصادی سرمایه داری در دهه هفتاد (۵۳)
- ایالات متحده آمریکا ، کشوری که همه افراد آن تحت پیگردند (۵۷)
- دستچینی از نامه های ایران : " در دشت مغان چه میگذرد ؟ "
- " سخنی با ترانه ساز "
- " انقلاب سفید یعنی چه ؟ " (۵۹)

نشریه سیاسی و ثنوریك کمیته مرکزی حزب توده ایران
بنیادگذار دکتر تقی ارانی

سال سوم (دوره سوم)

کمیته مرکزی حزب توده ایران

از همه مخالفان رژیم ترور و اختناق کنونی ایران دعوت میکند

برای بر انداختن استبداد محمد رضا شاه

در يك جبهه ضد دیکتاتوری همکاری نمایند

هممیهنان گرامی !

همما شاهد آن هستیم که نتایج شوم اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی رژیم استبدادی محمد رضا شاه هر روز دردناکتر میشود و زنجیرهای اسارتی را که این استبداد مخوف بدست وپای مردم ما انداخته ، هر روز سنگینتر و خونآلودتر میگردد . باگذشت زمان بیش از پیش چهره واقعی این رژیم غارتگر و جنایت پیشه برای قشرهای گستردهتری از مردم ایران آشکار میگردد .

باشکست های بی دریغ سیاست ضد ملی رژیم استبدادی شاه که هسته اساسی وجهت عمده اش وابسته کردن بیش از پیش اقتصاد ایران به اقتصاد کشورهای امپریالیستی است ، ائتلاف ثروت عظیم ملی ما و ویژه درآمد کلان نفت در راه خرید میلیارد ها اسلحه از سوداگران امپریالیستی ، دادن وامهای کلان به انحصارهای امپریالیستی ، ساختن پایگاه عظیم نظامی برای تجاوز ، تحمیل بودجه کمر شکن ارتشی وزارت بی بند و بار باقیمانده آن بدست گردانندگان رژیم ، شرایط مادی زندگی اکثریت مردم در یکی دو سال گذشته دشوارتر شده و احساس ناخشنودی ، اکثریت سنگینی از مردم کشور را فرا گرفته است .

عامل دیگری که به گسترش بازهم بیشتر ناخشنودی مردم از رژیم میدان میدهد ، تحولات عظیمی است که باستانی روزافزون در میدان پهناور سیاست جهان امروز ، در جریان است . مردم کشور ما با وجود رژیم استبدادی ، و علیرغم اختناق و با وجود تبلیغات دولتی بمیزان زیادی با این واقعیت آشنا میشوند که در جهان امروز تناسب نیروها بسود سوسیالیسم ، صلح و جنبشهای رهائی بخش ملی و بزرگان امپریالیسم و رژیمهای فاسد فاشیستی و شبه فاشیستی مانند رژیم ایران بیش از پیش در حال تغییر است . آنها شاهد آن هستند که یکی پس از دیگری رژیمهای تبهکار استبدادی سرنگ شوند و میگردند .

مردم می بینند که درد نیای کنونی جابر رژیمهای استبدادی نظیر رژیم ایران تنگتر میشود و امپریالیست های هوا دار آنها را دیگر دارای آن نفوذ و قدرت گذشته نیستند که بتوانند برای همیشه چنین رژیمهایی را بر سر کار نگهدارند . این واقعیات بر ناخشنودی مردم کشور ما از یقین رژیم استبدادی غارتگران باز هم میافزاید و به آنها برای کوشش در راه بر انداختن آن نیرو و امید می بخشد . این ناخشنودی از سوتی و امید از سوتی دیگر ، قشرهای گسترده ای از مردم را به جنبش در آورده

بهمیدان مبارزات پرداخته اقتصادی و سیاسی کشنده است . اعتصابات مکرر کارگری در واحدهای صنعتی و در مواردی حتی اعتصابات کارمندان دولت ، همچنین نمایشهای پرداخته دانشجویان همه دانشگاههای ایران بیانگر این ناخشنودی است . این ناخشنودی حتی در مقالات روزنامه‌های ساواک زده رسمی کشور و در مجلس فرمایشی بازتاب محسوس یافته است . واقعیت این است که گسترش ناخشنودی به مراتب پهناورتر و رفترازنمایش خارجی آنست .

بعواضات این گسترش ناخشنودی ، فشار اختناق ساواکی بسی افزایش یافته و می یابد . ساواک این پاسبان خون آشام و جنایت پیشه استبداد محمد رضا شاه هر روز زنده ترویج پرواگندش در به زنجیر کشیدن ، شکنجه دادن و کشتار مخالفان رژیم بیشتر می‌شود . سیاهه اعدامهای رسمی سیاسی ، کشتارهای آشکار و پنهان مخالفان رژیم در زندانها و خیابانها و مخفیگاههای ساواک هر روز طوفانی تر میگردد .

اگر تا چندی پیش فشار استبداد شاه متوجه مبارزان انقلابی توده‌ای و غیر توده‌ای ، مارکسیست و غیر مارکسیست بود ، در زمانی است که دیگران فشار همه گیر شد و هتونها و ایستگان و تاپید کنندگان و کارگزاران رژیم آژان درامانند .

مدتهاست که دیگر نه تنها انقلابیون ، کارگران و دهقانان زحمتکش ، روشنفکران و جوانان مبارز ضد رژیم ، بلکه حتی آن سرمایه دارانی که در مقابل غارتگری بی بند و بار کارگزاران ساواکی رژیم کوچکترین مقاومتی نمایند ، سنگینی زنجیرهای اسارت ساواکی را بر دست و پای خود و حتی چنگال زهرآلود جلادهای ساواک و پلیس را بر گوی خود احساس میکنند .

هر روز قشرهای تازه تری از مردم نه تنها از زحمتکشان شهروده و قشرهای از طبقات متوسط و حتی از وابستگان طبقات بالای جامعه ، این واقعیت را می پذیرند که هدف اصلی رژیم سیاه استبداد محمد رضا شاه ، ادامه غارتگری بی بند و بار و شورش میهن مایه دست گردانندگان رژیم یعنی خاندان پهلوی و دستیارانش و بیکه کارگزاران این گروه به دست انحصارهای چپا و لگرا امپریالیستی ، ایجاد یک پایگاه نظامی برای حفظ تسلط امپریالیستی بر شروت بی پایان منطقه خلیج فارس ، نگهداری تسلط امپریالیستی بر این منطقه بعنوان یکی از عمده ترین پایگاههای تجاوز علیه کشورهای سوسیالیستی و کشورهای مستقل ملی و بالاخره سرکوب هرگونه جنبش استقلال طلبانه ضد امپریالیستی در ایران و سایر کشورهای منطقه خلیج فارس است .

هر روز قشرهای تازه‌ای از مردم میهن ما با انگیزه های طبقاتی و اجتماعی گوناگون به این نتیجه میرسند که رژیم استبداد سیاه کنونی بصورت عمده ترین مانع بر سر راه تکامل جامعه بسوی هدفائی است که آنان برای پیشرفت و تکامل آینده میهن برگزیده اند .

شرایط مختلفی که در یکسال گذشته از طرف گروههای گوناگون اجتماعی بطور پنهانی و آشکار در زمینه لزوم برانداختن استبداد سیاه کنونی پخش شده بیانگر این واقعیت است که بعواضات مبارزان سنتی انقلابی سالهای اخیر ، نیروهای تازه‌ای از جامعه ایران با وابستگی طبقاتی و انگیزه های اجتماعی و سیاسی گوناگون به جنبش درآمده و برای برانداختن استبداد ساواکی بمیدان مبارز فعال گام گذاشته و میگذارند .

بررسی موشکافانه این پدیده نوین در زندگی سیاسی میهن ما روشن میسازد که :

۱ - رژیم استبداد سیاه محمد رضا شاه با وجود امکانات مالی گسترده ، با وجود دستگاه اختناق ساواک و با وجود تبلیغات گمراه کننده ، هر روز چه در درون کشور و چه در صحنه بین المللی ، منفرد تر میشود و مهرو نشان یک رژیم فاشیستی و جنایت پیشه بر پیشانی اش نمایانتر نقش میبندد ، تناقضات در درون نزدیکترین اقشار اجتماعی در و بر رژیم و حتی در مهمترین پایگاه قدرتش ، یعنی ارتش هر روز

عیان ترمیگر در .

- ۲ - جبهه مبارزان ضد رژیم استبدادی کنونی گسترش بیشتری می یابد .
- ۳ - نیروهائی که هم اکنون در این مبارزه شرکت میجویند و بدون تردید نیروهائی که در آینده به آن خواهند پیوست بسیار نا همگونند . این نا همگونی هم در زمینه انگیزه های طبقاتی اجتماعی و تبعیت از آن هم در هدف مبارزه ای که در پیش گرفته اند مشاهده می شود .
- ۴ - صرف نظر از این نا همگونی در انگیزه و هدف های در و تر مبارزه ، در یک هدف نزدیک یعنی پایان دادن به استبداد کنونی و برانداختن رژیم ساواکی همه این نیروها با هم مشترک هستند .
- ۵ - شیوه هائی که این نیروها برای رسیدن به همین نزدیکیترین هدف خود بکار میبرند یکسان نیست و در این زمینه گوناگونی فراوان و در مواردی تناقض آشکار دیده می شود .
- ۶ - با کنار گذاشتن این فرض که ممکن است در شرایط معینی از تشدید تناقضات در درون هیئت حاکمه ایران و همچنین در درون اردوگاه امپریالیستی تغییراتی در رژیم سیاسی کنونی ایران در جهت مخالف استبداد کنونی بوجود آید ، باید این را به یاد بگیریم که در شرایط کنونی هیچکدام از نیروهای سازمان یافته و یاپراکنده مبارزان و مخالفان رژیم استبدادی کنونی توانائی آنرا ندارند که به تنهایی استبداد را براندازد . در آینده نزدیک هم نمیتوان پذیرفت که یکی از این نیروها بتواند به چنین امکاناتی دست یابد .

۷ - بین نیروهائی که برای رسیدن به این نزدیکیترین هدف مشترک یعنی پایان دادن به استبداد سیاه ساواکی مبارزه میکنند هنوز هیچگونه هم آهنگی وجود ندارد و بدتر از همه در بسیاری از موارد اختلاف نظر هائی که در این دوره مبارزه ، عمدتاً تعیین کننده نیستند موجب برخورد های کم و بیش فرساینده درونی در جبهه نیروهای ضد رژیم استبدادی میگردد .

۸ - ارتجاع سیاه و استبداد محمد رضا شاه با در دست داشتن یک سازمان متمرکز خائن سیاه و امکانات مالی و فنی بی مرز برای اجرای این سیاست جنایت آمیز یازنگی موزیانه ای از این اختلافات در جبهه مخالفین خود بهره گیری میکند و سیاست " پراکنده ساز ، بجان هم انداز و سرکوب کن " خود را پیش میبرد ، مخالفین خود را جدا جدا سرکوب میکند .

اینها هستند واقعیت های زندگی سیاسی کنونی جامعه ایران . این واقعیت ها از یکسو شادی و اوروشنود کننده اند و از سوی دیگر در ناک و غم انگیز . هر حساب ساده به ما می آموزد که تا هنگامی که این پراکندگی در میان رده های مبارزان ضد رژیم استبدادی به حال کنونی اش باقی بماند با وجود دشمنی چنین غدار و مکار و جنایتکار نمیتوان امید به پیروزی داشت . اما اگر همین نیروهای موجود گرد هم آیند و امکانات خود را متحد سازند ، از مجموع این نیروها ، امکانی بمراتب وسیعتر پدید خواهد شد که میتواند امروز یا فردا در هر حال بطور نسبی در کوتاهترین فرصت رژیم استبداد را از پای آورده و شرایط لازم را برای رشد عادی جامعه ایران بوجود آورد .

پس چه باید کرد ؟

حزب توده ایران با احساس مسئولیت عظیم تاریخی که همه مبارزان راه پیشرفت اجتماعی و همه مخالفین راستین رژیم استبدادی بردوش دارند از همه مبارزان دعوت میکند که بسوی برانداختن سد هائی گام بردارند که بر سر راه همکاری و مبارزه متحد نیروهای ضد رژیم استبدادی قرار گرفته اند .

حزب توده ایران بر آنست که با احساس مسئولیت و با کمی روشن بینی سیاسی همه مبارزان ضد رژیم استبدادی و مخالفان رژیم کنونی میتوانند بر این دشواریها چیره شوند و میان خود وحدت عمل بوجود آورند و جبهه ای برای برانداختن رژیم استبدادی کنونی برپا سازند . بر پایه همین اعتقاد مسلم

است که حزب توده ایران همه مخالفان رژیم کنونی ایران را فرامیخواند که برای پایان دادن به استبداد سیاه و ماواکی در یک جبهه وسیع ضد دیکتاتوری گرد هم آیند . بنظر ما برای شرکت در چنین جبهه ای تنها و تنهاییک شرط ضروری و کافی است و آن عبارت است از آمادگی برای مبارزه فعال در راه برانداختن رژیم استبدادی . تنها بر پایه پذیرش این یگانه شرط است که میتوان جبهه گسترده ای از همه نیروها بوجود آورد و آنرا بصورت اهرم نیرومندی برای گرد هم آئی جنبشویگانگی نیروهای شرکتکننده در آن درآورد .

پذیرش شرط پایه ای یاد شده در بالا بعنوان یگانه شرط وظائف مشخص و معینی را در برابر شرکتکنندگان در چنین جبهه ای میگذارد .

ولی ما در عین حال بر آنیم که پذیرش این شرط و پیروی از آن بهیچوجه بآن معنی نیست که شرکت کنندگان در چنین جبهه وسیع ضد دیکتاتوری یک گره از مواضع اصولی و هدف فکریهای سیاسی دراز مدت و کوتاه مدت خویش را مجبور باشند از دست بدهند و یا در ارزیابیهای اجتماعی خود تجدید نظر نمایند و یا اینکه بخواهند هدفهای سیاسی و یا شیوههای مبارزه خود را به شرکت کنندگان تحمیل نمایند .

بنظر ما جبهه تنها بمنزله چارچوب است برای گرد هم آوردن متوافق نیروهای گوناگون شرکت کننده در آن و بکار انداختن متوافق این نیروها در لحظه و محل و مستگیری مشخص برای بدست آوردن بالاترین نتیجه ممکن .

حزب توده ایران آماده است همه امکانات سیاسی ، تبلیغاتی و انتشاراتی و فنی خود را برای یک چنین گرد هم آئی که بدون تردید دارای اهمیت تاریخی است بکار اندازد . از آنجاکه حزب ما بعنوان یگانه سازمان سیاسی ، از سازمان و گروههای دیگر مبارزان ضد رژیم دارای مرکز فعالیت قابل دسترس تری است و میتواند هرگونه رابطه گیری را بیشتر از سازمان و گروه دیگری از دستبرد ساواک در امان نگهدارد ، از همه مخالفان رژیم که خود را آماده برای شرکت در چنین گرد هم آئی می بینند دعوت میکند با سازمان مرکزی حزب رابطه بگیرند و در فراهم آوردن تبادل نظری خلاق و وسیع با ما همکاری کنند .

همکاری نیروهای ضد دیکتاتوری در یک جبهه
واحد تحت شعار سرنگونی استبداد و رژیم ترور
و اختناق ، تشدید اشکال مختلف و ثمر بخش
مبارزه انقلابی ، چنین است مقدمات ضرور برای
پیشرفت و پیروزی جنبش ضد استبدادی در میهن ما

تلاش همه جانبه

برای تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری

مبرمترین وظیفه همه مخالفان استبداد محمد رضا شاه است

پس از اعلام پیشنهاد نوین حزب توده ایران درباره لزوم همکاری همه مخالفان استبداد محمد رضا شاه نامه‌های بسیاری دائر برتایید این پیشنهاد از سوی دوستان و هواداران حزب بما رسیده است. در این نامه‌ها یادآوری میشود که این پیشنهاد درست و موقعی انجام گرفته است که از یکسو مبارزه علیه استبداد شاه در میان قشرهای گوناگون جامعه ایران باشتاب بسیار ای گسترش پیدا میکند و از سوی دیگر در میان گروه‌هایی که در میدان مبارزه جا دارند و هر روز آن‌ها را می‌گذرانند بر سر آماج‌های مبارزه و شیوه‌هایی که در این راه برای رسیدن به آماج خود بکار می‌بندند نا همگونی‌های بسیاری بچشم‌می‌خورد و در ارتباط با این وضع برای عده زیادی از هواداران مبارزه علیه استبداد طبعاً این پرسش پیدا می‌آید که چه باید کرد؟ چگونه میتوان این نیروهای جداگانه را که هر کدام در گوشه‌ای با رژیم استبداد درگیر هستند و در اکثر موارد بعلمت عدم تناسب نیروها در مقابل دشمنی غدار و خونخوار و تاندان مسلح از یاد رمی‌آیند، یکی کرد؟ پیشنهاد حزب توده ایران درباره تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری پاسخی بجای و موقع به این پرسش همگانی است.

بررسی رویداد‌های سال گذشته و چند ماه آغاز سال نوبه روشنی مینماید که رژیم استبدادی شاه باشتاب روزافزونی در درون جامعه ایران منفرد میشود و رسوائیش در صحنه بین‌المللی بفآنجا کشیده که حتی دوستان پروپاقرصش یعنی محافل تبلیغاتی امپریالیستی از ترس افکار همگانی مردم خود جرات دفاع شکار از آن ندارند. رویداد‌های دوران اخیر بروشنی نشان میدهد که موج ناخرسندی نه تنها از حتمت‌کشان شهر و ده رافرا گرفته بلکه قشرهای متوسط و بالائی جامعه یعنی بخشی از همان اقشاری را که تا دیروز پشتیبان جدی رژیم بودند و از آن بهره‌مند میشدند هر روز بیشتر در بر می‌گیرد. تناقضات درونی هیئت حاکمه هم روپشت گذاشته و درندگان بجان هم می‌افتند.

اعتصابات بسیار قدیم اردیبهشت ماه گذشته که طی آن بیش از ۲۵ واحد کارگری با بیش از ۳۰ هزار کارگردست از کار کشیدند و علی‌رغم خطر مسلم حملات و دشمنانه ساواک و احتمال دستگیری و شکنجه و کشته شدن با پیگیری بانجام رساندند، تظاهرات وسیع دانشجویان با وجود یک درآستانه امتحانات آخربال قرار دارند، اعتصاب استادان و کارکنان دانشگاه‌ها با مهر که تاکنون در زمیره "آرام‌ترین" اقتدار جامعه بشمار می‌آید، نمایانگر گسترش روزافزون ناخرسندی مردم و سراسر است آن به قشرهای تازه‌ای از جامعه است.

علت اساسی این ناخرسندی همگانی و گسترش روزافزون آن را باید در سیاست اختناق و ترور

پلیسی رژیم شاه جستجو کرد که هدفش عبارت از نگاهداری اهرمهای غارت بی بند و بار ثروت‌های ملی و حاصل دسترنج زحمتکشان ایران بوسیله سرمایه‌های انحصاری امپریالیستی و گروهی از غارتگران داخلی است که پیرامون خانواده دزد و جنایت پیشه پهلوی گرد آمده‌اند و زوال و وار خون مردم را می‌کند . رژیم کنونی ایران برای نگهداری اهرمهای این غارت و جلوگیری از گسترش جنبش مردم در درون کشور حکومت مطلقه شاه و اختناق سیاه ساواکی را وسیله کار قرار میدهد که پایه اش برخشونست و زندگی بی مرز و مرستوار است و در خارج از کشور سیاست همکاری با سبایا بهترین نیروهای تجار و زنگر امپریالیستی و ارتجاعی ، اعمال فشار و شانناژ و توطئه علیه رژیمهای مترقی ، مداخله نظامی برای سرکوب جنبش‌های مترقی را در پیش گرفته است . درست است که همه این جوانب سیاست داخلی و خارجی رژیم از وحدت درونی برخوردارند و بطور زنجیری بهم پیوند دارند ولی بدون تردید در شرایط کنونی نیرومندترین و موثرترین حلقه این زنجیر سیاه همان ترور و اختناق ساواکی در درون کشور است و بهمین علت تمرکز آتش همه نیروهای ضد رژیم برای ازهم دریدن این حلقه بصورت عمده ترین و مهم‌ترین وظایف روز این نیروها درآمده است . در واقع اگر بعلت یا بعلل معینی دستگاه ساواک ازهم پاشیده شود و به اختناق پلیسی حاکم بر کشور پایان داده شود رژیم استبداد محمد رضا شاه مانند یک خانه مقوایی در هم خواهد ریخت .

از اینروست که حزب توده ایران همه مخالفان رژیم استبدادی محمد رضا شاه را فرامیخواند تا صرف نظر از هرگونه هدفی که برای خود و جامعه ایران برای دوران پس از سرنگونی دیکتاتوری سیاه کنونی برگزیده‌اند ، صرف نظر از هر راهی که برای رسیدن باین هدف اولیه خود یعنی برانداختن استبداد محمد رضا شاه پیش گرفته‌اند و قطع نظر از هر شیوهی مبارزه‌ای که برای نیل باین مقصود ستر میدانند ، تنها و تنها برای رسیدن باین هدف نخستین بهم نزدیک شوند و کوشش نمایند تا مبارزات خود را هماهنگ سازند و همه نیروی خود را در جهت یگانه‌ای علیه مهمترین پایگاه رژیم استبدادی کنونی بکارند ازند .

بهترین شاهد برای درستی این پیشنهاد ماعمل رژیم است . همه میتوانیم به بنیمن که رژیم استبداد تاچه اندازه از نزدیکی و تفاهم نیروهای گوناگون مبارز میترسد و تاچه اندازه دستگاه تبلیغاتی میکوشد تا میان گروههای مبارز تخم جدائی و دشمنی بپاشاند . همین کوشش دشمن باید برای همه مبارزان ضد رژیم آموزشی باشد و آنها را در راه نزدیکی و وحدت عمل به پیش براند .

از ما میپرسند که خوب ، پیشنهاد شما بجا است ولی چگونه باید عملاً در راه رسیدن به این هدف گام برداشت ؟ ما میکوشیم باین پرسش پاسخ دهیم .
 نخستین گام اینست که همه مخالفان رژیم کنونی تمامی نیروی خود را علیه دشمن مشترك ، یعنی رژیم استبدادی متوجه سازند و از سایش‌های خردکننده و فرساینده بین گروهی دوری جویند . ما خوب میدانیم که برداشتن این نخستین گام چند آن آسان نیست . بسیاری از گروههای مبارز درون کشور سالهاست که زیر تاثیر عناصر کوتاه بین و کم تجربه عادت کرده‌اند بدیگران بتازند و خود را یگانه پهلوان میدان کارزار اجتماعی ایران معرفی کنند و در این راه هم از هرگونه تهمت و افتراء و لجن پراکنی بدیگران خودداری ننمایند . کنار گذاشتن اینگونه برخورد کارآسانی نیست ولی بهر حال چاره دیگری در برابر ما نیست و باید کوشید تا باین پیشداوری‌های مخرب و تفرقه انگیز غلبه کرد . بدون تردید تحریک عناصر دشمن را در این زمینه نباید ندیده گرفت و بآنان کم بهاداد . افشاگریهائی که در رساله‌های اخیر درباره فعالیت دستگاههای جاسوسی امپریالیستی بعمل آمده ، پرده‌آز روی بسیاری از این تحریکات برداشته است .

این پیشنهاد بهیچوجه بمعنای گذشت از مواضع اصولی ایدئولوژیک نیست ولی میتوان و باید آموخت از اصول عقیده ای خود بدون ایراد تهمت و افترا و فحاشی بد یکران دفاع نمود . فحاشی نمونه بی منطقی و ضعف استدلال است . فحاشی آغاز زورگویی و استبداد است . کسانیکه امروز در سنگرمشترک علیه دشمن ، منقدین بهکاروشیوه خود رابه فحش میکشند ولجن مال میکنند ، فردا که قدرت پیدا کنند برای از میدان خارج کردن رقیبان خود از توسل به دیگر شیوه های اعمال فشار و اختناق دروړی نخواهند جست وای چه بسا در پایان بد نیال شیوه های فاشیستی یا نژادپرستان بروند . گذشته نزدیک نمونه های بسیار آموزنده ای در اختیار ما گذاشته است و نشان میدهد که شیوه تهمت و افترا و فحاشی نسبت به منقدین عقیده ای نمتنها نشانه انقلابی بودن ادعائی نیست بلکه سرانجام ریختن آب به آسیای دشمن مشترک است . نزدیکترین نمونه بارز خودی آن ، نیکخواهها و لاشائپها هستند که از فحاشی به حزب ما آغاز کردند و فعلاً زیر پرچم فاشیستی ساواک فحاشی علیه حزب ما و مبارزان شریف انقلابی را دنبال میکنند . برخی از دوستان و همکاران در پروزی نیکخواه که امروز ربخش خارج از کشور همان روش را دنبال میکنند اگر نتوانند بر این شیوه ناپسند دشمن شاد کن غلبه کنند نتنها گامی در راه پیشرفت مقصود بر نخواهند داشت ، بلکه بعکس ، خود نیز گرفتار دامی میشوند که دشمن برابر مخالفان خویش گسترده است .

این بود بنظر ما نخستین گام : تمرکز تمام نیرو علیه دشمن ، برخورد با سایر مبارزان راستین علیه رژیم استبداد بعنوان هم سنگرو هم جبهه با حفظ حق انتقاد سالم سازنده که بمنزله یکی و همکاری میان آنها و ایجاد جبهه ضد دیکتاتوری کمک برساند .

دومین گام در این راه کوشش برای تبادل نظر عملی بین گروه های مبارز است . ما با هم خوب میدانیم که برداشتن این گام هم باد شوارپهای بسیاری همراه است . وجود رژیم سیاه استبداد در درون کشور ، فعالیت پر دامنه شبکه جاسوسی ساواک در خارج کشور ، همکاری سازمانهای جاسوسی امپریالیستی با ساواک ایران در مبارزه علیه نیروهای مترقی ، بی اعتمادی سنگینی که بین مبارزان بوجود آمده و طی سالها قوت یافته است و سرانجام دستبرد های بی درین سالهای اخیر ساواک به گروه های مبارز که برخی با خیانت این یا آن عضو و برخی باناشیگری وعد مراعات اصول پنهان کاری از طرف مبارزان در ارتباط بوده است ، همه و همه کار نزدیک شدن و تماس گرفتن را بین گروه های مبارز شوار میسازند .

این کاملاً قابل درک است . ولی باید بر آن چیره شد . اگر درست است که نزدیک ، هماهنگی و همکاری همه نیروهای مخالف رژیم استبداد یگانه شرط برای کامیابی آنهاست باید کوشید تا بر همه دشوارپهای که بر سر راه این گرد هم آئی جای گرفته اند غلبه کرد .

همانگونه که در پیام کمیته مرکزی حزب توده ایران یادآوری شده است ، حزب ما آماده است همه امکانات خود را برای این گرد هم آئی بد و نآنکه آنرا باید یرش هیچگونه تعهد مقدماتی از طرف سایر گروهها پیوند دهد در اختیار بگذارد . تنها پیرا ز گرفتن تماس و تبادل نظر است که میتوان بر روی اصولی که برای دنبال کردن و گسترش نزدیک و همکاری ضروری است گفتگو کرد . بر پایه این دو گام است که میتوان با بررسی همه جانبه امکانات نیروهای ضد رژیم و سنجش توانائی آنها در برابر نیروهای رژیم ، با در نظر گرفتن همه امکانات ، استفاده از تکرکها و شکافهای موجود در کاخ فرمانروائی دشمن گامهای بعدی را با هم تدارک دید و مشترکاً و متوافقاً جبهه ضد دیکتاتوری را بوجود آورد .

اینست پیشنهاد حزب توده ایران و اینست شیوه ای که برای پیشروی در این راه در برابر همه

مخالفان ضد رژیم استبدادی محمد رضاشاه قرار میدهند . همانطور که در پیام کمیته مرکزی یادآوری شده است حزب توده ایران برای همکس قابل دسترسی است . برای اینکه در جریان گرفتگی ارتباط با حزب ما از راه دست یازی احتمالی سازمانهای جاسوسی دشمن روی پست ویا تلفون گزندی متوجه جویندگان این پیوند نگردد ، یکبار دیگر یادآور میشویم که لازم است در آغاز همه ارتباطات اعم از مستقیم یا غیرمستقیم تنها و تنها با نام مستعار و بدون باقی گذاشتن نشانی راستین انجام گیرد . تنها پراز گرفتگی آخرین تماس ها و آشنائی کافی است که ما مناسبات آینده بین خود را بطور گزند ناپذیری پی ریزی خواهیم کرد و در صورت لزوم و وجود اعتماد متقابل همدیگر را خواهیم شناخت .

روی سخن این مقاله با همه مخالفان راستین رژیم استبداد محمد رضاشاهی است و هدف آن یادآوری چند نکته است :

یکی اینکه پیشنهاد ما اذریه لزوم تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری يك با دكك تبلیغاتی نیست که امروزه با فرستاده شود و فرادست فراموشی سپرد گردد . تا هنگامیکه استبداد محمد رضاشاه پابرجاست و به جنایات خود ادامه میدهد ، نخستین آماج هم مبارزان راستین انقلابی در ایران برانداختن این استبداد است و در پیوند با آن این پیشنهاد بقوت خود باقی است .

دوم اینکه حزب توده ایران برای پندار نیست که گویاید دنبال این پیشنهاد از همین فردا موافقین با تشکیل جبهه برای همکاری با حزب ما آمادگی نشان دهند و گروه گروه دستموذ توهمبستگی بسوی ما دراز نکنند . نه ما چنین پنداری نداریم ، بلکه برآنیم که برپا کردن چنین جبهه ای — چیره شدن بريك رشته رازد شواربهای عینی و ذهنی پیوند دارد و تاریخ هم بمانشان داده است که این قبیل جبهه ها خلق الساعه بوجود نیامده اند . چنین جبهه ای تنها برپایه آمادگی داوطلبانه و آزاد شرکت کنندگانش برپا میشود و اعتقاد به ضرورت تشکیل آن نخستین شرط این آمادگی است .

ما به اهمیت تاریخی و درستی این گام سیاسی عمیقاً اعتقاد داریم و آنرا با پیگیری دنبال خواهیم کرد و با خوشبینی امید داریم که زود یادیر همه مبارزان راستین انقلاب ایران ، همه عناصر دموکرات و میهن پرست و همه مخالفان واقعی رژیم استبداد محمد رضاشاه درستی آنرا دریابند و راه همکاری و وحدت عمل نیروهای ضد دیکتاتوری را برای پایان دادن باین استبداد سیاه ، غارتگر و جنایتکار هموار سازند . این امر میرترین وظیفه همه مخالفان استبداد محمد رضاشاه است و لذا تلاش همه جانبه در راه تحقق آن بیک حزب یا گروه سیاسی معینی اختصاص ندارد .

دیگر آنکه بنظر ما جبهه ضد دیکتاتوری نظر به هدف یگانه و مشخصی که دنبال میکند ، یعنی هدفی که تحقق آن خواست مشترك طبقات و قشرهای گوناگون جامعه ایران است طبعاً نمیتواند برپایه وابستگی های طبقاتی ، گرایشهای مشخص سیاسی واید ها و ولولویك تشکیل گردد . بهمین جهت بنظر ما تنها و تنها شرط برای شرکت در چنین جبهه ای عبارت است از اعتقاد صادقانه به ضرورت برانداختن استبداد محمد رضاشاه و لزوم عمل مشترك برای گسیختن زنجیرهای اسارتی که دستگاه اختناق سیاسی رژیم و پلیس سیاسی آن یعنی ساواک و دیگر عوامل ترور و خفقان رژیم بدست و پوی مردم کشور ما پیچیده هاند . بنا بر این بنظر ما در رون چنین جبهه های نه تنها احزاب و گروههای مبارز ضد رژیم با گرایشهای اید ها و ولولویك گوناگون و با عقاید سیاسی مختلف جا دارند ، بلکه در آن باید بروی همه مخالفان رژیم استبداد محمد رضا شاه ، صرف نظر از وابستگی طبقاتی و گرایشهای سیاسی آنها باز باشد . پیروزی آن چنین جبهه های است .

"تپید نهایی دلپاناله شد آهسته آهسته"
 "رسا ترگشود این ناله ها فریاد میگردد"

فرخی یزدی

انقلاب مشروطیت

خیانت سلسله پهلوی

و ضرورت اتحاد نیروهای ضد استبداد محمد رضا شاه

(بمناسبت هفتادمین سالگرد انقلاب مشروطیت)

اسمال مصادف با هفتادمین سال انقلاب مشروطیت است. انقلاب مشروطیت یکی از بزرگترین حوادث ستاریخی کشور ما در این قرن است. امروز پس از هفتاد سال که بر عمر مشروطیت میگذرد اکثریت شکننده مردم ایران قطع نظر از اختلافات طبقاتی و هدفها همه در مقابل همان رژیم استبدادی قرار دارند که در آستانه انقلاب مشروطیت وجود داشت. رژیم حاکم در آغاز انقلاب مشروطیت که ما امروز پس از هفتاد سال از آن یاد میکنیم رژیم استبدادی شاهان قاجار، حکومت قلداری شاه و درباریان و میرغضب هایش بود که مردم را بفرغان آورد و تاب و تحمل را از آنها برد، بطوریکه دست با انقلاب زدند رژیم فعلی ایران نیز همان رژیم استبدادی است با این تفاوت که بجای سلسله قاجار سلسله پهلوی نشسته و بجای میرغضب ها سازمانی مخوف و مهیب بنام ساواک بجان مردم افتاده که بهیچ چیز و هیچکس امان نمیدهد. دزدی و فساد دربار پهلوی که شاه در رأس آن قرار دارد با سازمانهای جورواجور "امنیتیش" رکورد دربار قاجار را شکسته است. ما در اینجا بمناسبت سالگرد انقلاب مشروطیت تصویری ولو ناقص از آن بدست میدهم. نقش سلسله پهلوی را در بایمال کردن دستاوردهای این انقلاب افشا میکنیم و سرانجام به یک مقایسه و نتیجه گیری برای ضرورت اتحاد همه نیروهای ضد دیکتاتوری محمد رضا شاه میپردازیم.

انقلاب مشروطیت

انقلاب مشروطیت که نطفه آن در قرن نوزدهم میلادی در بطن جامعه ایران بسته شده و در سالهای آغاز قرن بیستم رشد و تکامل یافته بود، در سال ۱۹۰۶ برپا و تا سال ۱۹۱۱ بدرازا کشید. این انقلاب مراحل گوناگونی را پشت سر گذاشت و سرانجام باد خالت مستقیم امپریالیسم انگلیس و روسیه تزاری و سازشکاری سست ترین و راست ترین جناح نیروهائی که در انقلاب شرکت کردند پایان یافت. با آنکه اصیل ترین نیروهای انقلاب سرکوب و تار و مار شدند و رهبری سازشکار خود نیز در این کار خالت داشت، مع الوصف پیروزیهای بدست آمد که مهر و نشان خود را بربروند تحول بعدی جامعه ایران برجای گذاشت. انقلاب مشروطیت برخلاف زائخانی که کوشش کرده اند جنبش اصیل ملی ضد استبدادی و ضد امپریالیستی مردم ایران جنبشی

که بدست امپریالیسم انگلستان بوجود آمده و یک حادثه گذرای ساخت خارجی بوده جلوه دهند؛ انقلابی است که پس از انقلاب بورژوازد موکراتیک ۱۹۰۵ در روسیه سرآغاز ناپایسته ای برای گسترش جنبش های ملی در سراسر آسیاست . این انقلاب در روند تکامل خود انباشته از آنجان نیروها و عناصر اصلی و پایداری انقلابی میشود که میخوانند انقلاب را از مسیر تنگ هدفهای بورژوازی بزرگ تجار و مالکان لیبرال و روحانیان بزرگ قدرت طلب بیرون کشیده و وسیل خروشان آنرا به بستر خواستههای توده مردم برگردانند . بگفته لنین بزرگ " . . . انقلابهای روسیه ، ایران ، ترکیه و چین ، جنگهای بالکان ، اینها زنجیری از حوادث جهانی در خاور هستند و فقط کورها نمیتوانند پیدایش یک سلسله از جنبشهای بورژوازد موکراتیک ملی و کوششهایی که برای ایجاد استقلال و وحدت ملی کشورهای میشود قبول کنند " . (از جلد ۲۰ ، مجموعاً تارلنین (بزبان آلمانی) ص ۴۰۹) . این افسانه که گویا انگلیسها با انقلاب مشروطه هماهنگی داشتند و یا از آن پشتیبانی میکردند بکلی عاری از حقیقت است . این دیگر یک واقعیت غیر قابل انکار است که انگلستان و روسیه تزاری در ۱۹۰۲ یعنی در جریان انقلاب با بستن قرارداد های ایران رابه د منطقه نفوذ تقسیم کردند و هر دو ولت استعمارگر یکی از شمال و دیگری از جنوب با شغال ایران و سرکوب انقلابیان پرداختند . این مسئله که انگلستان از گسترش نفوذ روسیه تزاری در ربارقا جارنا خشنود بود و میخواست از جنبش مردم ایران برای تهدید رقیب خود موقتاً استفاده کند ربطی با ماهیت و جریان انقلاب مشروطیت ایران ندارد . امپریالیست های انگلیسی برخلاف آنچه بوسیله عمال خود تبلیغ میکردند که گویا نسبت با انقلاب ایران نظر خوشی دارند ، در دشمنی با آن زره ای فروگردان کردند و هنگامیکه انقلاب موفق شد قانون اساسی و متمم آنرا بد ربارقا جارتحویل کند و مجلس موسسان و شوری را بوجود آورد ، تمام کوشش خود را برای جلوگیری از اجرای واقعی قانون اساسی و در اختیار گرفتن مجلس بوسیله نفوکران خود بکار بستند و بطوریکه معلوم است سرانجام پس از دوران فترت که بمناسبت جنگ جهانی اول و اشغال ایران بوجود آمده بود ، برای سرکوب جنبش انقلابی ایران که تحت تاثیر انقلاب کبیرا کتبر بار د بگرم راست کرده بود با آوردن رضا خان بر سر کار و تاسیس سلسله پهلوی جنبش ملی ایران را سرکوب کردند و قانون اساسی را زیر پا گذاردند .

ماد در جریان ملی کردن صنایع نفت ایران و خلع ید و اخراج انگلیسها در مورد نقش امپریالیسم امریکا با زهم باینگونه افسانهها برخوردیم . جنبش مردم ایران برای ملی کردن صنایع نفت جنبشی بود اصیل و ضد امپریالیستی که امپریالیسم امریکا در مقام سوء استفاده از آن برآمد . هدف امریکا تصرف تمام یا بخش بزرگی از صنایع نفت جنوب ایران بود و بدین منظور با انگلستان که پس از جنگ جهانی دوم تضعیف شده و مقام خود را در صحنه سیاست جهانی از دست داده بود ، در اینجا و آنجا از جمله در ایران درگیر شد و هنگامیکه مردم ایران صنایع نفت خود را ملی کردند و کوششهای نمایندگان گوناگون اعزامی امریکا برای " حل مسئله نفت " بسوء نفتخواران امریکائی بی نتیجه ماند ، با انگلستان ساخت و پاکو ت ای خانثانه ۲۸ مرداد متحد با سرکوب جنبش مردم ایران پرداختند ، حکومت مصدق را ساقط کردند و با باز آوردن پسر رضا خان از ایالتالی قانون ملی کردن صنایع نفت را پایمال نمودند و حکومت استبدادی محمد رضا شاه را بدوش مردم ایران برای خیانتهای تازه ای استوار کردند .

انقلاب مشروطیت با آنکه به تمام هدفهای خود نرسید ، مع الوصف موفق شد قانون اساسی و متمم آنرا بد ربارقا جارتحویل کند ، محمد علی شاه را بزباله دان تاریخ بفرستد و ضربت سختی با استبداد سلطنتی وارد نماید . ضعف های اساسی انقلاب مشروطیت مربوط به شرکت کردن آگاهانه و وسیع دهقانان که بیش از هشتاد درصد از مردم ایران را تشکیل میدادند در این انقلاب ، ضعف طبقه

کارگر، شرایط دشوار خارجی یعنی دخالت دودولت نیرومند امپریالیستی انگلیس و روسیه تزاری در امور ایران و افتادن رهبری انقلاب بدست جناح راست انقلابیان یعنی اشراف لیبرال که خود مالک فتودال بودند، بورژوازی بزرگ تجاری که با این یا آن امپریالیسم پیوند تجاری داشت و روحانیان بزرگ که عده ای از آنان بدنیال قدرت نامحدود گذشته خود میروفتند، بود. اینان پس از تصویب قانون اساسی، محدود شدن قدرت دربار، شرکت جناحی از بورژوازی در حکومت و مجلس و تأمین تسلط روحانیان بزرگ بر قوه قانونگزاری انقلاب را پیروزیایان یافته تلقی کردند و یاد آید آن مخالف شده راه سازشکاری را با ارتجاع در پیش گرفتند. اما بهر حال انقلاب جامعه ایران را تکان داد و در زمینه های گوناگون مهر و نشان مثبت خود را برجای گذاشت و مهمترین اثری که از انقلاب برجای ماند قانون اساسی بود.

قانون اساسی بصورتیکه در آغاز بود قدرت حکومتی را منبعت از ملت و شاه را مبری از مسئولیت میداند، قوای سه گانه را از هم تفکیک میکند و وزراء را در مقابل مجلسی که نمایندگان آن باید از طرف مردم انتخاب شوند مسئول میداند نه در مقابل شاه. در واقع روح قانون اساسی صرف نظر از آنچه بمقتضای زمان یعنی هفتاد سال پیش و خواسته های مشخص گروه های سازشکار و ناپایدار آن آمده جوابگوی خواست مشترک اکثریت نزدیک به تمام نیروهای بود که با وجود هدف های گوناگون و حتی متناقض در یک هدف مشترک بودند. این هدف همگانی در هم شکستن استبداد سلطنتی و حکومت خود سزای خود کا مگی بود که در باروشاهان فاسد و عنان گسیخته قاجار مظهر آن بودند. یک نظر بر آرایش نیروها در جریان انقلاب این حقیقت را بروشنی ثابت میکند.

نیروهای که در انقلاب مشروطیت شرکت جستند در آغاز عبارت بودند از: بورژوازی تجاری بزرگ مالکان لیبرال، قشری از روحانیان بانفوذ که پاره ای از آنها بفکر تجدید قدرت محدود شده خود بودند و بعضی از آنان پیوند خود را با مردم حفظ کرده بودند، خرده بورژوازی شهری، پیشه وران، زحمت کشان (علم و فاعله) و فقرا، عناصر مترقی و روشنفکر و روشنگرو و افرادی از فتودالها و خانها که از دربار ناخشنود بودند.

در جریان تکامل انقلاب آرایش نیروها و کیفیت آنها تغییر کرد. بکوشش مجاهدان سوسیال دموکرات ایران و قفقاز روسیه در آن رایجان و نواحی شمال کشور جنبش دهقانی که گاه گاه در گوشه و کنار بصورت قیام علیه مالکان در میآمد گسترش یافت و تبدیل بمنیروی قابل توجهی علیه اربابان مرتجع طرفدار دربار شد. در دهات آن رایجان دهقانان خانهای شاهپرست را از املاک خود بیرون می راندند و احشام و انبارهای غلقتنها را مصادره کرده بین نیازمندان بخش میکردند. دامنه جنبش دهقانی سپس به مناطق مرکزی و جنوبی کشور نیز کشانده شد. ایجاد نیروی مسلح منظم بنام فدائی از زحمت کشان و پیشه وران شهری و دهقانان و سازمان دادن کارهای انقلاب در تبریز کیفیت تازه ای بانقلاب می بخشید و آنرا از چهار چوب تنگ منافع بورژوازی بزرگ و لیبرالهای فتودال که در مرحله اول عملاً رهبری انقلاب را در دست داشتند بیرون میکشید و بیچپ میراند. طبقات و قشرهایی که در انقلاب شرکت کردند هر یک هدفهای ویژه خود را داشتند و این هدفها با یکدیگر نه تنها یکسان نبود بلکه در بسیاری از موارد متباین و متضاد بود. بین مقاصد سپهدار اعظم فتودال بزرگ که از دربار ناخشنودی شخصی داشت با مقاصد مجاهدان انقلابی تبریز تفاوت از زمین تا آسمان بود. سردار اسعد رئیس ایل بزرگ بختیاری نمیتوانست با خواسته های انجمن ایالتی تبریز که بشدت تحت تاثیر انقلابیان سوسیال دموکرات بود همفکری و یگانگی داشته باشد. چگونه ممکن بود که پیرم خان داشنک وحید رعمو اغلی سوسیال دموکرات برجسته منظوره های یکسان داشته باشند؟ وجه مشترک بین تمام نیروهای انقلاب مبارزه علیه

استبداد و خودکامگی دربار فاسد قاجار بود که جز هوسرانی، زورگویی، غارتگری و وطن‌فروشی‌کاری انجام نپذیرد. شاهان مستبدی چون ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه که در رأس نظام پوسیده نفوذالی قرار داشتند از یکسوی ثروتهای طبیعی، شریانیهای اقتصادی و ارتباطی و منابع درآمد کشور را در اختیار امپریالیست‌ها و در وجه اول انگلستان و روسیه‌تزاری بصورت امتیازات گوناگون در برابر گرفتن رشوه و قرضه‌های کم‌رشد که مصرف آنها عیاشی و هوسرانی و پیرکردن جیبهای شاه و درباریان بود، می‌گذاشتند و از سوی دیگر با اعمال قهرکسبه و تجار را می‌چاپیدند و حکومت شهرها و نواحی مختلف کشور را بفقود آنها و خانها و شاهزادگان و درباریان می‌فروختند و آنها هم خون‌کشا و زران مردم این نواحی را تا آخرین قطره می‌کیدند.

این بود بطور کوتاه تصویری از وضع دربار قاجار و انقلاب مشروطیت که در سال ۱۹۱۱ بالشکرکشی روسیه‌تزاری بشمال و انگلستان بجنوب ایران پایان یافت.

دستبرد های سلسله پهلوی به قانون اساسی پایمال کردن آزادیهای دموکراتیک و خیانت

انقلاب مشروطیت علیه نظام پوسیده نفوذالی متوجه بود و خصلت نیرومند ضد امپریالیستی داشت، در حالیکه موسس سلسله پهلوی، رضاخان، که در بریگاد قزاق جزء قوای محمد علی‌شاه علیه انقلابیون تبریز جنگیده بود،

بمنافع ملی

برای سرکوب جنبش ملی و دموکراتیک ایران پس از انقلاب اکتبر کمک امپریالیسم انگلستان بر سر کار آمد تا مالکیت مالکان بزرگ را تثبیت کند، قانون اساسی را زیر پا گذارد، قرارداد نفت را تمدید کند و ایران را بپایگاهی ضد اتحاد شوروی و بلخه ای از زنجیر محاصره این کشور تبدیل نماید. رضاشاه ناچار بود برای فرونشاندن آتش انقلاب و سرکوب جنبش دموکراتیک مردم و برای فریب دادن توده‌ها بپاره‌ای از رفوم‌های سطحی دست بزند تا بتواند قدرتمتلقه خود را استوار کند و هدف‌های اساسی امپریالیسم انگلیس را در محیط ترور و اختناق زیر پوششی از "اصلاحات" تامین نماید. چالپوسان این رفوم‌ها را بعرض میرسانند و چنان وانمود میکنند که گویا طرف بیست سال دوران صلح بهتر و بیشتر از این برای ترقی و پیشرفت جامعه ایران کاری امکان پذیر نبوده است. ولی این واقعیت که حکومت رضاشاه در زندگی هشتاد درصد از مردم ایران یعنی کشاورزان نه تنها کمترین تغییری بسود آنها نداد بلکه خود نیز صاحب املاک وسیع به بی‌رحم‌ترین و غارتگرترین مالکان تبدیل شد و هر جا کشا و زران بجان آمده خواستند تکانی بخورند و از خود در برابر جور مالکان دفاع نمایند، ژاندارم‌ها را بسرکوب آنها فرستاد و خاندان‌نشان را برپا داد، غیرقابل انکار است. چه کسی میتواند منکر شود که حکومت پلیسی رضاخان باریشه‌کن کردن آزادی بزرگترین خیانت را بانقلاب مشروطیت که آنهمه خون بخاطر آن ریخته شد، کرد؟ مگر نه این است که تمام نیروهای شرکت‌کننده در انقلاب مشروطیت در صد رهمه خواستهای خود محو استبداد و حکومت خودسری را قرارداد و بی‌اتناظیم قانون اساسی و قبولانندن آن بشاهان قاجار ضربت سختی باستبداد سلطنتی وارد کرده بودند در حالیکه موسس خانواده پهلوی این قانون را زیر پا گذاشت و رژیم استبدادی را بیدترین وجه یعنی دیکتاتوری فردی بار دیگر برقرار کرد؟ مگر نه این است که رضاخان قرارداد امتیازی نفت جنوب را که تا امروز هم ما چوب آن را می‌خوریم تمدید کرد و بانگ انگلیس را که بر تمام شریانیهای اقتصادی و مالی کشور ما مسلط بود همچنان برجای گذاشت؟ مگر نه این است که حکومت دیکتاتوری رضاشاه با صرف صد‌ها میلیون تومان در راه گسترش ارتش، ارتشی که کمترین ارزش نظامی نداشت و فرماندهان آن جز زورگویی و زدنی از اعتبارات وزارت جنگ هنری نداشتند، بخش بزرگی از درآمد ملت فقیری را برپا داد؟ در مقابل اینهمه خیانت‌ها کشیدن خط آهن برای مقاصد

نظامی از جنوب بشمال و ایجاد دانشگاه تهران و کشف حجاب و تغییر لباس با زور سرنیزه و تاسیس چند کارخانه و دادن امکان بهره‌مندی بی‌حساب از نیروی کار کارگران بچند سرمایه دار بزرگ دردوران صلح بیست ساله چه ارزشی دارد ؟ حکومت دیکتاتوری رضاشاه نمایندند مالکان بزرگ و بخشی از بورژوازی بزرگ و پاسدار منافع پلید امپریالیسم در ایران و دشمن آزادی و پیشرفت واقعی جامعه و منافع توده‌های مردم بود .

قانون اساسی باتمام نواقصی که داشت در جریان تاریخ سیاسی اخیر ایران در شرایط مساعد چون سلاحی برنده از طرف مردم بکار برده شد ، بطوریکه میدانیم پس از فرار رضاشاه و تزلزل دستگاه پلیسی بااستناد باین قانون احزاب و اجتماعات و جرائد تاحدودی از آزادی مندرج در آن بهره‌مند شدند و علیرغم توطئه‌های ارتجاع و امپریالیسم عده‌ای از عناصر مترقی و دموکرات به مجلس شورای راه یافتند ، جنبش ملی و ضد امپریالیستی در سراسر کشور گسترش یافت ، خلق‌های آذربایجان و کردستان برای مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم و رسیدن بحقوق ملی خود در چارچوب کشور واحد ایران قیام کردند ، قوه قضائیه تاندازه‌ای استقلال خود را بازیافت و میرفت که جان تازه‌ای بر بدن بیروح قانون اساسی و متمم آن دمیده شود . ولی در این‌گروه در جنگ جهانی دوم پایان یافت و دوران تازه‌ای از تشدید نبرد بین مردم و ارتجاع و امپریالیسم که با زهم دربار پایگاه اساسی آن‌ها بود آغاز شد . این بار امپریالیسم آمریکا و انگلیس و ارتجاع دست بدست هم داده ، ابتدا جنبش‌های خلقی آذربایجان و کردستان را که پایگاه‌های مسلحی برای جنبش ملی و دموکراتیک همه ایران بودند با کین‌توزی در مناشنه‌ای سرکوب کردند . سپس به سازمان‌های توده‌ای و سازمان‌های حزب توده ایران در شهرستان‌ها پرداختند و سرانجام با توطئه بهمین ۱۳۲۷ بزرگترین سازمان سیاسی کشور حزب توده ایران را غیرقانونی اعلام کردند و شورای متحد مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان را از فعالیت بازداشتند و کادرهای فعال آنرا مورد پیگرد قرار دادند و پس از این جنایات بسراغ قانون اساسی رفتند و در محیطی اختناق آور بسود محمد رضاشاه و بزبان آزادی و حقوق مردم بدان دست برد زدند . رویهمرفته از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷ درحدود هفت سال مشروطه‌ای که بدست رضاشاه بیست سال تعطیل شده بود کم و بیش احیا و با توطئه سال ۱۳۲۷ و تغییر قانون اساسی بار دیگر بحماق تعطیل افتاد .

یکسال بعد یعنی در سال ۱۳۲۸ جنبش دموکراتیک مردم ایران که ریشه و دامنه گسترده‌ای یافته بود زیر شعار مبارزه برای ملی کردن صنایع نفت به حمله متقابل پرداخت و موفق شد که در سال ۱۳۲۹ قانون ملی شدن صنایع نفت را از مجلسی که اکثریت آن وابسته بدربار و امپریالیسم بود ، بگذراند و شاه را ناچار بمضای آن کند و کتر مصدق را به نخست‌وزیری برساند . تصویب قانون خلقید و اجرای آن ، تعطیل مجلس سنا ، لغو بخشی از قوانین ضد دموکراتیک از قبیل قانون دادرسی ارتش طبق قانون اختیاراتیکه مجلس زیر فشار تزارها را توسیع مردم به دکر مصدق داد ، جلوگیری از مداخلات دربار و محدود کردن قدرت شاه طبق قانون اساسی ، شکست کودتای شاه - قوام و چند توطئه کودتایی دیگر همه این رویدادها که ضربات سختی باستبداد شاه و نفوذ ارتجاع و امپریالیسم وارد کرد بنام قانون اساسی ، یعنی خونبهای انقلاب مشروطیت که رضاخان و پسرش آنرا مثله و از محتوای خود خالی کرده بودند ، انجام گرفت .

ولی با کودتای ۲۸ مرداد ، ماجرای آمدن رضاخان و استقرار دیکتاتوری در شرایط وسطوح دیگری دردوران حکومت فرزند خلغش تکرار شد ، با این تفاوت که جای امپریالیسم انگلستان را آمریکا در ایران اشغال کرد و سرمایه داری جهانی برای تسلط بر بازار و منابع ثروت و نیروی کار ارزان به

میهن ما هجوم آورد . بارد یگرمبارزات مردم ایران که در جریان جنگ دوم جهانی و پس از شکست فاشیسم اوج بیسابقه ای گرفته و توده های زحمتکش شهروده را امیدان نبرد علیه امپریالیسم و مالگان بزرگ و برابری تا مین آزادی کشاند مویه پیروزیهای از جمله نهائی کردن صنایع نفت و برقراری نسبی آزادیهای دموکراتیک نائل آمده بود ، مورد حمله و هجوم ارتجاعی امپریالیسم که با زهم دربارتیکه گاه آنها بود قرار گرفت . کودتای ۲۸ مرداد را لحاظ محتوای خطوط کلی خود تفاوت چندانی با کودتای رضاخان ندارد . گرداننده هردو کودتا امپریالیسم و ارتجاع بود ، هدفهای هردو کودتا سرکوب آزادی ایجاد خفقان ، حفظ منافع امپریالیسم و ارتجاع و بازهم تبدیل ایران به پایگاهی علیه اتحاد جماهیر شوروی و حلقه های ازنجیر پیمانهای نظامی امپریالیستی بود . زرفمهای هم که بناچار بدست شاه بنام " انقلاب سفید " انجام گرفت با توجه به عمق جنبش و وسعت دامنه آن و امکاناتی که برای خلقهای ایران پس از شکست فاشیسم فراهم آمده بود و بخصوص با در نظر گرفتن شرایط دوران ما ارزش بیشتری از زرفمهای رضا شاه ندارد . تنها تفاوت در اینجاست که استعمار نیمه فئودالی به بهره کشی سرمایه داری است . ادامه مناسبات ارباب - رعیتی را شرکت در هفتان و در جنبش دموکراتیک ، نیاز سرمایه های داخلی و خارجی به نیروی کار و لزوم توسعه بازار ایران برای جذب هر چه بیشتر کالا های خارجی غیر ممکن کرده بود . در این تغییر نیز نه بهبود زندگی توده های کشاورز ، بلکه نجات مالکان بزرگ از خطر انقلاب دهقانی و رسوخ دادن مناسبات سرمایه داری در روستا هدف اصلی بود . فراموش نکنیم که این زرفمها هم در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم و در شرایطی انجام شد که عده ای از کشورهای در حال رشد راه رشد غیر سرمایه داری را در پیش گرفتند و در راه استقلال سیاسی و اقتصادی قدم گذاشته بودند و در حالیکه زرفمهای شاه با وابستگی ایران به اقتصاد جهانی امپریالیستی همراه بود .

محمد رضا شاه در محو آزادی و استقرار حکومت پلیسی و ساواکی دست پدرش را از پشت بست . شکنجه گران ساواک روی پلیس های سیا هکار مختاری را سفید کردند . دستبرد های محمد رضا شاه بقانون اساسی که سند سنتی مردم از دوران انقلاب مشروطیت بود ، به مراتب خائفانه تر و بیشرمانه تر از دستبرد های پدرش است . شرکت ایران در پیمان تجاوزکار (مرکزی) که کارگردانان اصلی آن امریکا و انگلیس هستند زینبار ترا شرکت در پیمان سعدآباد در دوران رضا شاه است . صرف درآمد کلان نفت یعنی بزرگترین ثروت ملی ایران که بی بند و بار بدست شرکتهای امپریالیستی غارت میشود و برای همیشه از دست می رود ، در راه گسترش ارتش و خرید سلاحهای مرکز و ایجا پایگاههای نظامی که نه تنها سودی برای میهنمانند بلکه ایران را به اجراهای خطرناک نظامی سوق میدهد بدرجات کمرشکن تراز هزینه های نظامی دوران رضا شاه است . بستن پیمان دو جانبه نظامی با امپریالیسم امریکا که نفوذ این امپریالیسم درنده را تا مرز خالت مستقیم نظامی در کشور ما بسط میدهد و برخلاف مصالح و استقلال میهن ماست همراه با وجود هزاران " کارشناس " نظامی و غیر نظامی با داشتن حقوقی نظیر " کاپیتولاسیون " واقعیتهایی هستند که حتی در دوران رضا شاه که بیش از فرزندانش بحفظ ظاهر و پنهانکاری پای بند بود ، سابقه نداشته است . این مقایسه ها که ما کردیم بهیچوجه بدان معنا نیست که رضا شاه بهتر از فرزندان او است . چه پدر و چه پسر ، هردو دشمن آزادی ، هردو پویمال کننده ابتدائی ترین حقوق مردم ، هردو غارتگر اموال خلق و هردو از وابستگان سیاستهای امپریالیستی هستند .

این جشنهایی که بنام پنجاه سالگی تأسیس سلسله نیکت بار پهلوی گرفته میشود در واقع جشن های پیروزی استبداد بر آزادی ، جور و ظلم بر حق و عدالت ، جهل و تاریکی بردانش و روشنائی است .

این جشن‌ها رقص خانوادہ مرد مکش پهلوی برجنازه هزاران نفر شهیدای رما آزادی واستقلال ایران توهین و دشنام بقهرمانان انقلاب مشروطیت و دهن کجی با اکثریت مردم ایران از کارگرو کشا و روزروشنفکر و روحانیان مترقی گرفته تا آن کاسب و پیشه وروسرمایه دار ملی است که همه از وجود حکومت مطلقه شاه و دستگاہ جنایتکار ساواکش هریک بنوعی در عذابند . امروز رمیہن ما چنان وضعی بوجود آمدہ کہ ہیچکس برجان و مال خود ایمن نیست . جلادان ساواک بد ستور سرجلادان فرماندہ ، محمد رضا شاه ، بی محابا مردم را در کجوه و بازارد رخنہ هایشان بخاک و خون میکشند ، کارگرانی را کہ از دشواری زندگی بہ تنگ آمدہ و دست باعصاب میزنند از پای در میآورند ، رزندانہا را از انشجویان واستادان و هنرمندان پرمیکند و پانہاتاد م مرگ شکنجہهای دد منشا نہمید ہند . تودہ های مردم را با زور بسہ " حزب رستاخیز " ، بہ جشن ہا ، بہ " انتخابات " و بہرچاہ کہ دلشان بخواہد میرانند . نفاستبدار محمد رضا شاہی کہتر از استبداد محمد علیشاہ و نفاذ مکشان ساواک دست کمی از ساواکان و چماقدار را در پارقا جاردارند ، بلکہ باید گفت کہ ہمراتب از آنہا بیرحم تر برای انواع جنایات مجہز تر ہستند . چنین است فہرست ناقصی از قیام سلسلہ پهلوی علیہ دستاورد های انقلاب مشروطیت و اقدامات ضد ملی و ضد دموکراتیک شاہان آن .

ضرورت اتحاد نیروہای

ضد استبدادی محمد رضا شاہ

انقلاب مشروطیت در شرایط بسیار دشواری بوقوع پیوست . بعلت همکاری و وحدت عمل تمام نیروہا در مرحلہ اول توانست بہدفع مشترک یعنی در نوردیدن بساط استبداد برسد ولی بعلمی کہ در بالا گفته شد نتوانست انقلاب بورژوا دموکراتیک ایران را بپایان برساند و آنچه را کہ بدست آورد بعلت دخالت امپریالیستہا و اشغال ایران در دوران جنگ جهانی اول و تصرف کامل ایران در پایان جنگ از طرف انگلستان و نفوذ عمال اود رمجلس و دولتہای ایران عملا از دست داد . بطوریکہ اگر انقلاب کبیرا کتب و پشٹیانی کشور جوان اتحاد جماہیر شوروی از استقلال ایران در بین نبود ایران در دست بصورت مستعمرہ انگلستان در میآمد و باید با سپاسگزاری گفت کہ استقلال سیاسی ایران مدیون فشار دولت جوان اتحاد جماہیر شوروی بر انگلستان برای تخلیہ کشور ما از نیروہای نظامی خود و پشٹیانی از مخالفان قرارداد معروف بقرارداد وثوق الدولہ در سالہای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ و ۱۹۲۱ است کہ بلغوا این قرارداد تحت الحمایگی انجامید ، مییاشد . در نتیجہ این ہمبستگی و مبارزہ مردم ایران انگلستان ناچار بتخلیہ ایران و چشم پوشی از قرارداد تحت الحمایگی گردید . ولی انگلستان پیش از آنکہ نیروہای خود را بازخواند و وسائل روی کار آمدن سلسلہ پهلوی را فراہم کرد و از این راه منافع اساسی خود را تامین نمود . اینک شرایط جهانی و آرایش نیروہای داخلی بضرر امپریالیسم و ارتجاع و چارہ گرونیہای بسیاری شدہ کہ اگر ما از تجربہ وحدت عمل نیروہا در انقلاب مشروطیت و دہا تجربہ دیگر کہ پیرا جنگ جهانی دوم در دسترس ماست پند نگیریم نخواہیم توانست این سد اساسی یعنی رژیم استبدادی محمد رضا شاہ و دستگاہ جنایتکار ساواکش را کہ چون بختکی نقش ہاراد رسینہ ہا خفہ کردہ و از گون کنیم . امروز کشور ما از نظر داخلی دارای نیروہائی ہمراتب قوی تر از دوران مشروطیت است کہ تشنه آزادی ہستند . ما امروز نزدیک بہ پنج میلیون کارگر ر شہر ہودہ داریم کہ در دوران مشروطیت بصورت نطفہ ای بود ، خردہ بورژوازی ایران ، بورژوازی ملی ، روشنفکران ، روحانیان ترقیخواہ ، حتی قشری از سرمایہ داران بزرگ بارژیم خود سری محمد رضا شاہ مخالفتند . کارزدی و فساد و رشوہ و باج سبیل بجائی رسیدہ کہ صدای " آئی دزد ، آئی دزد " ، " القساد ، القساد " ہم برای بی گم کردن از دہان سردستہ دزدان یا بہتر بگوئیم ام القساد یعنی شاہ ہم بلند است . تردیدی نیست کہ اکثریت مردم ایران از ترور و اختناق فزاینده بہ تنگ آمدہ اند ، دلہا از این ہمہ جور و

ستم که بر مردم می‌تپد و صدای ناله‌ها از هر سو بگوش می‌رسد . شرایط خارجی هم از هر وقت دیگر مساعدتر است . ما دیگر در شمال کشور نه تنها همسایه‌مدخله جوومتجاری چون روسیه تزاری نداریم بلکه برعکس در دوازده و چهارصد کیلومتر با کشور اتحاد جماهیر شوروی با رویا و نیرورمند بی قید و شرط زحمتکشان جهان و پشتیبان جنبش‌های ملی و موکراتیک مرز مشترک داریم . امپریالیسم امریکا و انگلیس و امپریالیست‌های دیگر که در کشور ما بی‌خبرانه مشغولند و از شاه‌ورژیم استبدادیش پشتیبانی میکنند دیگر قادر به خالت مستقیم نظامی در کشور ما نیستند . توازن قوا در مقیاس جهانی بسود صلح و سوسیالیسم و جنبش‌های ملی و موکراتیک تغییر کرده . پوزه امریکا درنده ، رهبر جهان آزاد در رویتنام ، در انگولا ، در کوبا و در بسیاری از جاهای دیگر خاک‌مالیده شده و جهان امپریالیستی در چار انواع تناقضات و بحرانیات است که دست و پای آنرا در گرد و نهاده است . آنچه ما داریم و تا بآن دست نیابیم برهائی از چنگال شاه درخیم و دستگاه جبهه‌میش ساواک نخواهیم رسید وحدت عمل همه نیروها و تجهیز آنها برای رسیدن باین هدف مشترک است . وصول به این هدف همگانی مستلزم حل اختلافات ایدئولوژیکی و طبقاتی نیروهای ضد استبداد نیست ، چنانکه در انقلاب مشروطیت هم نبود . امروز دشمن با استفاده از پراکندگی نیروها میکوشد موجودیت خود را حفظ کند چرا ما نباید در یک جبهه وحدت عمل علیه دیکتاتوری اقدام کنیم و پیش از هر چیز دشمن مشترک را از ما برداریم ؟ مگر در واژگونی رژیم فاشیستی پرتغال نیروهای گوناگون و مختلف العقیده از چپ‌ترین آنها تا آنها که تنها مخالف رژیم فاشیستی بودند شرکت نکردند ؟ چرا گروه‌هایی از مخالفان جدی رژیم که دلیرانه اما بشیوه‌هایی که در حال حاضر یعنی پیش از فرارسیدن شرایط لازم و تجهیز نیروی کافی به ثمر نمی‌رسد ، می‌زنند ، حاضر نمی‌شوند بانیروهای دیگر بنشینند و طرح مشترکی برای رسیدن به هدف مشترک تنظیم و اجرا کنند ؟ ما علیه اختلافات ایدئولوژیکی و انتقاداتی که بشیوه‌های عمل بخش قابل توجهی از نیروهای رزمنده ضد رژیم در حال حاضر داریم ، آماده ایم که بدون قید و شرط برای ایجاد یک جبهه ضد دیکتاتوری از کلیه مخالفان رژیم وارد عمل شویم و امید داریم که به نتایج نیکو برسیم .

آنچه از تجربه انقلاب مشروطیت پراز هفتاد سال برای ما زنگون کردن رژیم پنجاه ساله استبدادی خاندان پهلوی یعنی در حال حاضر رژیم استبدادی محمد رضا شاه باید آموخت ، ایجاد وحدت عمل بین تمام نیروهای ضد رژیم است که در یک جبهه ضد دیکتاتوری میتوان آنرا بوجود آورد و رژیم دیکتاتوری محمد رضا شاه را بزباله دان تاریخ فرستاد .

ایجاد جبهه ضد دیکتاتوری شرط اساسی
بر انداختن رژیم استبدادی شاه است

پیرامون « مبادله نفت با اسلحه »

متن مصاحبه شاه با فرستاده ویژه نشریه عکاظ چاپ عربستان سعودی در روزنامه های خبری تهران، منجمله روزنامه "اطلاعات"، پنجشنبه ششم خرداد ۱۳۵۵ درج شده است. در این مصاحبه سؤال وجوابهای بسیاری نظر خواننده را جلب میکند. لیکن سؤال وجواب مربوط به مبادله نفت با اسلحه، در بین همه مطالبی که شاه در توضیح سیاست ضد ملی و ضد ماکراتیک رژیم بیان نموده، برجستگی ویژه ای دارد. قبل از بیان هر مطلب پیرامون "ابتکار جدید شاه در ضربه وارد آوردن به منافع و مصالح ملی کشور ما ایران بجا ست با عین سؤال فرستاده ویژه نشریه عکاظ و جوابشاه در این مورد آشنا شویم.

عین سؤال وجواب بنقل از متن مصاحبه چنین است:

"سؤال - دولت ایران اخیراً تصمیم گرفته است نفت را با اسلحه مبادله کند. دلائل ایران برای این اقدام با توجه باینکه این کشور از نایب بین المللی نیز درخواست وام هنگفتی کرده است چیست و این تصمیم تا چه حد روی بهای نفت اثر میگذارد؟

جواب - ما در حدود هشتاد چهار میلیارد دلار کسری در آمد داریم. زیرا شرکت های عضو کنسرسیوم تا این میزان کمتر استخراج میکنند. ما دلیلی ندیدیم که از برنامه های پنج ساله خود بزنیم و باینکه از خرید سلاحهای که مورد نیاز دفاع کشورمان است صرف نظر کنیم. به همین جهت میخواهیم حتی الامکان مشتریانی پیدا کنیم که ما بیلند کالا های خود را با کالا های ما مبادله کنند. این یک اقدام بازرگانی است و اصلاً اثری روی قیمت های نفت نخواهد داشت" (۱).

مبادله نفت و اسلحه توجیه پذیر نیست

قبل از این مصاحبه و اظهار نظر صریح شاه در باره تصمیم دولت ایران به مبادله نفت و اسلحه اینجا و آنجا، بویژه در روزنامه های غربی خبرهایی در این زمینه بچاپ رسیده بود. ما خود نیز در باره تصمیم بسیار خطرناک و ابتکار جدید شاه از طریق مطبوعات و رادیوی حزبمان به مردم ایران اعلام خطر کرده بودیم. با این حال اگر بودند محافل که باور نمیکردند شاه بیک چنین اقدام خطرناکی علیه منافع و مصالح ملی کشور ما و اصول همه کشورهای نفتخیز در حال رشد دست زده باشد، اکنون می بینند که خود شاه صریحاً به تصمیم خویش در باره مبادله نفت با اسلحه اعتراف میکند، و نه فقط اعتراف میکند، بلکه باین پروا تمام از جنین اقدامی دفاعی نماید.

ضرور میدانیم ابتدا برخی دلائل را که شاه به منظور تبرئه خود و توجیه مبادله نفت و اسلحه ذکر نمود، مورد ارزیابی قرار دهیم:

شاه در مصاحبه خود قبل از هر چیز کوشیده است اقدام به مبادله نفت و سلاحه را با ضرورت جبران کسرد رآمد نفت و این امر که شرکت‌های عضو کنسرسیوم به‌کاهش استخراج و صدور نفت ایران بخارج اقدام کرده اند توجیه نماید . این توجیه به‌پسوجه قانونی و منطقی نیست . نظر مردم ایران اینست که اقدام کنسرسیوم و جبران کسرد رآمد نفت را میتوان و باید از طرقی که با منافع ملی کشور و در مسئله نفت انطباق دارد خنثی و عملی ساخت .

مثلا همین کسرد رآمد سفتا چهار میلیارد دلاری که شاه بعنوان دلیلی برای تیرته مبادله نفت و اسلحه به‌آن استناد نموده ، میتوانست و باید از راه افزایش قیمت‌های نفت در کنفرانس اوپک در " بالی " (اندونزی) که در روزهای ششم تا هشتم خرداد ماه برگذار شد ، تامین گردد . اطمینان محافل عمومی در کشورهای نفت‌خیز در حال رشد به افزایش قیمت‌های نفت در کنفرانس اوپک بحدی بود که روزنامه " اطلاعات " قبل از تشکیل کنفرانس قطعیت آنرا پیش بینی نمود و درباره مبلغ افزایش نوشت : افزایش ده درصد به قیمت نفت سبب میشود تا درآمد ایران از نفت " حدود دو میلیارد دلار در سال " افزایش یابد (۱) .

برای آنکه بدانیم این پیش بینی خارج از واقعیت نبوده و کاملاً میتوانسته تحقق یابد کافی است خاطر نشان سازیم که قبل از تعیینت وزرای نفت کشورهای عضو اوپک به " بالی " اکثریت آنان خواستار افزایش قیمت‌های نفت به‌مبلغی بمراتب بیشتر از ۱۵ درصد بودند . لیبی ، عراق ، نیجریه و قطر پیشنهاد ۲۰ درصد افزایش داده بودند . کمیسیون اقتصادی اوپک پیشنهاد ۱۵ درصد افزایش قیمت نموده بود . کویت و اندونزی نیز از افزایش قیمت نفت جانبداری میکردند (۲) . بدینسان بنظر میرسد کنفرانس اوپک در " بالی " افزایش قیمت‌های نفت را با موفقیت با جرابگد ارد . با اینحال چنانکه میدانیم کنفرانس " بالی " نتایج غیرمنتظره ای به‌آر آورد و از افزایش قیمت‌های نفت در مرحله کنسرسیوم خود داری کرد .

ما قبل از نوشتن این تحت عنوان " نقش رژیم شاه در اجلاس هی اوپک " یادآور شدیم که دولت شاه با " ایفای نقش زورانه در اوپک این سازمان را از اتخاذ تصمیماتی که ضروراست دور میسازد " (۳) این نقش در کنفرانس " بالی " نیز به اجرا گذاشته شد و بویژه نماینده دولت ایران بود که ، گرچه قبل از کنفرانس از افزایش قیمت نفت جانبداری میکرد ، در داخل کنفرانس در کنار نماینده دولت عربستان سعودی قرار گرفت و مانع از افزایش قیمت‌های نفت شد . رسوائی این دفعه اقدام دولت ایران بحدی بود که حتی مطبوعات داخلی زیر سانسور نیز مجبور شدند به آن ولو با ایما و اشاره اعتراف کنند .

روزنامه کیهان پیش از تشکیل کنفرانس " بالی " در خبری که تحت عنوان " سفر ناگهانی شیخ یحیی به تهران " نشر داد ، نقش تعیین کننده ای را که ایران و عربستان سعودی در تعیین بهای نفت خواهند داشت ، مطرح ساخته و نوشت : " هرگونه تفاهمی که میان ایران و عربستان سعودی بر سر بهای نفت صورت گیرد ، در کنفرانس اوپک در اندونزی نقش تعیین کننده خواهد داشت ، زیرا این دو کشور نزدیک به ۴۰ درصد از مجموع صادرات اوپک را در اختیار دارند " (کیهان هوائی ، شماره ۱۲۶ ، ۵ خرداد ۱۳۵۵ - تکیه از ما است) .

روزنامه " اطلاعات " با توجه به نتایج کار کنفرانس " بالی " و نقش دولت ایران در این کنفرانس تحت عنوان " ایران ساکت " در این باره عیناً چنین نوشت :

۱ - " اطلاعات " ، دوشنبه سوم خرداد ۱۳۵۵ .

۲ - مراجعه شود به " اطلاعات " ، سوم و چهارم خرداد ماه ۱۳۵۵ .

۳ - " دنیا " شماره ۸ ، آبان ۱۳۵۴ ، صفحه ۱۴ .

" مهمتر از همه ایران در این جلسه اگر چه طرفداری افزایش قیمت نفت بود ، اما فعالیت و آزان مهمتر نقش کارگردانی را بعهده نگرفت . به همین جهت در پایان این جلسه بحث پیش آمد که فعال نبودن ایران باعث شد که قیمت ، حد اکثر برای شش ماه آینده تثبیت شد ، باقی بماند . بنظر میرسد که ذکی یعانی و آموزگار در تهران بحث های خود را کرده بودند و شاید ایران هم به این نتیجه رسیده بود ، یکبار دیگر برای مدت محدودی باز به غرب امکان داده شود تا بلکه موفق به کنترل تورم گردد " (۱) .

چنانکه از این سطوری بنیم شاه نمایندگان و اوزیکطرف در کنفرانس اوپک در افزایش قیمت های نفت کارشکنی میکنند و افزایش درآمد ایران و همه کشورهای نفتخیز از این راه جلوگیری میکنند . از جانب دیگر همانها کاهش درآمد نفت و کسرترا بانه معامله جنس به جنس و مبادله نفت و اسلحه قرار میدهند . بدینسان پیدا است که استناد شاه به کسرترا درآمد نفت بهانه است و نه دلیل ضروری اقدام به معامله پایاپای نفت و اسلحه . شاه بنا به تمایل مرجعترین محافل امپریالیستی علاقمند به اجرای " ابتکار " و معامله ایست که اگر برای این محافل سودمند است از جوانب مختلف به منافع ملی و مصالح کشوری آنها بی شمار میسراند .

در جوابیه سؤال فرستاده ویژه نشریه کاظم شاه مدعی است که گویا معامله نفت و اسلحه را بدین جهت انتخاب نمود که خواسته است " از برنامه های پنجساله بزند " . بدیگر سخن شاه کوشیده است تا از ضرورت اجرای برنامه پنجساله ، که اعتبارات آن در مقایسه با مبلغ درآمد های نفت ناچیز است ، برای تبرئه مبادله نفت و اسلحه مدد بگیرد . در اینجا نیز استناد شاه بی پایه است ، زیرا درست بعکس گفته او ، ارقام بودجه ۱۳۵۵ که با موقع خود آنرا مورد بررسی قرار دادیم (رجوع شود به شماره ۳ " دنیا " ، خرداد ۱۳۵۵) گواهانست که ارقام هزینه های تولیدی و عمرانی سال جاری کاهش داده شد و عملاً اجرای برنامه پنجساله تحت علامت سؤال قرار گرفته است . خود شاه نیز قبلاً اعلام داشته است که هدفهای برنامه پنجم احتمالاً یکی دو سال پس از خاتمه مدت آن عملی خواهد شد .

بدین شکل می بینیم که قسمت دیگر اظهارات شاه نیز در اینکه گویا او اجرای برنامه های اقتصادی را بر مقاصد نظامی مقدم می شمارد همان اندازه کذب محض است که دلیلی که او برای خرید اسلحه از نظر تامین " نیاز دفاع ایران " اقامه میکند . ایران نه فقط از نظر تامین مصالح دفاعی خود نیازی به خرید اسلحه و شتاب بخشیدن به مسابقه تسلیحاتی ندارد ، بلکه بویژه تامین دفاع واقعی ایران متضمن آنست که به خرید های سرسام آور کنونی اسلحه از جانب دولت ایران پایان داده شود و سیاست خارجی دولت ایران با سیاست صلح و همزیستی مسالمت آمیز و تامین امنیت جمعی در منطقه و قاره هماهنگ شود .

سلاحهای جدید که طی سالهای گذشته قسمت اعظم درآمد نفت ایران صرف خرید آنها شده (دولت ایران بزرگترین خریدار اسلحه در جهان شناخته میشود) بهیچوجه از نظر " نیاز دفاع ایران " ضرورت نداشته و ندارد . دریافت این سلاحها که اکنون قرار است گذشته از درآمد نفت ذخایر نفت ایران نیز بطور مستقیم برای دریافت آنها تسلیم گردد در منطبق با نیازهای کمپلکس نظامی - صنعتی غرب ، بخصوص امریکاست . این مرجعترین محافل جنگ طلب امپریالیستی هستند که منافعیشان ایجاب میکند مقدار عظیم و عظیمتری سلاحهای مرگبار به کشورهای نفتخیز حوزه خلیج فارس فروخته شود و مسابقه تسلیحاتی در این منطقه هر چه بیشتر درازنده شود . هدف این کار این

است که از یک طرف از روند موفقیت آمیز سیاست صلح و همزیستی مسالمت آمیز بین کشورهای جلوگیری بعمل آید و از جانب دیگر آمد نفت و اکنون مستقیماً خایر نفع کشورهای نفت خیز در حال رشد غارت گردد. دلایل شاه در توجیه و تبرئه مبارله نفت و اسلحه بهیچوجه پایه و اساس منطقی و قانونی ندارد و اصولاً چنین اقدام ضد ملی توجیه پذیر نیست .

مبارله نفت و اسلحه به کاهش بهای نفت میانجامد

شاه در جواب مسئول فرستاده ویژه نشریه مکاظ در مورد تاثیر مبارله نفت و اسلحه بر بهای نفت توضیح میدهد که گویا " این يك اقدام بازرگانی است و اصلاً اثری روی قیمت های نفت نخواهد داشت " . در پاسخ این ادعا باید گفت که اولاً ، مبارله نفت و اسلحه را بهیچوجه نمیتوان فقط يك اقدام بازرگانی نامید . این نوع مبارله در عین حال يك معامله سیاسی - نظامی است که در نوع خود بیسابقه بوده و " به ابتکار " شاه و قطعه دستور محافظان امپریالیستی برای بار اول در معاملات بین المللی صورت میگیرد و قبل از همه بکشور ما ایران تحمیل میگردد . ثانیاً ، این ادعا که مبارله نفت و اسلحه روی بهای نفت اثر نمیگذارد از پایه نادرست است . برخلاف این ادعا مبارله نفت و اسلحه از جانب مختلف در کاهش قیمت نفت اثر میگذارد .

قبل از همه فروشنده نفت است که با اعلام آمادگی برای مبارله کالا می چون اسلحه برای کاهش قیمت نفت شرایط فراهم میکند . فروشنده ای که کنار بازار بین المللی نفت عمل میکند و کالای خارج از نیاز این بازار برای فروش عرضه مینماید دست با قدمی میزند که بکاهش بهای کالای عرضه شده در این مورد بخصوص نفت میانجامد . این يك قانون ساده در بازار مبارله کالا است . لیکن کاهش قیمت نفت تنها تاثیر این قانون محدود نخواهد شد . دولت ایران با اعلام آمادگی برای مبارله نفت و اسلحه عملاً آمادگی خود را برای دادن نفت به انحصارات تولید کننده اسلحه با شرایطی مناسبتر از آنچه آنان نفت را از بازار بین المللی میخرند اعلام میدارد . اینکه نام تخفیف از قیمت نفت ، مانند نفتی که طبق قرارداد خانثانه ۱۳۵۲ به کنسرسیوم پیش فروش شده ، " تخفیف برای مشتری خوب " گذاشته شود ، تغییری در ماهیت امر نمیدهد .

اما آنچه گفتیم تنها يك جانب تاثیر مبارله نفت و اسلحه روی بهای نفت است . این معامله بویژه از جهت موقعیت انحصاری که فروشندگان اسلحه در بازار جهانی فروش این کالا دارند روی بهای نفت تاثیر منفی دارد . در بازار بسته فروش اسلحه رقابتی وجود ندارد که بتواند مانع از تعیین قیمت های گزاف برای سلاح های خریداری شده و یا حتی در جهت تعدیل قیمت آنها اثر بگذارد . اینجا طرف معامله دولت شاه انحصارات امریکائی وابسته به پنتاگون و جناح صنعتی - نظامی امریکا هستند که با هر قیمتی صلاح بدانند اسلحه های مرگبار خود را به خریداری که در عین حال در تبعیت سیاسی و نظامی امپریالیسم امریکا قرار دارد ، خواهند فروخت و شانه نیز که بابت سفارش سلاحها حق دولتی کلان میگیرد از خرید این سلاحها به قیمت گزاف اماندارد . معاملات فروش هواپیمای لاکهید که رسوائی آن عالمگیر گشته ، نمونه این معاملات است . معاملات گذشته و حال دولت ایران با وجود پیک اسلحه راباپول نقد میخرد و نه با جنس ، شاهد آنست که سلاح های مرگبار با قیمت های دراز واقع و سرسام آور بکشور ما فروخته میشود و دهها میلیارد دلار در آمد نفت کشور ما را از آنها بهد رفته و میبرد . در چنین بازاری فقط يك مجنون میتواند مدعی عد متاثر مبارله جنبش جنس نفت و اسلحه در جهت کاهش قیمت های نفت شود .

بفرض آنکه يك جانب معادله مبارله نفت و اسلحه ، یعنی قیمت نفت ثابت نگه داشته شود ، جانب دیگر معادله که تعیین قیمت اسلحه است ثابت و معین نیست . تعیین قیمت اسلحه با انحصارات

امپریالیستی امریکائی است . این انحصارات بویژه از وابستگی دولت ایران به امپریالیسم امریکا و سود جوئی شاه استفاده نموده ، و چنانکه خود مقامات دولت ایران بدفعات اعتراف کرده اند ، سلاحهای خود را با قیمتهای چند برابر برگرزاف بکشور ما میفرشند . این وضع زمانی صورت گرفته که دولت ایران با ارز درآمد نفت بخريد اسلحه اقدام کرده است . اکنون که دولت ایران با عرضه جنس به بازار فروش اسلحه میروید طبیعی است که فروشنده و خریدار قیمتها و شرایط به مراتب بدتری را بشود کشور ما تحمیل خواهند کرد . چنین وضعی علیرغم اظهار شاه چگونه میتواند در کاهش بیش از پیش قیمت های نفت و خالی کردن زمینه ای که تثبیت قیمت نفت و امکان افزایش آن درآینده بر آن استوار است تاثیر نداشته باشد ؟!

ماهیت و طبیعت معامله پای پای نفت و اسلحه چنانست که بطور قطع ثبات قیمت های نفت را بسود دولت امپریالیستی و بزبان کشورهای نفتخیز برهم میزند ، این مبادله بهر شکلی صورت گیرد در جهت تنزل قیمت نفت تاثیر نگذارد . تاثیر مبادله نفت با اسلحه در کاهش قیمت های نفت امری مسلم است و چنین مبادله ای بزبان منافع همه کشورهای نفتخیز در حال رشد تمام میشود . در این زمینه باز هم میتوان مطالب دیگری بیان داشت .

خطرات سیاسی - نظامی مبادله نفت و اسلحه

مبادله اسلحه و نفت تنها متضمن زیانهای جبران ناپذیر مالی و بازرگانی نیست . این معامله خطرات به مراتب جدیتر از آن در بر دارد که تنها بتواند در چهارچوب مسائل اقتصادی و بازرگانی مورد بحث قرار گیرد . زیان عمده معامله پای پای نفت و اسلحه برای کشور ما اینست که موجب میشود از یکطرف ز خایر نفت ایران در مدت زمان کوتاه و بسرعت از دست برود و از جانب دیگر کشور ما با شتاب بیشتری به زرادخانه جنگی امپریالیسم امریکا و انبار باروت آن بدل گردد . این خطر از زمانی که دولت ایران از اواخر سالهای دهه قبل به خرید های سنگین اسلحه از خارج اقدام نمود برای کشور ما بوجود آمد . اکنون با آغاز مبادله جنس به جنس یعنی نفت و اسلحه دامنه آن به مراتب وسیعتر و نگرانی آورتر خواهد شد .

هم اکنون دولت امپریالیستی در زمینه نفت سیاست خدعه گرانه ای را به اجرا گذاشته اند . این سیاست مبتنی بر خرید نفت خام به مقدار بیری بیش از مصرف کنونی و ذخیره آنها برای سالهای آتی است . "آژانس بین المللی انرژی" که سردمداری آن با امریکا است بویژه در یکی از اجلاسهای اخیر خود بدولت غربی توصیه نمود به ایجاد ذخایر نفتی برای خود اقدام نمایند . دولت امریکا که توصیه کننده ایجاد ذخایر نفتی در کشورهای هم پیمان غربی است خود اجرای سیاست امپریالیستی تخلیه مخازن کشورهای نفتخیز و صرفه جوئی در مصرف منابع خودی را با اجرا گذاشته است . توصیه مبادله نفت و اسلحه وسیله ای برای اجرای این سیاست نواستعماری است .

مبادله نفت و اسلحه اقدامی است در جهت تحقق بخشیدن به توطئه انتقال ذخایر نفت از کشورهای صاحب منابع به کشورهای مصرف کننده غربی . چنین مبادله ای به استخراج و صدور مقدار بیری بیشتری نفت بخارج امکان میدهد و طبیعی است که به کاهش سریعتر ذخایر نفت کشورهای در حال رشد میانجامد . در این حالت میتواند مقدار بزرگی از ذخایر نفت در مدت کوتاه و محتوی در اوراق فکسار عمومی کشورهای نفتخیز به کشورهای انتقال یابد که از آنها اسلحه خریداری میشود .

چنانکه میدانیم مقامات دولت ایران از دیماه سال گذشته (۱۳۵۴) با اینطرف با اعلام دو مورد از تخلفات کنسرسیوم از قرارداد فروش نفت ، موضوع تجدید نظر را این قرارداد را عنوان کرده اند . مذاکراتی که در این مورد بین سران رژیم و مقامات کنسرسیوم آغاز شد و هنوز هم پشت درهای بسته ادامه

دارد . ضمناً مقامات دولت ایران رسماً اعلام میدارند که هدفشان از تجدید نظر ، لغو قرارداد فروش نفت به کنسرسیوم نبوده ، بلکه استرداد قسمتی از ۲۹ میلیارد بشکه نفت پیش فروش شده است . مبادله نفت و اسلحه از جانب شاه در جریان چنین مذاکراتی عنوان میشود . نتیجه منطقی که از این جریان میتوان گرفت اینست که مقامات دولت ایران تجدید نظر در قرارداد کنسرسیوم را ، نه بمنظور بازگردانیدن نفت به مالکیت واقعی ایران ، بلکه بمنظور باز ساختن دست خود در مبادله نفت و اسلحه عنوان کرده اند . جالب اینکه این بار نیز شاه و سگاهای تبلیغاتی رژیم به توطئه‌های عمیقاً ضد ملی و در جهت تأمین منافع کمپلکس نظامی - صنعتی امریکا راتلاش برای استیفای حقوق ملی نامید هندی .

تسریع در تهیه ساختن منابع ایران از نفت از طریق مبادله نفت و اسلحه تنها یک جانب اقدام زیان بخش و مهلک این معامله سیاسی - نظامی است . جهت زیان بخش ترومپلک تر این مبادله و معامله را این امر تشکیل میدهد که کشور ما با شتاب بیشتری به انبار سلاحهای امریکائی و با مال پایگاه نظامی آن بدل میشود . شاه در مصاحبه خود به این مطلب اشاره نکرده است که هم اکنون نزدیک به نیمی از درآمد نفت ایران یعنی سالیانه مبلغ ۶ میلیارد دلار صرف خرید اسلحه و هزینه های نظامی میشود . مسئله مبادله نفت و اسلحه مستقل از این موضوع عنوان شده و بنابراین میتوان آن را بدین صورت فهمید که خرید های کنونی اسلحه از محل درآمد نفت برای شاه کافی نیست . به همین جهت شاه تصمیم گرفته است در کنار ادامه آن معاملات ، به مبادله مستقیم نفت و اسلحه نیز مبادرت بوززد و در مقام سرسآمد و تری به تسلیح کشور ما بپردازد .

هم اکنون کشور ما ایران به بزرگترین کشور دارای تسلیحات مدرن امریکائی در خاور میانه تبدیل شده است . دولت شاه بزرگترین نیروهای هوائی نظامی را با خرید انواع هواپیما های نظامی ، منجمله هواپیما های فانتوم و اف - ۱۴ و اف - ۱۵ بوجود آورده ، نیروهای زمینی ایران با مقادیر عظیم تانکهای چیفتن و هلیکوپترهایی که در جنگ ویتنام از آنها استفاده میشد مجهز شده است در خلیج فارس دولت شاه نیروی دریائی بزرگی که دامنه عمل آن تا اقیانوس هند گسترش یافته ترتیب داده و مجهزترین نیروی ها و ورکرافت را با پرداخت قیمت بسیار سنگین خریداری کرده است . وضع تسلیحات ارتش ایران از نظر فنی در سطحی است که چنانکه خود زمامداران اعتراف میکنند در آن با استفاده از کادرا ایرانی میسر نیست . به همین جهت عملاً اداره نیروی هوائی و دریائی ایران در دست نظامیان امریکائی است . همین چندی پیش یک هواپیمای نظامی جیبوجت ایران در اسپانیا سرنگون شد . پیرا سرنگونی معلوم شد که هدایت آن با افسران و نظامیان امریکا بوده است . در مورد همه نیروهای هوائی ، دریائی و حتی زمینی دولت شاه وضع به همین قرار است . یک چنین تسلیحات بیسابقه ، آنهم با آزادی عملی که شاه برای نظامیان و غیر نظامیان امریکا در ارتش و دیگر سازمانهای دولتی در کشور ما قائل شده بحق نگرانی همسایگان ایران را فراهم آورده و آنان را نسبت به سرنوشت صلح در منطقه نگران ساخته است . این نگرانی اکنون دیگر در مورد آئیند نیست . دولت ایران با اقدام به اعزام قوای نظامی به عمان و شرکت در سرکوب میهن پرستان ظفار که از سه سال قبل با بنظر طرف آغاز شده ، نشان داده است که دیگر قید محدود ماندن در درون مرزهای خود را بکنار گذاشته است . شاه آمادگی خود را برای شرکت در تحریکات دول امریکالیستی بحد صلح و جنبش آزادی ملی در هر نقطه ای ، ولو ارتباطی با مواضع جغرافیائی ایران نداشته باشد ، علناً ابراز میدارد .

سیاست تجاوزکارانه ضد ملی تسلیحاتی شاه برای مردم ایران و همچنین همسایگان کشور ما ،

که می‌خواهند در صلح و امنیت زندگی کنند و نسبت به آینده اطمینان خاطر داشته باشند، نگرانیهای جدی بوجود آورده. شاهانه فقط از این وضع نتیجه‌گیری نمی‌کند و از تعقیب سیاست خطرناک و مهملک نظامیگری و تسلیحاتی دست بردار نیست، بلکه به "ابتکارات" جدید در جهت تشدید ایمن سیاست میپردازد. اقدام به مبادله نفت و اسلحه تظاهرات آشکار تشدید این سیاست است. کاملاً روشن است که اقدام به چنین کار خطرناکی بهیچوجه نمیتواند نشانه‌مال اندیشی برای تامین نیازهای دفاعی ایران تلقی شود. مبادله نفت و اسلحه بازی بیشتر با آتش، بازی با مقدرات حال و آتی کشور ما ایران است.

مبادله نفت و اسلحه برای دول امپریالیستی، بویژه امپریالیسم امریکا چه از نظر منافع مالی و اقتصادی و چه از جهت هدفهای استراتژیکی و نظامی معامله ایست پرسود. لیکن این مبادله برای کشور ما ایران مبادله ثروت با فقر، مبادله زندگی با مرگ است. تنها زمامدارانی خود فروخته و دست‌نشانده می‌توانند به تخلیه مخازن کشور خود از نفت، ثروتی که هر روز ارزش آن بیش و بیشتر میشود و انبار کردن سلاحهای مرگبار، که اگر امروز مدرن و کارآمد باشد، فردا کهنه و فاقد ارزش است، تن در دهند. شاه که به چنین اقدامی دست میزند قطعاً نسبت به نتایج سهمگینی که مبادله نفت و اسلحه را منگیر مردم ایران خواهد ساخت بی تفاوت است.

مردم ایران بعمق خطری که اقدام جدید شاه متوجه منافع حال و آتی کشور ما میسازد واقفند و بدون شك برای خنثی ساختن این اقدام از هیچ مبارزه‌ای کوتاهی نخواهند کرد.

مردم ایران!

بخاطر دفاع از زندانیان سیاسی

در برابر رژیم شاه

مبارزه کنید!

نکاتی در باره سیاست کارگری رژیم

دشواریهای اقتصادی، وخامت وضع زندگی مردم که بیش از پیش در کشور مشهود است و تشدید مبارزات کارگران نمیتوانست عناصر تازه ای در سیاست کارگری رژیم به همراه نیاورد. بخصوص که طبقه کارگرایران اکنون تبدیل بیک نیروی پرتوان اجتماعی شده و اعتلاء سطح آگاهی طبقاتی و گرایش هرچه بیشتر آن بسوی شکل و اتحاد و مبارزه برای دفاع از خواستههای اقتصادی و اجتماعی خود، رژیم را نسبت بعواقب سیاسی تکامل آن نگران ساخته است. اکنون در کشوری که بادعای شاه در آن همه چیز کارگران داده شده، اعتصابات کارگری تبدیل بامری عادی شده است. شاه پیوسته با اصول انقلاب "می افزاید و فریاد بر میدارد که ما پیشرفته ترین و مترقی ترین قوانین کار را در دنیا داریم. اما طبقه کارگر برای دفاع از ابتدائی ترین حقوق خویش بیامیخیزد. شاه از این آمده های یک پیکار گسترده طبقاتی سخت نگران است و میکوشد با وارد کردن عناصر تازه ای به سیاست کارگری خود و توسل به برخی تدابیر مشخص، از شدت فشار جنبش کارگری بکاهد. ما در اینجا به برخی جوانب این عناصر تازه و تدابیر مشخص میپردازیم.

۱- تبدیل سازمان کارگران ایران به مرکز واحد کارگری

در ستگاهی که بنام سازمان کارگران ایران در اردیبهشت ماه سومین کنگره خود را برگزار کرد، در سال ۱۳۴۶ با وابستگی رسمی به حزب فرمایشی آن روزی "ایران نوین" پایه گذاری شد. در اسفند ماه همان سال نخستین کنگره این سازمان برگزار گردید و در اسفند ماه سال ۱۳۴۹ دومین کنگره آن. شایان توجه است که تا تشکیل کنگره اخیر هیچگاه حتی خود گردانندگان این سازمان هم ادعا نداشته اند که سازمان آنها باید جانشین کنگد راسیون کارگری گردد. در جلسات خود این سازمان نیز بارها مسئله لزوم تشکیل کنگد راسیون کارگری از جانب اشخاص مختلف مطرح شده بود.

در سال ۱۳۵۱ مسئله تشکیل کنگد راسیون کارگری بطور جدی در دستور روز قرار گرفت و از چپ و راست مسئولان وزارت کار و ده های مشخصی دادند و حتی صریحاً گفتند که تا سال ۱۳۵۲ کنگد راسیون تشکیل میشود. ولی چنین برمیآید که وجود یک مرکز واحد کارگری (ولوا اینکه تمام گردانندگانش نیز دست نشانده باشند) شاه را بیمناک میکرد و باینجهت با تشکیل آن به مخالفت میپرداخت.

از بررسی اقداماتی که پس از تشکیل حزب رستاخیز بعمل آمده است میتوان برونش دید که حتی تا آستانه تشکیل کنگره شاه و مشاورانش هنوز نتوانسته بودند درباره ایجاد کنگد راسیون تصمیم قطعی بگیرند و نمیدانستند آیا سازمان کارگران را که قبلاً جزئی از "ایران نوین" بود و جنبه سیاسی داشت * و اکنون به حزب رستاخیز وابسته شده بود همچنان بعنوان یک سازمان سیاسی نگاه دارند

* روزنامه "ندای ایران نوین" روزشنبه ۲۳ اسفند ۱۳۴۹ چنین نوشت: "سازمان کارگران ایران که یکید نه مستحکم حزب ایران نوین بشمار میرود، ظرف چهار سال عمر کوتاه خود در شکل دادن بفعالیت سیاسی کارگران پیروزیهای قابل ملاحظه ای داشته است". این نوشته اعتراف صریحی است به جزئی بودن و سیاسی بودن این سازمان.

و یا اینکه بایک دستکاری مختصر آنرا جانشین کنفد راسیون سازند .

شاه البته خیلی دلش میخواست و میخواهد که اصولاً کانونهای کارگری حزب را جانشینی — سندیکاها نماید تا با استفاده از " انضباط حزبی " بهتر بتواند سیاست ضد کارگری خود را اعمال کند ولی مخالفت کارگران و برخی تعهدات دست و پاگیر قانونی وعهد نامه های بین المللی دشواریهای برای این کار بوجود میآورد . داریوش همایون یکی از گردانندگان حزب رستاخیز در اسفند ۱۳۰۴ در این باره چنین مینویسد : " گذشته از سازمان جوانان ، سازمان کارگران نیز از سوی حزب در دست تشکیل است و کنگره آن در سال آینده برگزار خواهد شد . با آنکه در سازمان کارگران اعضای حزب گرد آمده اند تشکیل آن ضرورت دارد ، زیرا بموجب قوانین ایران وعهد نامه های بین المللی که ایران بدانها پیوسته کارگران باید سازمانهای صنفی داشته باشند و سندیکاهای کارگری باید در میان سازمان بزرگتر گرد آیند که سازمان کارگران ایران است و سازمانی غیر سیاسی است " .

در اینجواب ارزبایی تازه ای از سازمان کارگران رو بر میوشویم که با ارزبایی نخستین سالهای پس از تشکیل آن بکلی متفاوت است . ظاهراً بعنوان راحل ، تغییر ناچیزی در اساسنامه سازمان کارگران ایران و پنهان کردن وابستگی آشکارش را به حزب برگزیده اند تا دیگر مانع قانونی بین المللی وجود نداشته باشد . در نکته مشخص را در باره تغییر اساسنامه باید یاد آور شد که درست بهمین منظر و صورت گرفته است :

۱) — بموجب اساسنامه قبلی دبیرکل حزب در عین حال رئیس شورای عالی سازمان کارگران ایران بود . در اساسنامه جدید دبیرکل سازمان کارگران ایران برای کنگره انتخاب میشود .

۲ — هزینه های سازمان کارگران ایران بجای استفاده از منابع مالی حزب (چنانکه در گذشته معمول بود) ، از راه حق عضویت کارگران تامین خواهد شد .

باین ترتیب سازمان کارگران ایران که نخست وابسته به حزب ایران نوین و سپس حزب رستاخیز و سازمانی سیاسی بود ناگهان " مستقل " و غیر سیاسی شد و حتی بودجه اش را از بودجه حزب جدا کردند تا با همان ترکیب قبلی بعنوان مرکز واحد سندیکائی بکارگران ایران تحمیل شود .

نظری به ترکیب شورای عالی سازمان کارگران ایران که موافق اساسنامه ، در غیاب کنگره مهمترین رکن سازمان است میتواند ما را با این سازمان کارگران ایران آشنا کند که دارای بدنه ای کارگری و یک " رهبری " درباری — دولتی — ساواکی است . هویدا نخست وزیر و دبیرکل حزب رستاخیز ریاست شورای عالی را بعهده دارد . برخی اعضای آن عبارتند از حسنعلی مهران ، رئیس بانک مرکزی ؛

منوچهر آرمون ، نماینده اول ساواکی تهران ؛ جعفر شریف امامی رئیس مجلس سنا و نظاً ایرشاهان . در میان این کسانی که بعنوان نماینده کارگران یا بصیرد را مور کارگری جازده شده اند همه جوآرد م یافت میشود بجز کارگر . باین ترتیب رژیم شاه توانست بایک مانور سازمان کارگری صنفی — سیاسی وابسته به احزاب دولتی را با حفظ همان ترکیب و مشخصات سابق باقی گذارد و آنرا با اصطلاح بمركز واحد سندیکائی بدل سازد و با این کار هم خواست کارگران را " تامین " کند و هم این سازمان را با موازین قانونی و تعهدات بین المللی " دمساز " گرداند .

۲ — تلاشهای تازه رژیم برای تشدید بهره کشی از کارگران

از اصطلاح اصول هفده گانه انقلاب شاه ، دواصل مستقیماً بکارگران مربوط میشود : اصل چهارم در مورد شرکت کارگران در سود ویژه و اصل سیزدهم در مورد فروختن سهام کارخانه ها بکارگران . اینهاست آن مهمترین چیزهایی که شاه بقول خودش بکارگران عطا کرده و تمام تبلیغات داخلی و

خارجی رژیم نیز در تشریح وضع کارگران ایران بآنها تکیه دارد . اصل چهارم وقانون اجرای آن پیش بینی میکند که اگر کارگران بدون تحمیل سرمایه گذاری اضافی بکارفرما و در سایه دقت و کسار و کوشش اضافی ضایعات را کم کنند و تولید را بیشتر و مرغوب تر نمایند و در نتیجه سود اضافی برای کارفرما تا بین کنند ، در بیست درصد سود ویژه شریک خواهند بود .

در اجرای این اصل " انقلابی " که عملاً باعث تشدید بهره‌کشی از کارگران میگردد ، برخی کارخانه‌ها سالی یکی دو ماه حقوق بعنوان پاداش سالیانه بکارگران خود میدهد از بند چیزی کده البته نمیتوانست و نتوانست تغییری محسوس در وضع کارگران بوجود آورد . بخصوص که کارگران موافق سنن سالهای پیش از اجرای این قانون هم همیشه در آخر سال مبلغی بعنوان پاداش دریافت میداشتند .

در قانون واگذاری سهام ، بکارگران واحدهای تولیدی مشمول حق داده اند که با اخذ وام از صندوق ویژه ، تا ده هزار تومان از سهام کارخانه ایراکه در آن کار میکنند بشرط داشتن سه سال سابقه خدمت خریداری کنند ، بدون اینکه حق دخالت در مدیریت کارخانه را داشته باشند . در اینجا نیز هدف شاه کاملاً روشن است : مقروض کردن و وابسته کردن کارگران و در نتیجه جلوگیری از جابجاشدن نیروی کار در رجستجوی دستمزدهای عادلانه تر و البته با زهم تشدید بهره‌کشی و محدود کردن توقعات کارگران . لازم بیادآوری است که این اصل بعلت بی‌اعتنائی کارگران و مخالفت سرمایه داران در مقیاس بسیار ناچیزی اجرا گردیده است .

رژیم شاه با طرح این دو اصل نه تنها میخواهد برای تشدید استعمار کارگران شرایط فراهم کند ، بلکه با توسل به یک مانور وسیع تبلیغاتی در دست میان کارگران و کارفرمایان " صلح طبقاتی " بوجود آورد و چنین وانمود سازد که با " شریک شدن " کارگران در سود و سهام امتیازات طبقاتی در ایران برافزوده است .

هیچکس بهتر از خود شاه هدف های رژیم را از دواصل مذکور تشریح نکرده است . بچند جمله از پیام ها و سخنرانیهای مختلف وی در این مورد توجه کنید :

" ما امید داریم همه تا سرحد مجاز در جاهی که کار میکنند شریک باشند . بمنظور اینکه در حوس بدست میآورند ، یکی حسن شراکت و مالکیت که یک نوع دلگرمی و غرور بانسان میدهد و می‌اینکه میداند هر چه قدر بیشتر کار کند برای خود وزن و بچه هایش زحمت کشیده است . "

" کارگر . . . اگر بتواند هر روز بازده کارش را افزایش دهد ، . . . هم سهم سود هایش بالا میرود و هم سهم بیست درصد شرکتش در سود کارخانجات افزایش مییابد و هم به مملکتش در تولید بیشتر کمک کرده است . "

شاه خطاب بکارگران ایران ناسیونال میگوید : " این دستگاه هر چه قدر بزرگتر شود اگر ما یله باشید و خریدار سهام باشید تا ۹۴ درصد ش مال خود شماست . پس هر چه قدر این دستگاه از لحاظ فنسی پیشرفت کند با در نظر گرفتن شرکت همه جانبه شما در سهام کارخانه و در سود کارخانه یک محیط سالم و یک محیط خانوادگی بین مدیریت و کارفرما و کارگر در این مملکت درست شده است . "

چندی است که شاه مسئله لزوم تشدید بهره‌کشی را خیلی آشکارتر مطرح مینماید و دیگر به نصیحت بسند نمیکنند . سال گذشته او وزیر کار چنین دستور داد : " بهره‌وری کارگران باید افزایش یابد و ارتقاء سطح دستمزدها بایستی در ارتباط مستقیم با این افزایش مورد توجه قرار گیرد . "

درکنگه سوم سازمان کارگران و هشتمین کنفرانس ملی کار که هر دو در اردیبهشت سال جاری

برگراشد در سخنرانیها و قطعنامه ها کلمات بهره‌وری - بهره دهی - بازدهی - کارآئی و باروری کار، جای‌نمایی را داشت و علیرغم اختلاف سلیقه ها در گزینش واژه فارسی همه هدف واحد داشتند و آن عبارت بود از افزایش شدت کار یعنی تشدید بهره‌کشی از کارگران ، بدون سرمایه‌گذاری اضافی و بحساب صرف نیروی جسمی و روحی بیشتر از طرف کارگران . این مطلب در قطعنامه های مجمع مذکور با زتاب یافت و بیگمان کوشش خواهد شد که در قانون جدید کارنیز که در دست تهیه است ، گنجانیده شود .

همزمان با کوشش های شاه و دیگر گردانندگان رژیم برای تشدید بهره‌کشی ، کارزار تبلیغاتی گسترده ای نیز علیه " افزایش بیرویه دستمزدها " در مطبوعات انجام میشود . نمایندگان سرمایه داری بزرگ خواستار تعدیل و تثبیت دستمزدها هستند . در حالیکه سطح دستمزدهای کنونی در ایران بهیچ روی پاسخگوی هزینه‌های کمرشکن زندگی نیست و گسترش مبارزات اعتصابی برای افزایش آنها نه تنها شکست پایه‌های سیاست‌گرگری شاه را نشان میدهد ، بلکه خود حاکی از آنست که افزایش سرسام آور هزینه‌های خوراک و پوشاک و مسکن و درمان و غیره دیگر برای کارگران غیر قابل تحمل شده است .

۳ - رژیم شاه و قانون کار

مسئله تغییر قانون کار و قانون بیمه‌های اجتماعی بسود کارگران از سالها پیش یکی از خواسته‌های اصلی کارگران را تشکیل میدهد . در سال ۱۳۵۰ وزیر وقت کار با رها بظور مشخص اعلام کرد که قانون کار در دست تهیه است و بزودی تقدیم قوه مقننه میشود . جان‌نشین او یعنی وزیر فعلی نیز در ادان وعده‌های بی‌دینی دست کمی از او ندارد و طی چند سال اخیر بارها گفته است که قانون کار همیمن روزها به مجلس می‌رود . حتی هویدا نخست‌وزیر نیز چندین بار وعده‌های صریح در این باره داده است . فشار کارگران برای تغییر قانون کار آنقدر نیرومند است که حتی در سومین کنگره سازمان کارگران ایران با اینکه این موضوع در دستور کار کنگره نبود بعنوان مهمترین خواست کارگران در اولین ماده قطع نامه گنجانیده شد . اما شاه و نمایندگان سرمایه داران بزرگ عقیده دیگری درباره قانون کار دارند . و این کاملاً طبیعی است . چراکه تنظیم قانون کار بر هر کشور سرمایه داری عرصه مبارزه جدی طبقاتی است و محتوی آن تناسب نیروها را در تضاد میان کار و سرمایه نشان میدهد .

شاه در پیام خود به سومین کنگره سازمان کارگران ایران نوشته بود : " کارگرایانی امروز از چنان قوانین مترقی برخوردار است که اگر هم مشابه آنها را در قسمتی دیگر از جوامع پیشرفته جهان بتوان یافت ، مسلماً مترقی تر از آنها را در هیچ جانی نتوان یافت " .

هویدا نیز در همین کنگره گفت : " در سیزده سال گذشته و بشکرانه همکاری و همگامی خود شما ، در ایران مترقی ترین ، انسانی ترین و عادلانه ترین قوانین و مقررات کار تصویب و اجرا گردیده است " . اما شرکت کنندگان در کنگره با این ارزیابی های دروغین شاه و هویدا موافق نبودند . چنانکه در نخستین ماده قطعنامه کنگره با صراحت تمام گفته میشود :

" بمنظور ایجاد روابط عادلانه ترین نیروی کار و سرمایه و همچنین ایجاد تأمین شغلی بیشتر برای کارگران توصیه میشود نسبت به تجدید نظر در قانون کار و تقدیم لایحه قانونی آن بمراجع قانون گذاری تسریع شود " . (تکیه از ما است) .

بدون شك حق بجانب کارگران است که قانون فعلی کار را رانته‌ها عادلانه ترین و مترقی ترین قوانین کار دنیا نمیدانند ، بلکه بر نواقص بسیار جدی آن نیز آگاهی دارند .

نمایندگان سرمایه داری بزرگ هم مانند کارگران خواهان "اصلاح" قانون کار هستند ولی هدف آنان محدود کردن حق اعتراض و اعتصاب و ایجاد شرایط مطلوب تری برای بهره‌کشی بیرحم‌تر بسود کارفرمایان است. آن‌ها میگویند قانون کار دیگر برای حفظ حقوق کارگر نیست بلکه برای حفظ حقوق صنایع کشور و سرمایه داری کشور است. بنظر نمایندگان سرمایه داری وابسته، در اشر اجرای قانون "سهیم کردن در سود ویژه" و نیز "گسترش مالکیت صنعتی" قشر جدیدی از کارگران بعنوان دارندگان سهام کارگاه‌های تولیدی بوجود آمده است که مسأله نوبتی را از نقطه نظر حل اختلافات کارگری عنوان مینماید. عین همین فکر را شاه نیز مدتی پیش در مصاحبه با مسئول مجله رستاخیز کارگران مطرح کرد.

وبالا خره در مجله تهران اکونومیست که سخنگوی سرمایه داری بزرگ است میتوان با این استدلال روپوشد که: "سرمایه گذارهای عظیم بمنظور ایجاد واحدهای بزرگ تولیدی بوسیله کارفرمایان این ضرورت را ایجاد میکند که صاحبان صنایع و کارفرمایان حداکثر استفاده را با حداقل بازدهی از کارگران بدست آورند. قوانین جدید کار باید بدین ضرورت پاسخ گوید و این امکان را برای کارفرمایان فراهم آورد". و همچنین: "مسئله بازدهی کار و لزوم افزایش بازدهی کارگران و یکاربردن کوشش و فعالیت هر چه بیشتر بمنظور افزایش میزان محصول و همچنین بالا بردن کیفیت آن از جمله مسائلی است که باید مورد توجه قانون گذار قرار گیرد".

از مجموع آنچه ذکر کردیم میتوان بروشنی دید که علیرغم دعای رژیم در باره برافتادن استثمار و باوجود "حزب واحد در برگیرنده تمام طبقات ملت" در میهن ما ایران پیکار طبقاتی بزرگی در جریان است و این مبارزه روز بروز شدیدتر میشود. گسترش دامنه اعتصابات، علیرغم تضییقات و کشتارهای رژیم، این واقعیت را بوضوح تمام نشان میدهد. از اینجاست نتیجه گرفت که کوششهای شاه برای بزنجیر کشیدن جنبش کارگری و جلوگیری از مبارزات طبقاتی زحمتکشان ایران، در چارچوب سیاست خارجی ضد ملی و تشدید وابستگی اقتصادی و سیاسی به امپریالیسم جهانی و سیاست داخلی ضد مکرراتیک بخصوص علیه طبقات و قشرهای زحمتکش که همگی به منظر وره پیش تازاندن سرمایه داری وابسته اعمال میشود، به نتیجه نخواهد رسید. اکنون طبقه کارگر بعنوان یک نیروی واقعی بیش از پیش با خواستههای مشخص اقتصادی و سیاسی در برابر رژیم قدر است میبکند. را متحقق این خواستهها را هم فقط در یک مبارزه اصیل طبقاتی میتوان جستجو کرد.

پرولتاریا برای بدست آوردن قدرت حاکمه

هیچ سلاح دیگری جز سازماندهی ندارد

لتین

خسرو گل‌سرخ

در باره

صمد بهرنگی

یکی از خوانندگان ، مقاله ای از رفیق شهید خسرو گل‌سرخ برای درج در " دنیا " ارسال داشته و مینویسد :
" این مقاله از رفیق شهید خسرو گل‌سرخ در سال — روز شهادت هنرمند بزرگ خلق صمد بهرنگی (اینکه صمد را دژخیمان ساواک کشته اند ، حالا دیگر امری بدیهه است) نوشته ، اما در هیچ جا چاپ نشده است .
ما بپاس بزرگداشت خاطره این دو مبارز پرتلاش راه خلق به درج این مقاله میپردازیم و از دست فرستنده مقاله تشکر میکنیم .

" مرگ خیلی آسان میتواند ، الا نه به سراغ من بیاید ، اما من تا میتوانم زندگی کنم ، نباید به پیشواز مرگ بروم . البته اگر یک وقتی ناچار با مرگ روبرو شدم — که میشود — مهم نیست . مهم این است که زندگی یا مرگ من چه اثری در زندگی دیگران داشته باشد "

" ماهی سیاه کوچولو — بهرنگی "

سالی دیگر از مرگ مردی ترین چهره ادبیات معاصر ، " صمد بهرنگی " برگزشت ، اما ای — مرگ ، مرگ نیست . زیرا که " مرده اش " نیز از " مردش " جدا نیست .
" صمد بهرنگی " با عشق بمرم و آتشی که از این عشق در سینه اش گرمی گرفت ، چشم انداز محرومیت های جامعه را با درنگ بر تضادهای که خاستگاه این حرمان هاست ، در آثارش تصویر کرد .
" بهرنگی " این معلم محرومان از بچه ها آغاز کرد ، جانمایه اش را از بچه های محروم باز گرفت و بدان ها بخشید . این " بخشش " او به بچه ها آموخت که باید راهی جست تا ایستاد و بگریاند . نمیتوان مسیح و آرانسوی صورت را نیز آماده خوردن سلیلی کرد . او به بچه ها فهماند که هیچ بچه ای پولدار به دنیا نمی آید . پدر اگر بی نان به خانه باز میگردد ، گناهی ندارد ، این علتی دارد و اگر تن پوش ژنده او در مدرسه تحقیر برایش میخورد ، علتی دیگر . " بهرنگی " میخواست بچه ها را بر درستی که در خود بچه ها نهفته است آگاه گرداند ، تا بچه ها با وقوف بر این درستی ، سرپا بایستند ، از تحقیر نهراسند . زیرا که تا ادامه چنین باشد ، تحقیر نیز هست ، حالا چگونه باید ایستاد و بچه ، چگونه واقعیت را میتواند درک و لمس کند ، هدف " بهرنگی " بود . او میگوید :

" بچه باید بداند که پدرش با چه مکافاتنی لقمه نانی به دست میآورد و برادر بزرگش چه مظلوم وار دستوپا میزند و خفه میشود . آن یکی بچه هم باید بداند که پدرش از چه راههایی به دوام این روز تاریک و این زمستان ساخته دست آدمها کمک میکند . بچه ها را باید از " عوامل امید وارکننده سست بنیاد ناامید کرد " .

" بهرنگی " خوب بود و مست داشتنی پربارترین لحظات جوانی اش را برای روستا زادگان آذربایجان ریخت ، با شادیشان لبخند زد و با اندوهشان گریید و در این میان واقعیت های گزنده و تلخ را برای بچه ها کشف کرد و به تصویر کشید تا بچه ها راه شکست و واقعیت موجود را که ساخته و پیرداخته دستهای آشناست برای راه بردن به حقیقت بجویند . او مبلغ صلح و صفا به شیوه " دیل کارنگی " نبود ، به بچه ها آیین " دوست یابی " نداد ، به بچه ها نیروی " حقیقت جویی " بخشید تا بچه ها با مدد گرفتن از کین و نفرت خود قلب " دیل کارنگی " ها را با دانشه و لب خود بدرند . " بهرنگی " در

اخلاق برای کودکان امروز بر آن انگشت میگذارد ، سلیبی را با سلیبی پاسخ میگوید . چنین است که بچه‌های از اعماق حرمان ورنج آمده پسران خواندن قصه‌های او احساس میکنند که وجود دارند ، حرف میزنند ، کسی هست که برهستی شان درنگ کرده باشد . میتوانند حق خویش را بستانند . چنین است که از زبان "الدوز" می‌شنویم :

"دوش اینک قصه مرا برای بچه‌هایی بنویسید که یا فقیر باشند و یا خیلی نازپرورده نباشند . پس ، این بچه‌ها حق ندارند که قصه‌های مرا بخوانند :

۱ - بچه‌هایی که همراه تو کربه‌مد رسه می‌آیند .

۲ - بچه‌هایی که با ماشین سواری گرانقیمت بهمد رسه می‌آیند .

"بهرنگ" ، معلم روستا زادگان آذربایجانی ، نویسنده محرومان جامعه ، وزنده‌ترین چهره ادبیات مردمی ایران ، با برگزیده هرسال ارجش آشکارتر است و دریغ که "بهرنگ" راسخن بسیار است و قلم در اینجا نتواند گفت .

رژیم شاه و کتب ضاله

رژیم شاه در اجرای "انقلاب آموزشی" هرروز ستبر تازمای به فرهنگ میهن‌ها میزند . مطبوعات مجاز ایران خبر دادند که "وزارت آموزش و پرورش از انتشار کتابها که مطالب آن برای دانش‌آموزان مضر باشد ، جلوگیری خواهد نمود" (تهران اکونومیست ، ۱۱۴۴ ، ۱ خرداد ۵۵ ، ص ۳) . ولی این مطبوعات خبر دادند که این کتابهای "مضر" کدامند ، آنان باز خبر دادند که وزارت آموزش و پرورش نه اینکه از انتشار این کتابها "جلوگیری خواهد نمود" ، بلکه سالهاست که جلوگیری میکند و حتی بتدریج در فهرست کتابهایی که قبلا مجاز اعلام شده بودند ، تجدید نظر میکند و هرروز بر فهرست "کتب ضاله" میافزاید . از جمله کتابهایی که اخیرا "مضر" شناخته شده‌اند : از صمد بهرنگی : "کند و کار در مسائل تربیتی ایران" انتشارات سالهای ۴۴ و ۴۸ ، "ماهی سیاه کوچوک" ، "یک‌هلو ، هزارهلو" "الدوز و کلاغها" . از م . ا . بیاتین : "دختر رعیت" ، از جلال آل احمد : "دید و باز دید" ، "زن زیادی" ، "نفرین زمین" ، "ارزشیابی شتابزده" "نون و القلم" ، "غرب زدگی" . از صادق هدایت : "حاجی آقا" ، از هاشم‌رضی "تاریخ ادیان" . از احمد کسروی : "ما همه می‌خواهیم" ، از ماکسیم گورکسی : "مادر" ، از ژان ژاک روسو : "قرارداد اجتماعی" . می‌گویند حتی "ما موریت برای وطنم" خود شاه نیز در شمار کتابهای مضر بود آموز آمده است !

نکاتی چند پیرامون مسائل حاد جنبش خلق کرد

اخیرا در میان محافل ملی کرد کشش چشمگیری بسوی بررسی علمی جنبش کرد مشاهده میشود . سازمانها ، گروهها و افراد مختلف هریک بنوبه خود میکوشند از آنچه برکردستان عراق گذشت ، نتیجه بگیرند و راهی پیروزمند برای رشد آتی جنبش کرد پیشنهاد کنند . باید بگوئیم که این پدیدۀ - کوشش برای بررسی علمی جنبش کرد - صرفنظر از درجه عمق و درستی مسائل مطروحه و نتیجهگیریها خود بخود پدیدۀ ایست مثبت و مسرت انگیز . زیرا بدون نظریه انقلابی عمل انقلابی نمیتواند وجود داشته باشد . انطباق خلاق نظریه انقلابی ، یعنی علمی برواقعیات مشخص جنبش کرد وظیفه مقدس و تعطیل ناپذیر هر سازمان ، گروه و یا فرد آگاهی است که صادقانه و صمیمانه جویای آزادی و سعادت برای خلق کرد است .

در باره فاجعه ای که امپریالیسم ، صهیونیسم و رژیم فرومایه شاه ایران بدست جناح راست رهبری سابق کردستان عراق برای خلق کردستان عراق ببار آوردند ، چه قبل وجه بعد از ماجرا مطبوعات و رادیوی حزب توده ایران بارها نظر اصولی حزب را بیان داشته اند و زندگی در هر قدم درستی آنها را اثبات رسانده است . اکنون که پس از گذشتن آن مرحله دردناک در میان محافل کرد سؤال " چه باید کرد ؟ " مطرح گردیده میخواهیم بنوبه خود نکات مهمی را که بنظر ما برای دادن جواب درست به سؤال فوق دارای اهمیت اساسی است مطرح نمائیم .

عمیقاً اعتقاد داریم که در ماجرای کردستان عراق آنکه شکست خورد خلق کرد نبود ، بلکه ایدئولوژی ارتجاعی ، سیاست ارتجاعی و عمل ارتجاعی جناح راست رهبری بود . و اما خلیق مبارز و شریف کردستان عراق همچنان مغرور و سربلند است و بیشک رشد سیاسی ، شجاعت تاریخی و توانایی معنوی آنرا در خود خواهد یافت که پس از این تجربه تلخ راه درست آزادی و سعادت خویش را در پیش گیرد . تجربه کردستان عراق همچنین باید خلق کرد کشور های دیگر و از جمله خلق کردستان ایران را نیز در مستگیری درست یاری کند .

یکی از مسائل مهمی که از جانب برخی محافل ملی کرد مطرح میشود اینست که جنبش کرد در هر کشوری دارای دو جنبه است : ۱ - " از طرفی جزئی است از نهضت مشترک همه خلقهای همان کشور علیه ارتجاع و امپریالیسم " و ۲ - " از طرف دیگر جزئی است از جنبش همه خلق کرد که در میان دولت های ایران ، عراق ، ترکیه و سوریه تقسیم گردیده است " . برای برخی از این محافل مسئله بطور کلی در همین آغاز پایان می یابد و از مرحله طرح وارد مرحله بررسی نمیشود . گرچه در باره دو جنبه

مذکور سخن بسیار گفته میشود و حتی برای یافتن " وحدت دیاکتیک " میان آنها کوشش بعمل میآید ، ولی پیشروی مهمی در این زمینه بدست نمیآید .

برخی محافل آنچنان تحت جذبیه و جنبیه فوق الذکر و رنمائی که از نظر آنها میتواند بوجود آورد ، قرار میگیرند که با شور و شوق آمیخته با مبالغه می نویسند : بعلتن داشتن و جنبیه مذکور جنبش کرد میتواند حلقه پیوند میان جنبشهای انقلابی کشورهای چهارگانه باشد و بدین ترتیب " کردستان بیک پایگاه بزرگ و شکست ناپذیر انقلاب در خاور علیه امپریالیسم و استعمار ، در راه آزادی و سوسیالیسم " مبدل شود .

آخرین سخنی که برخی از این محافل در تحلیل و جنبیه مذکور و عبرت آموزی از تراژدی کردستان عراق میگویند اینست که : هرکس و هر جنبشی بخاطر ارضای امپریالیسم و حکومتهای ارتجاعی منطقه مسئله " اشتراک سرنوشت ملت تقسیم گشته کرد " را پشت گوش اندازد و مبارزه کرد ها را از " قسمت های دیگر کردستان " و خلقهای همراه و همسنگر جدا سازد و دست را با دشمن اشتباه کند بهمان روزی خواهد افتاد که رهبری عشیره ای - ذلیل و سرافکننده دست شاه ایران - افتاده است و جنبش کرد را بهمان عاقبت دچار خواهد کرد که جنبش کردستان عراق دچار گردید . ما خواهیم کوشید مسئله طرح شده را دنبال نمائیم .

برخی محافل در عین اینکه خود تلویحاً اذعان دارند که مسئله ملی کرد اکنون در درون کشورهای گوناگونی مطرح میشود و حل آن در چهارچوب شرایط داخلی هر یک از آن کشورهای قرار دارد و وابسته به مبارزه مشترک همه خلقهای هر کدام از آنها علیه ارتجاع و امپریالیسم است جنبش کرد ، خلق کُرد و بطور کلی مسئله ملی کرد را چنان در قالب واحدی بهمردمی آمیزند که گویی سخن از یک کشور و یک جنبش میروند . برخی از این محافل آنچنان در راه این تعمیمات پیش میروند که عملاً پندار " کردستان بزرگ " را بجای واقعیت می نهند و بر این پایه احکامی صادر میکنند که ناگزیر خصومت زحنی و پنداری پیدا میکند و مبارزه خلق کرد را از واقعیت دور میسازد .

پس از طرح مسئله بصورتی که محافل مزبور عنوان میکنند ، یعنی پس از طرح و جنبیه ای که برای مسئله کرد قائل میشوند ، قاعدتاً باید چنین سئوالی مطرح گردد که از این و جنبیه کدام با واقعیت ها و شرایط زندگی مطابقت دارد و جنبش کرد اگر میخواهد واقعا مترقی و پویا و زنده باشد در شرایط مشخص دوران کنونی باید بر پایه کدامیک از این و جنبیه قرار گیرد ؟

آیا باید بر " اشتراک سرنوشت ملت تقسیم گشته کرد " بحثابه منبای تعیین کننده تکیه کرد ؟ صرفنظر از ایرادات اصولی که باینگونه طرح مسئله وجود دارد ، جواب این سئوال بجز و رقطع منفی است . اگر چه در گفته ها و نوشته های هیچیک از محافل کرد باین پرسش پاسخ مثبت داده نشده ، ولی از جانب همین محافل بیاسخ صریح منفی و استنتاجات پیگیر علمی ناشی از چنین پاسخی نیز تصادف نمیکیم .

پی ریزی جنبش کرد بر منبای " اشتراک سرنوشت ملت تقسیم گشته کرد " حداقل نتایج زیر را به دنبال خواهد داشت :

۱ - سبب خواهد شد : اولاً - جنبش کرد در کشورهای مختلف منفرد گردد و ثانیاً - دولت های کبک و مستقیم دشمن آزادی خلق کرد ند - بالعکس - علیه خلق کرد با هم متحد شوند .
 بالنتیجه در مقابل جبهه متحد و منفرد " ملت کرد " جبهه وسیع عمده ترین نیروهای ارتجاعی منطقه بوجود خواهد آمد . یعنی پی ریزی جنبش کرد بر چنین مبداء و منبائی در نخستین گام از لحاظ سبب

و نظامی محکوم بنا کامی است .

۲ - چنین جنبشی فاقد محتوی دموکراتیک و لذا از لحاظ اجتماعی نیز محکوم بنا کامی خواهد بود . زیرا چنین جنبشی علاوه بر مقتضای سرشت ناسیونالیستی خود بخاطر اتحاد هر چه بیشتر افراد " ملت " برای مقابله با جبهه وسیع دشمن نیز علائم و علامات ملی را بر علائم و علامات اجتماعی برتری خواهد نهاد . لذا خواهناخواه " صلح طبقاتی " را در میان کرد هات تبلیغ و ترویج خواهد نمود و حاکمیت طبقات و اقشاری را که منافعشان با منافع خلق در تضاد است برکرد های هر یک از کشورهای تحمیل خواهد کرد . چنین طبقاتی نمیخواهند و نمیتوانند خلق کرد را از اسارت امپریالیسم آزاد کنند و راه ترقی پیش گیرند ، بلکه خود اصل و نمایند ه ارتجاعی و پیایگاه امپریالیسم بودند . اولاً - این ادعا بغرض صمیمانه بودن نمیتواند از حرف مرحله عمل در آید و ثانیاً - اگر هم کسانی در اجراء آن بکوشند در معرض تهاجم مشترک ارتجاع کرد های هر کشور و باور کلی دشمنان داخلی و خارجی قرار خواهند گرفت .

۳ - در برابر جنبش انقلابی هر یک از چهار کشور که کرد ها در آن ساکنند مسائل عمده ای قرار دارد که به کرد های ساکن همان کشور نیز مشابه مسائل عمده روز مربوط است . جدا کردن مبارزه و زندگی سیاسی جنبش کرد هر کشوری از مسائل عمده و مبارزه کشور خود و گذاشتن مسائل و وظایف دیگری (که بیشک تصنعی خواهد بود) در برابر خلق کرد در واقع بمعنای دورگشتن از واقعیت و گام زدن در عالم خیال است .

گفته میشود همانطور که دشمنان خلق کرد میتوانند روزی در پیمان سعد آباد و روز دیگر در پیمان بغداد (و بعد سنتو) با هم متحد شوند (که یکی از هدف های آن مقابله با نهضت های ملی است) کرد های چهار کشور نیز باید در برابر آنها مقابله بعمل کنند . ولی باید متوجه بود که پیمانهای مذکور عبارت از اتحاد نیروهای ارتجاعی فقط یک ملت نبود و نیست . مثلاً در پیمان بغداد ارتجاع ایران عراق ، ترکیه و پاکستان (که یک مجمع ارتجاع چند ملتی است و ارتجاع کرد نیز در آن شرکت دارد) با شرکت و رهبری ارتجاع امپریالیستی امریکا و انگلیس دست بدست هم داده علیه کلبه خلقهای منطقه (از جمله خلق کرد) و جنبش انقلابی جهانی دست اندر کار شده بودند . اکنون نیز پیمان سنتو با اشتراك اعضای خود همان وظیفه را انجام میدهد . روشن است که جنبش کرد را نباید و نمیتوان در برابر جبهه وسیع ارتجاع چند ملتی محکوم افراد و شکست نمود . همانطور که ارتجاع ملتهای مختلف با هم متحد میشوند خلقها نیز برای مقابله با آنها باید متحد گردند .

یعنی تکیه بر " اشتراك سرنوشت خلق تقسیم گشته کرد " نمیتواند برای جنبش کرد میناسی مترقی و امید بخش باشد . استراتژی مبتنی بر چنین مبدائی در گذشته بارها از بیهوده آزمایش گذشته و علاوه بر شکست حتی نتوانسته است در میان خلق کرد هیچ سنت مثبت و الهام بخشی بوجود بیاورد . شکست شعار " کردستان بزرگ " ، فاصله گرفتن هر چه بیشتر نیروهای آگاه و مترقی کرد ها از این شعار احترازا از ناسیونالیسم و سپاریتسم و کوشش آگاهانه بسوی انترناسیونالیسم و دفاع از استقلال ، وحدت و تمامیت هر کشوری بر بنیاد دموکراتیک بر این واقعیت مسرت بخش گواهی میدهد که نیروهای پیشرو خلق کرد در روشن بینی سیاسی و اجتماعی خود رشد قابل ملاحظه ای یافته اند که بنوبه خود مبشر نزدیک تر شدن آزادی خلق کرد در هر کشوری است .

پس باید از مبنای وحدت اتنیک به مبنای وحدت اجتماعی - اقتصادی و سیاسی ، یعنی مبنای

منافع طبقاتی توده‌های خلق گروید . زیرا چنین میناومدائی : اولاً - بسود توده خلق زحمتکش کرد است و ثانیاً - جنبش کرد رابحد اکثر نیرومند و دشمنان این جنبش رابحد اکثر ضعیف میسازد . بدیگر سخن خلق کرد در هر کشوری که زندگی میکند باید قبل از " هملت ها " ی کشورهای همسایه بسرّاع هم‌کشورهائیش برود . زیرا اینانند که گرچه ملیت های دیگری دارند ولی بعلمت " اشتراک سرنوشت " اجتماعی - اقتصادی و سیاسی همزنجیران و همزمان واقعی خلق کرد در هر کشوری هستند . یعنی باید جنبش کرد در هر کشوری بمثابه جزئی از نهضت دموکراتیک و انقلابی همه خلقهای آن کشور بریزی گردد ، در عمیق ترین وحدت با این نهضت عمل کند و در زمینه همین نهضت به هدفهای خود دست یابد .

حال برخی جهات اصولی این اتحاد را یادآوری کنیم :

۱ - در میان هم‌کشورهائیش باید دستان و متحدان واقعی جنبش کرد رابد رستی تشخیص داد و بعد در میان انبوه متحدان واقعی متحد عمده را بروشنی دید . مثلاً در مرحله کنونی انقلاب ایران که انقلاب ملی و دموکراتیک است طبقات و قشرهای اجتماعی متحد جنبش کرد عبارتند از کارگران ، دهقانان خرد و بورژوازی شهر (پیشه‌وران و کسبه) ، روشنفکران میهن پرست و مترقی و قشرهای ملی بورژوازی منسوب به همه خلقهای ایران (و از جمله خلق کرد) . ولی همه این طبقات و اقشار نمیتوانند بطور مساوی دستان و متحد جنبش کرد باشند . در میان این انبوه متحدان ، متحد عمده عبارتست از طبقه کارگر ایران که کارگران کردستان ایران نیز جزئی از آنرا تشکیل میدهند . جنبش کرد در ایران باید با همه نیروهای ملی و دموکراتیک ایران متحد باشد . ولی مناسبات با طبقه کارگر ، نهضت کارگری و حزب طبقه کارگر ایران ، یعنی حزب توده ایران بمثابه عمده ترین و دیرپا ترین متحد و پشتیبان جنبش رهایی بخش خلق کرد در ایجاد محتوی و سمت رشد جنبش کرد نقش تعیین کننده و ماهوی دارد .

۲ - شعار و خواسته های جنبش کرد در هر کشوری باید در چارچوب شعار نهضت سرتاسری همان کشور قرار گیرد . خارج از این چارچوب (که آن نیز بنویسه خود باید با مصالح مبارزه انقلابی و ضد امپریالیستی جهانی مطابقت داشته باشد) هر شعار و خواست دیگری از آنجا که در حساب آخرین بیان نهضت در کشور و مبارزه عمومی ضد امپریالیستی خواهد بود خود بخود ویی قید و شرط شعار و خواستی ارتجاعی است . هر سازمان ، گروه یا شخصیتی که این اصل عمده را نقض نماید صرف نظر از سوابق و نام و نشان در گرداب ضد انقلاب غرق و در دام ارتجاع و امپریالیسم خواهد افتاد .

۳ - نباید از نظر دور داشت که فقط خواست الغای ستم ملی و تامین حقوق ملی با وجود اهمیت اصولی خود هنوز رد توده خلق را دوان میکند . جنبشی که نتواند بهر مادی و معنوی خود رابتوده های خلق برساند قادر ب جلب خلق و قاع از خود نخواهد بود و لذا جنبشی پیروزمند از آب در نخواهد آمد . مانند هر جنبش خلقی دیگری جنبش کرد نیز باید با برنامه اصلاحات سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی ، و فرهنگی بسود خلق مجهز باشد - و این برنامه در هر کشوری بطور عمده باید مطابق آن برنامه اصلاحاتی باشد که نهضت سرتاسری همان کشور در مرحله مشخص پیشنهاد مینماید . این خود عامل عمده دیگری است که سرنوشت خلق کرد را در نوبت اول با هم‌کشورهائیش پیوند ناگسستنی می بخشد .

۴ - جنبش کرد در هر کشور از آنجا که با سرنوشت یک خلق در یک کشور دارای طبقات و اقشار اجتماعی متضاد مربوط است باید روح دوران مارا که محتوی آن گذار بشر از سرمایه داری بسوی سوسیالیسم است هرگز از مد نظر دور ندارد . آنانکه در فکر نیک بختی خلق زحمتکش هستند باید خود بدانند و بسه

دیگران نیز توضیح دهند که سوسیالیسم که آیندگان نه چندان دور برای همه خلقهاست یگانه راه نجات انسان ازستم اجتماعی وستم ملی است و طبقه کارگر و حزب مارکسیستی - لنینیستی وی پرچم داران راه سوسیالیسمند . برای احراز ازا اشتباه باید بجلو ، بآینده نگاه کرد ، و رشد عینی جامعه را دید ، به تسریع آن کمک نمود و جنبش کرد را در مسیر وسعت تسریع کننده این رشد قرار داد .

تیری از طبقه کارگر کشوری بهانه عقب ماندگی اجتماعی - اقتصادی خلق کرد ، مقابله با حزب طبقه کارگر ، اشکال تراشی در سر راه نزدیکی هرچه بیشتر و هر چه عمیقتر جنبش کرد بانهدت کارگری و حزب طبقه کارگر خود بخود عملی است عمیقاً ارتجاعی . باید دانست که جنبش واقعی خلق کرد بر مبنای ضد کمونیستی و ضد شوروی نمیتواند وجود داشته باشد . افتادن در چنین کوره راهی یعنی غرق شدن در منجلاب ارتجاع و امپریالیسم و بالنتیجه خیانت بخلق کرد .

ه - نباید آنی فراموش کرد که جنبش کرد مورد توجه دقیق محافظ امپریالیستی و نوکران آنها قرار دارد . آنها بانواع وسایل آشکار و نهان میکوشند جنبش کرد را از راه راست منحرف و آبرابسه عامل اجرای سیاست غارتگرانه و ماجراجویانه خویش مبدل سازند . آنچه بر کردستان عراق گذشت تازهترین و دردناکترین نمونه این سیاست پلید است . لذا نیروهای ملی و مترقی کرد های هر کشور باید : اولاً - خود از هرگونه عملی که برای نفوذ و سوء استفاده امپریالیسم راه باز کند بدقت احتراز و رزند و ثانیاً - علیه چنین نفوذ و سوء استفاده ای که امپریالیسم و ارتجاع بطریق و وسایل دیگر در میان کرد ها اعمال نماید مبارزه کنند .

۶ - گاهی مسئله استفاده از تضاد میان دشمنان مطرح میشود و این کار بمطابق یک عمل تاکتیکی تجویز میگردد . در این حکم کلی حرفی نداریم . ولی باید در نظر داشت که : اولاً - دشمن کیانند ؟ ثانیاً - وسیله عمده برای پیروزی بر دشمن اتحاد با دوستان است نه استفاده از تضاد میان دشمنان . لذا باید اول با دوستان متحد شد و اگر هم استفاده از تضاد میان دشمنان ضرورت پیدا کرد فقط باتکیه بر اتحاد با دوستان چنین استفاده ای میتواند تاکتیکی و لذا مجاز باشد . ثالثاً - رها کردن دست دوستان و بستن امید بآورد عمده با استفاده از تضاد میان دشمنان اشتباهی است مهلك كه جنبه تاکتیکی ، بلکه جنبه استراتژیک دارد و لذا اجابیز نیست .

تکیه جنبش کرد در هر کشوری بر نهضت انقلابی سرتاسری همان کشور بمعنای نفی ویا کمپها دادن به همبستگی کرد های کشورهای مختلف و تاثیر متقابل زندگی سیاسی آنها نیست . این موضوعی است مهم ، درخور بررسی جداگانه و از حوصله این نوشته خارج است . امید واریم مبارزین انقلابی کرد با طرح و بررسی علمی و بدون پیشداوری مسائل مربوط به جنبش کرد در هر کشور بروشنتر شدن راه کمک کنند و خلق ستم دیده کرد را در راه نیت به آزادی و سعادت یاری نمایند .

در راه بر انداختن رژیم استبدادی شاه متحد شویم!

رژیم استبدادی شاه

و وام های اسارت آور امپریالیستی

اقتصاد رژیم

در بن بست

زمانیکه درآمد ایران از نفت بنحویسابقه ای افزایش یافت ، دولت بمبها نه اینکه کشور قاره ربه جذب تمام این درآمد نیست و در واقع بمنظور کمک به کشورهای امپریالیستی به بازگرداندن مبالغ هنگفتی از دلا رهای نفتی بصورت وام و اعتبار و سرمایه گذاری مستقیم) باین کشورها پرداخت . و این علاوه بر اشکال دیگر بازگرداندن درآمد های نفتی از راه خرید تجهیزات جنگی ، کالا ها و خدمات غیر ضرور و روحتی زیا نبخش ، بازگانی نابرابر و غیره بود . دولت حتی در سال گذشته مبالغ هنگفتی از وام های سابق خود را که برخلاف دعای اولیه خود که گویا آنها را با " شرایط سهل " دریافت کرده است ، با اعتراف باینکه دارای " شرایط سنگین " بوده اند ، پیش از سر رسید واریز نمود تا در همین حال از این راه نیز به موازانه پرداختهای کشورهای امپریالیستی یاری رساند . ولی همین دولت اکنون ناچار است همان وامها را با شرایط بس سنگین تر از نمود دریافت کند .

رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک شاه ، برای گمراه کردن افکار عمومی ، در آن زمان در شیپور گوشخراش تبلیغاتی خود چنین مید مید که گویا ایران تحت رهبری خرد مندانه و در ورنده پشانه شاهنشاه دیگر از یک کشور وام گیرنده به یک کشور وام دهنده بدل شده است . رژیم با این تبلیغات میخواست " تاج افتخار " تازه ای بر سر پداندیش شاه و منت تازه تری برگردن مردم ایران نهد . ولی چون درآمد نفت هرگز در راه درست و در جهت منافع واقعی مردم مصرف نشده و پایه های نیرومند اقتصاد ی برای کشور پدید نیامده بود ، افزایش آن ناگزیر باعث وابستگی بیشتر کشور به دول امپریالیستی میگردد و گزند پذیری اقتصاد و مالیه کشور را شدیدتر میساخت . چنانکه عملاً نیز چنین شد .

کاهش درآمد نفت ایران که بانقشه دقیق و سیاست حساب شده انحصارات و در نتیجه وابستگی ها و تعهدات آشکار و پنهان و سیاست های سازشکارانه رژیم شاه انجام گرفت * ، از سال ۱۳۵۴ ، درونمای مبهم و تاریکی در برابر اقتصاد رژیم خود کامه شاه پدید آورد . آموزگار ، پادوی نفتی شاه و دلال انحصارات در تیرماه ۱۳۵۴ زنگ خطر را بصد او آورد و در مصاحبه ای با دستگاه سخن پرانی

* آموزگار در حالیکه معترف است که در نتیجه تورم ، ارزش نفت عملاً ۳۰٪ کاهش یافته ، میگوید ما خواهان افزایش ۳۰٪ بهای نفت نیستیم " اگر سازمان کشورهای صادرکننده نفت باید از قیمت های نفت خام دفاع کند ، در عوض نباید سیاستی را اتخاذ کند که به اقتصاد کشورهای صنعتی لطمه بزند ... گرایش های مختلفی در بطن او یک وجود دارد و ایران در شمار میانه رها قرار میگیرد " (کیهان ، ۱۳۹ ، ۲ ، شهریور ۱۳۵۴) .

انگلیس " بی . بی . سی . " اعلام کرد که در نتیجه کاهش میزان صادرات و افزایش بهای کالا های وارداتی در آمد نفتی ایران در سال ۱۳۵۴ در حدود ۴-۳ میلیارد دلار کاهش خواهد یافت و " گرچه این امر در برنامه های عمرانی تأثیری نخواهد گذاشت ، ولی اگر کاهش درآمد نفت ادامه یابد ممکن است دولت مخارج خود را تقلیل دهد " (کیهان ، شماره ۱۳۱ ، ۱۴ تیر ۱۳۵۴) .

با اینکه آموزشگردمی بود این کاهش در اجرای " برنامه های عمرانی تأثیری نخواهد گذاشت " ولی شاه پیش از مدتی ضمن مصاحبه با نماینده " بیزنس ویک " در برابر این پرسش که " آیا کاهش درآمد نفتی سبب تجدید نظر در برنامه های عمرانی ایران شده است ؟ " ، با زبان الکن دیپلماتی باین تجدید نظری بطور ضمنی اعتراف کرد و گفت : " . . . تمام طرح های اقتصادی ما اجرا خواهد شد ، هر چند ممکن است در برنامه پنجساله جاری صورت بگیرد " (کیهان ، ۱۵۰ ، ۲۸ آبان ۱۳۵۴ - تکیه از ما است) . اعتراف به امکان اجرانشدن طرح های اقتصادی در مهلت مقرر در برنامه ، اعتراف به همان تأثیر منفی کاهش درآمد نفت بر برنامه های عمرانی است که آموزشگرا خواسته است ، آنرا منکر شود .

زمانیکه در نتیجه افزایش درآمد نفت مسئله تجدید نظر در برنامه پنجساله پنجم پیش آمد ، هویدا با غرور و خوش بینی " انقلابی " خود چنین گفت : " ما نمیتوانیم برنامه های آینده خود را با دید یک سال و دو سال و پنج سال ببینیم ، بلکه منبعد دید ما ۲۰ ساله خواهد بود ، اما برنامه های ما هر روز باید دست آوردن پیروزیهای جدید را شامل تغییر است " (اطلاعات ، ۲۴ آذر ۱۳۵۴) .

حالا ، زندگی بیش از پیش نشان میدهد که بیک اقتصاد وابسته به امپریالیسم و بیک برنامه متکی بر درآمد نفتی ، که در دست انحصارات امپریالیستی است ، نمیتوان با دید ۲۰ ساله ، بلکه با دید یک ساله هم نمیتوان نگرست و تغییر چنین برنامه هائی هم همیشه نتیجه " پیروزی های جدید " نیست ، چنانکه خود این " پیروزیها " نیز بنوبه خود هیچگاه نتیجه خرد مندی و درایت و دراندیشی شاه نبود است .

دولت برای تأمین هزینه های جاری و عمرانی خود پیش بینی میکرد که طی پنج سال برنامه باید ۶۶۲۸۵ میلیارد ریال از محل نفت و گاز درآمد داشته باشد . طی ۴ سال اجرای این برنامه درآمد ایران از این محل به ۴۴۰۷۲ میلیارد ریال بالغ شد (با در نظر گرفتن پیش بینی درآمد نفت در بودجه ۱۳۵۵) . بنابراین اگر دولت بخواهد درآمد نفتی خود را طبق پیش بینی برنامه تأمین نماید در سال ۱۳۵۶ باید میزان درآمد خود را از محل نفت و گاز به ۲۲۲۱۳ میلیارد ریال برساند یعنی در حدود ۵۷ درصد نسبت به سال جاری افزایش دهد و این کاری است که با در نظر گرفتن سیاست عمومی دولت تغییر عملی بنظر میرسد . بهر حال کاهش درآمد نفت دولت ایران را از لحاظ مالی درین بستی گذارد است که با تشدید جوانب ضد ملی سیاست خود میخواهد ، خود را از آن رهائی بخشد .

* شاه طبرغم دعاوی خود ستایانه اش که خود را رهبر پیروزیهای اوپک جلوه میدهد ، در این پیروزیها هیچگونه نقش مثبتی نداشته است و گواه آن مصاحبه ایست که حسین هیگل ، روزنامه نگار مشهور مصری با این مدعی رهبری پیروزیها انجام داده است . هیگل در مصاحبه خود در شهریور ۱۳۵۴ با شاه از او پرسید : " آیا شما در مورد نرخهای جدید نفت به ما که در اکتبر ۱۹۷۳ جنگیدیم مدیون نیستید ؟ " و شاه ناگزیر پاسخ داد : " این درست است و من آمادگی انکار آنرا ندارم . . . شما با جنگ اکتبر ۱۹۷۳ خود یک سلسله شرایط تاریخی بوجود آوردید که سبب شد نرخ نفت را تعدیل کرده و آن را به قیمت حقیقی خود نزدیک کنیم " (کیهان ، ۱۴۱ ، ۲۶ شهریور ۱۳۵۴) .

کسریود جه وتوسلبهوام های خارجی

پس از کودتای ۱۳۳۲ سالی نبوده است که هزینه های دولت بردرآمد های آن فزونی نداشته باشد. این کسریود جه حتی در سالهای اخیر که درآمد نفت بطور جهشی افزایش یافت، وجود داشت. منتها

دولت در تمام این مدت باتوسل بهوامهای داخلی و خارجی بود جه خود را " متعادل " میکرد. ولی اکنون سیاست ضد ملی رژیم چنان وضعی پیش آورده است که در سال ۱۳۵۵ با وجود پیش بینی دریافت ۱۲۹ میلیارد ریال وام داخلی و خارجی (بیش از ۱۱۳ میلیارد آن وام خارجی است) بازهم هزینه های دولت ۱۴۵ میلیارد ریال از درآمد های آن بیشتر خواهد بود. یعنی بودجه دولت ۱۴۵ میلیارد ریال کسری تا مین نشده خواهد داشت، آن چیزیکه باین شدت هرگز در ایران سابقه نداشته است. اگر بخاطر آرویم که دولت در برنامه تجدید نظر شد مخود در نظر داشت که طی پنج سال ۵۶-۱۳۵۲ برابر ۱۵۰ میلیارد ریال وام خارجی دریافت کند، عظمت این کسری تا مین نشده بیشتر مشهود خواهد بود.

دولت برای متعادل کردن بودجه خود بجای تلاش در راه بالا بردن بهای نفت و کاستن از هزینه های نظامی و غیر ضروری، میکوشد با افزایش صادرات نفت، معاملات پایای نفت و جنگ افزایش آمریکا، بتاخیر انداختن اجرای طرح های عمرانی و توسل بهوامهای خارجی باین " تعادل " دست یابد. سیاستی که از بیخ و بن بزبان اقتصاد و استقلال کشور است.

شاه در مصاحبه ای که با سردبیر روزنامه کویته " السیاسه " انجام داد گفت: " مادر حال حاضر کسری بمقدار چهار میلیارد دلار در سال داریم و ممکن است مجبور شویم که مبادرت باخذ وام نعلیم " (کیهان، ۱۳۲، ۲۹ مرداد ۵۴ - تکیه از ما است) روزنامه کیهان در همین شماره خبر داد که: " ایران بررسی های وسیعی را برای کسب اعتبارهای مالی در بازارهای بین المللی سرمایه آغاز کرده است " .

دولت که در سال پیش سرمست از " پیروزیهای نفتی " خود بمردم مژده میداد که ایران از یک کشور وام گیرنده به یک کشور وام دهنده تبدیل شده و بدینسان بطور ضمنی به زین نخشی وامهای خارجی اعتراف میکرد، اکنون دوباره در مقیاس وسیعی دست تکدی بسوی کشورهای امریالیستی دراز کرده است. جالب آنکه اکنون که رژیم دوباره به اخذ وامهای کلان خارجی متوسل میشود، از نوبه توجیه این سیاست ضد ملی خود پرداخته و دریافت وامهای خارجی را یک عمل مثبت جلوه میدهد. مثلاً مجیدی، وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه بودجه در توجیه سیاست وامگیری رژیم میگوید: " یک اقتصاد صنعتی که مثل اقتصاد کشور ما درهای باز داشته باشد باید هم وام بگیرد و هم وام بدهد و وام گرفتن روی یک طرح بخصوص دلیل محتاج بودن ما به سرمایه های خارجی نیست،

بلکه دلیل بر سلامت سیاست اقتصاد کیشور ما است " (کیهان، ۱۴۰، ۱۹ شهریور ۱۳۵۴). این " استدلال " مقام مسئول اقتصاد کیشور سرپا ندارد و مغفله است. اولاً، وامگیری ایران برخلاف ادعای آقای وزیر " دلیل بر محتاج بودن " ایران است. این واقعیتی است که حتی شاه بدان اعتراف دارد. در مصاحبه با سردبیر " السیاسه " که در بالا بان اشاره شد، شاه صریحاً میگوید: " ممکن است مجبور شویم که مبادرت به اخذ وام نعلیم " فقط کسی " مجبور " به اخذ وام میشود که به آن " محتاج " باشد و این اجبار و احتیاج، بخصوص زائیده سیاست ضد ملی رژیم بوده، و این رژیم را در شرایط کنونی گریزی از آن نیست.

ثانیاً، میان وامهایی که ایران به انحصارها و کشورهای امریالیستی و موسسات مالی بین المللی میدهد، با وامهایی که ایران از آنها میگیرد، تفاوت ماهوی وجود دارد. وامدهی ایران برای بازگرداندن

دلارهای نفتی و بمنظور برابری به موسساتی که دچار مشکلات مالی شده اند و یا کمک به موازنه پرداخت های کشورهای امپریالیستی که در چند سال اخیر دچار نابسامانی شده انجام گرفته و میگیرد . وام های ایران که بطور نقد ، با شرایط سهل و بدون هیچگونه قید و شرطی پرداخت میشود ، بخصوص با در نظر گرفتن قدرت اقتصادی و مالی و تولیدی و فنی کشورهای امپریالیستی هیچگونه خطری برای این کشورها در بر ندارد . ولی وامهایی که ایران از این کشورها دریافت میکند ، چنانکه خواهیم دید ، باعث نفوذ سرمایه های انحصاری در اقتصاد و مالیه کشور و وابستگی های اقتصادی و فنی و سیاسی ایران بدولت امپریالیستی شد و میشود .

ثالثاً ، اصولاً کمک به کشورهای امپریالیستی که قرن ها ملل و خلق های دیگر را در زنجیر استعمار خود داشتند و منابع و ثروت های آنان ، از جمله ایران ، را بفارت برده اند و اکنون نیز میبرند ، از ریشه و اساس نادرست و زیان بخش است . از ۱۱ میلیارد دلار تعهداتی که دولت ایران در سال ۱۳۳۴ برای اعطای وام و اعتبار و کمک بلاعوض و سرمایه گذاری پذیرفته ، بخش هنگفت آن برای کشورهای امپریالیستی و موسسات مالی بین المللی وابسته باین کشورها در نظر گرفته شده است . از مجموع ۲٫۴ میلیارد دلار وام کمک و سرمایه گذاری در سال ۱۳۵۳ فقط ۶۳۴ میلیون یعنی یک چهارم آن مربوط به کشورهای در حال رشد بوده که تازه بیش از ۵۰ درصد آن نیز از طریق بانک جهانی که امریکا در آن تسلط دارد و بسود کشورهای امپریالیستی عمل میکند ، پرداخت شده و مابقی این کمک ها و وام ها (۱٫۸ میلیارد دلار) یا بطور مستقیم و یا از طریق موسسات بین المللی (صندوق بین المللی پول و بانک جهانی ترمیم توسعه) در اختیار کشورهای انحصارهای امپریالیستی گذارده شده است .

(گزارش سالانه بانک مرکزی ایران ، سال ۱۳۵۳ ، ص ۶۲ و ۶۰) .
خلاصه ، سیاست وامد هی و وامگیری ایران برخلاف دعاوی عمال رژیم نه فقط دلیل بر " سلامت سیاست اقتصادی " نیست ، بلکه حاکی از بیماری اقتصادی و مالی آن نیز هست .

زیان های اقتصادی " کمک " های بلاعوض ، وام ها و اعتباراتی که کشورهای امپریالیستی در اختیار کشورهای در حال رشد میگذارند ، پیش از آنکه بمنظور کمک به رشد اقتصادی این کشورها انجام گیرد ، برای استثمار و حتمتکشان ،

غارت منابع طبیعی ، ایجاد شرایط لازم برای تسلط بر بازار داخلی ورشته های تولیدی ، سقوط اقتصاد کشور وام گیرنده در جهت دلخواه کشور وام دهنده انجام میگیرد .

بآنکه اطلاعات ما در باره متن قرارداد های مربوط به اخذ وام ها و اعتبارات در ازمندت دولت ایران از کشورهای امپریالیستی بسیار ناقص است * و بدینجهت بررسی جزئیات این قراردادها و تحمیلاتی که بوسیله آنها به ایران میشود در شرایط کنونی کاری است غیرمیسر ، ولی از آنجا که شرایط عمومی واگذاری اینگونه وامها در مقامات جهانی افشا شده نمیتوان وضع ایران را نیز در این میان تا حد و معینی روشن ساخت .

* دولت ایران اینگونه قراردادها را از اسرار دولتی بشمار میآورد و باینجهت در باره آنها جزاخبار جسته و گریخته و ناقص وجه بسا ضد و نقیض چیزی انتشار نمی یابد . در سال ۱۳۵۰ که وزارت دارائی بطور مستقل عمل میکرد ، بخشنامه ای به تمام سازمانهای دولتی ارسال داشت و از آنها خواست که رونوشتی از قرارداد های مربوط به اخذ وام و اعتبارهای خارجی را " بطور محرمانه " بوزارت دارائی بفرستند " تالکلیه اطلاعات مربوط به این وامها در این وزارتخانه متمرکز شود (کیهان ، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۰) . همین محرمانه بودن قراردادها خود نشانه بارزی از زیانمندی بودن آنهاست .

بهره سنگین و روپا فزایش و امهای بلند مدت خارجی بارسنگینی است که پیوسته اقتصاد کشور وامگیرنده را در فشار قرار میدهد . میزان بهره وامهایی که ایران از بانک صادرات و واردات امریکا (یکی از بزرگترین منابع وامگیری ایران) دریافت میکند اکنون حتی به ۹-۸ درصد نیز رسیده است . راثول پربیش ، دبیرکل کنفرانس سازمان ملل در باره بازگانی و توسعه در بازیدی که در اوت ۱۹۶۶ از اتحاد شوروی بعمل آورد ، درباره سرمایه گذارها و کمکهای مالی دول غرب به کشورهای " جهان سوم " و از جمله کشورهای امریکای لاتین چنین گفت : " بدبختی فقط در این نیست که میزان سرمایه گذارهای کشورهای غرب کم است ، بلکه بدبختی در این است که آنها برای کمکهای خود بهره سنگین میگیرند و منافع زیادی را که از این راه بدست میآورند ، از کشورهای در حال رشد خارج میکنند . چنانکه در نتیجه این امر کمک آنها به امریکای لاتین عملاً به صفر رسیده است " (" عصر جدید " ، بزبان روسی سال ۶۶ ، شماره ۳۵ ، ص ۲۱) .

اعطای وام از طرف کشورهای امپریالیستی وسیله ایست برای نفوذ در بازار داخلی کشورهای وامگیرنده ، زیرا خرید کالا و خدمات از کشور وام دهنده یکی از شرایط اصلی واگذاری این وامها به کشورهای در حال رشد است * . نمونه بارز آن روابط بازگانی ایران و فرانسه است . پس از آنکه فرانسه در سال ۱۳۴۲ (پس از بازدید دوگ از ایران) برای نخستین بار اعتباری بمبلغ ۶۰ میلیون دلار را اختیار ایران گذاشت ، بزودی حجم معاملات بازگانی ایران و فرانسه بیش از ۴ برابر افزایش یافت . در تمام قراردادهایی که ایران برای اخذ وام در از مدت با آلمان فدرال منعقد کرده است ، این اصل که خرید کالا از محل این وام فقط باید از طریق مناقصه در خاک آلمان فدرال انجام گیرد (نه از طریق مناقصه بین المللی) ، بصورت یک شرط ثابت و دائمی تاکید میگردد .

کشورهای امپریالیستی از راه اعطای وام نه فقط بر بازار داخلی کشورهای در حال رشد تسلط مییابند ، بلکه منافع سرشاری نیز علاوه بر منافع " عادی " بازگانی بدست میآورند . زیرا کشورهای امپریالیستی اعطاء کنند وام ، کالاها و خدمات خود را به بهائی بسفزونتر از بهائی متوسط بین المللی به کشور وام گیرنده تحمیل میکنند . طبق محاسبه کارشناسان سازمان ملل متحد ، بهای کالاها و خدماتی که در برابر وام اعتباری به کشورهای در حال رشد تحمیل میشود ، حتی بمیزان ۲۰ درصد بیش از بهای متوسط آنها در بازار بین المللی است (مجله " روابط بین الملل " ، از نشریات دانشگاه تهران ، سال ۱۳۵۲ ، شماره ۱ ، ص ۹۴) .

کشورهای امپریالیستی از " کمک " ها و وام های خود بمتأبه وسیله ای برای دست یافتن به منابع طبیعی کشورهای در حال رشد ، سرمایه گذاری مستقیم و تسلط بر فعالیت های اقتصادی در داخل این کشورها استفاده میکنند . تسلط کارتل بین المللی نفت بر منابع و صنایع ملی شده نفت میهن ما یکی از نمونه های آنست . کودتای ۱۳۳۲ وید نیال آن واگذاری نفت ایران به کنسرسیوم علاوه بر عوامل دیگر به کمک مالی و واگذاری و ام اعتبار از طرف دول امپریالیستی و در درجه اول دولت امریکا انجام گرفت . در این مورد نامه محرمانه نلسون راکفلر ، بزرگترین سهامدار " استاندرد اویل اند نیو جرسی " به ایزنهاور رئیس جمهور وقت شایان توجه است . راکفلر در این نامه سیاست امریکارا در کره

* منظور ما در اینجا وامها و اعتبارات بلند مدت است و نه کوتاه مدت ، که در بازگانی بین المللی رایج بوده و معمولاً صادر کنندگان در اختیار وارد کنندگان میگذارند . در اینجا باید اضافه کنیم که در دو سال اخیر رژیم شاه برخلاف سنت معمول در بازگانی جهانی عمل کرد و برای خرید کالا از کشورهای امپریالیستی خود به واگذاری اعتبار به انحصار به خارجی مبادرت ورزید .

جنوبی، تایوان، ویتنام و غیره که بهجانب نظامی بیشتر از عوامل اقتصادی متکی بود، انتقاد می‌کنند و با جلب توجه دولت بهعوامل اقتصادی مینویسد: "نمونه‌علی‌آن‌چیزی که من در نظر دارم، تجربه ایران بود که بطوریکه شما باید دارید من مستقیماً با آن سروکار داشتم. ما از راه کمک اقتصادی توانستیم بهتفت ایران راه یابیم و اکنون در اقتصاد این کشور مواضع محکم و پایدار بدست آورده ایم" (روزنامه "پراودا"، ۱۸ فوریه ۱۹۵۲. نقل از کتاب رفیق فقید عبدالصمد کامبخش، "نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران"، بخش دوم، ص ۱۰۵). درباره نقش راهگشای "کمک" ها و وام‌ها و اعتبارات، یا بقول راکفلر "کمک اقتصادی" برای نفوذ و تسلط بر منابع طبیعی و فعالیت‌های اقتصادی در ایران نمونه‌های فراوانی وجود دارد. مثلاً بانک صادرات و واردات آمریکا با اعطای ۶۰ میلیون دلار وام بمنظور احوادث مجتمع پتروشیمی شاه‌هیوروسا، مشارکت کمپانی "آلاید کمیکال" آمریکائی را در این مجتمع فراهم آورد و با واگذاری ۱۳ میلیون دلار اعتبار، کمپانی "گود ریچ" را از سهامداران پتروشیمی آبادان نمود. همین بانک با واگذاری ۲۱۶ میلیون دلار اعتبار برای توسعه پالایشگاه تهران راه را برای پیمانکاران آمریکائی برای امور ساختمان در این پالایشگاه هموار ساخت و با دادن سه میلیون دلار وام برای ایجاد واحد کشت و صنعت در خوزستان شرایط را برای سرمایه‌گذاری آمریکا - عیان در این واحد فراهم ساخت. شرکت مالی بین المللی وابسته به گروه موسسات بانک جهانی - س‌ازاء و امهائی خود به موسساتی نظیر کارخانه نورد اهواز، کاغذ سازی پارس و غیره سرمایه داران خارجی را از سهامداران این موسسات نمود و حتی خود مقداری از سهام کارخانه کاغذ سازی پارس را بدست آورد. فرانسه با دادن اعتباراتی به دولت دروازه‌های ایران را بروی گروه نفتی "اراپ" و سرمایه‌گذاران و پیمانکاران دیگر فرانسوی گشود.

کشورهای امپریالیستی با واگذاری وام‌های گوناگون اقتصاد کشورهای در حال رشد را در جهت مورد نظر خود سوق دهند. تراژدی زوب‌آهن هنوز از خاطره مردم ایران زنده نشده است. دولت ایران که میخواست زوب‌آهن را به کمک مالی وقتی کشورهای امپریالیستی ایجاد کند، هرگز در این راه موفق نشد، زیرا در آن زمان، بنا به نوشته آلفرد فرنرلی، سردبیر کل روزنامه "واشننگتن پست"، کارشناسان غربی معتقد بودند که "ایران نیازی به کارخانه زوب‌آهن ندارد و این کار مقرون به صرفه نیست" ("تهران‌منصور"، ۳۱ تیر ۱۳۴۵). کشورهای امپریالیستی فقط برای ایجاد آن رشته‌ها و اجرای آن طرح‌هایی و وام اعتبار میدهند که مورد نظر آنها باشد و اینها معمولاً رشته‌ها و طرح‌هایی هستند که گرچه تاحدودی به رشد اقتصادی و گسترش مناسبات سرمایه‌داری در کشورهای در حال رشد کمک میکنند، ولی این کشورها از لحاظ اقتصادی وقتی وابسته کشورهای امپریالیستی میسازند. تصادفی نیست که مثلاً بانک جهانی تا طرح‌هایی را که برای اجرای آنها تقاضای وام میشود، مورد بررسی قرار ندهد، از اعطای وام و اعتبار خود داری میورزد. روزنامه اطلاعات در این مورد مینویسد: بانک جهانی فقط در صورتی وام میدهد که "طرح‌هایی را که میباید به کمک بانک مزبور پیاده شود، مطالعه و تصویب کرده باشد" (اطلاعات، ۱۷ آبان ۱۳۴۸).

نقش کم‌تاثیر و چه بسا منفی و گاه مخرب وام‌های امپریالیستی چنان عیان است، که حتی در نشریه "مرکز مطالعات عالی بین المللی" دانشگاه تهران در این باره چنین گفته میشود: "... اجبار در یافتن کننده (وام - م. ا.) به مصرف آن در راه معین، خرید کالا یا کالا‌های معین، اجرای طرح‌های اقتصادی معین یا خرید از کشورهای بنحوص جمع‌گیری امکان استفاده موثر از وام‌های سرمایه‌گذاری‌های خارجی رسمی را کاهش میدهد و مانع انطباق کامل آن با اوضاع اقتصادی در یافت‌کننده خواهد شد" (مجله "روابط بین الملل" سال ۱۳۵۲، شماره ۱، ص ۹۳).

عواقب سیاسی

وامهای امپریالیستی

وامهای امپریالیستی که همراه با سایر روابط اقتصادی و فنی کشورهای امپریالیستی در جهت وابسته کردن اقتصاد و فنی کشورهای در حال رشد عمل میکند، هدف های سیاسی معینی در جهت ایجاد وابستگی

های سیاسی و نظامی را نیز دنبال میکنند. در مواردی، کشورهای امپریالیستی، برای تأمین هدف ها و منافع درازمدت خود، حتی منافع آنی اقتصادی را بطور موقت "فدای" مصالح سیاسی خود میسازند. اینها واقعیت هایی هستند که حتی صاحب نظران جهان سرمایه داری نیز بدان توجه داشته و بر آن معترفند. پروفیسور امیل ژام، استاد اقتصاد دانشگاه پاریس و عضو آکادمی فرانسه در سخنرانی خود در "اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران" (آبان ۱۳۵۲) تحت عنوان "کمک به کشورهای در حال توسعه و حق برداشت مخصوص پول" از جمله چنین میگوید: "... کمک های کشورهای بزرگ هیچوقت خالص و صرفاً اقتصادی نیست، بلکه افکار و تصمیمات سیاسی پایه اصلی کمک های اقتصادی است و بدین ترتیب اساس تسلط کشورهای کوچک را توسط قدرت های بزرگ فراهم میکند" (مجله "اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران"، آذرماه ۱۳۵۲، شماره ۹، ص ۲۴-۲۵ تکمیل: زماست). اگرچه امیل ژام در ایجاد ریا رهنه های سیاسی کمک های اقتصادی غلوم میکند و آنرا "پایه اصلی" این کمک ها می شمارد و نیز بر حسب ماهیت تفکر بورژوازی خود از "کشورهای بزرگ" و "قدرت های بزرگ" بدون مشخص کردن آنها (که در واقع همان کشورهای قدرت های امپریالیستی هستند) بطور کلی سخن میراند، ولی واقعیت هایی را که ما در بالا با آنها اشاره کردیم، تأیید میکند. حتی بانک بین المللی ترمیم و توسعه (بانک جهانی) که ظاهراً یک موسسه مالی بین المللی بی طرف است، ولی عملاً امپریالیسم آمریکا بر آن تسلط دارد، در کنار وامدهی از مصالح سیاسی ایالات متحده پیروی میکند. مجله "نیوزویک" در مقدمه مصاحبه ای که با رابرت مک نامارا، وزیر جنگ سابق و رئیس کنونی این بانک بعمل آورده، چنین مینویسد: "از جمله انتقادات اساسی آنکه چرا بانک در مقابل آمریکا اینهمه حرف شنوائی دارد و برعکس در مورد تقاضاهای کشورهای جهان سوم خود رابه کرگوشی مصلحتی میزند. مثلاً بانک بکرات تقاضای وام کشورهای چون پرو، شیلی و اوگاندا را رد کرده است و چون کاشف بعمل آمده معلوم شد که اگر با آنها موافقت میشد منافع آمریکا بخطر می افتاد و یازمین میرفت" (تهران اکونومیست، ۱۰۳۸، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۳، ص ۳۹). چنانکه میدانیم در آن زمان حکومت علی آئنده زمام امور شیلی را در دست داشت.

جنبه ها و عواقب سیاسی "کمک" های بلاعوض و وامها و اعتبارات امپریالیستی را در مهبین ما

سالهاست بر روی پوست و گوشت خود احساس کرده و میکنند.

کودتای ۲۸ مرداد از لحاظ مالی با صرف ۱۹ میلیون دلار برای بسیج هواداران شاه و واباش و چاقو کشان تأمین گردید. موسسه "اصل چهارم" در تهران به تنهایی ۳۰ هزار دلار در این راه مصرف کرد (روزنامه "مردم"، ۶ شهریور ۱۳۲۲. رجوع شود به "نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران"، بخش دوم، ص ۱۰۴). پس از کودتای ۲۸ مرداد که سیل "کمک های بلاعوض" و وامهای آمریکا برای تحکیم موقعیت شاه سرانیز برگردید و همراه با این "کمک" ها و وامها بود که رژیم شاه در سال ۱۹۵۵ به پیمان سنتو (پیمان بغداد آنروز) و در سال ۱۹۵۸ به "دکترین ایزنهاور" پیوست و در سال ۱۹۵۹ به امضاء قرارداد نظامی دو جانبه با آمریکا پرداخت *

نلسون راکفلر، در نامه محرمانه ای که قبلاً از آن یاد کردیم، با صراحت تمام مینویسد:

"تحکیم مواضع اقتصادی ما در ایران به ما امکان داد تا تمام سیاست خارجی این کشور را تحت کنترل خود

* *Иран, экономика, история, историография, литература, Москва, 1976, стр 48.*

در آوری و مخصوص ایران را برای ورود به پیمان بغداد قانع سازیم " (روزنامه " پروادا " ۸ فوریه ۱۹۵۷ . نقل از " نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران " ، بخش دوم ، ص ۱۰۵) .
 مکنامارا ، وزیر جنگ وقت ایالات متحده که در سال مالی ۶۷-۶۶ (از کنگره امریکا تقاضای ۵۹۶ میلیون دلار برای کمک نظامی به ۵ کشور همسایه اتحاد شوروی (ایران ، ترکیه ، یونان ، تایوان و کره جنوبی) نموده بود ، در توجیه این تقاضای خود چنین گفت : " کمک نظامی به این کشورها بمنظور آنست که توانائی دفاعی آنها در برابر خطر حمله از جانب همسایگان کمونیست آنها افزایش یابد " (کیهان ، ۲۳ فروردین ۱۳۴۶) . بر هر فرد بیفرضی روشن است که " خطر حمله کمونیسم " نعل وارونه ایست که گردانندگان پنتاگون ، بمنظور پنهان داشتن نیات واقعی خود که محاصره نظامی کشورهای سوسیالیستی است ، میزنند .

نکته جالب در سخنان مکنامارا در کنگره ، اعترافی است که به نتایج این " کمک " ها در ایران میکند . وی میگوید : " کمک نظامی امریکا در گذشته کمک کرد تا در ایران ثبات و امنیت پدید آید " (همانجا) . شاه نیز در سفری که چند ماه بعد به امریکا نمود ، در ضیافت شامی که جانسون ، رئیس جمهور وقت امریکا ترتیب داده بود ، به سیاست در برابر " ثبات و امنیت " اعطائی امریکا چنین گفت : " من میتوانم به تفصیل درباره کمک های ارزنده امریکا که موجب دوستی عمیق بین دولت ما شده است ، سخن بگویم و اضافه کنم که این خصایص سبب شده اند که ما اینهمه نسبت به شما اعتماد داشته باشیم واطمینان دارم که شما نیز نسبت به ما همینگونه فکر میکنید " (اطلاعات ، ۲ شهریور ۱۳۴۶) .



ما در اینجا گوشه هایی از ماهیت واقعی " کمک " ها و وامها و اعتبارات کشورهای امپریالیستی را به ایران نشان دادیم . البته ما استفاده از کمک ها و وامها و اعتبارات خارجی را بطور مطلق و درست نفی نمیکنیم . در اینجا ، اولاً ، سخن بر سر ماهیت و کیفیت این کمک ها است . " کمک " ها و وامهای کشورهای امپریالیستی ، برخلاف کمک های اقتصادی و فنی کشورهای سوسیالیستی که بمنظور تسریع رشد اقتصادی ، تأمین و تقویت استقلال اقتصادی و سیاسی کشورهای در حال رشد انجام می گیرد و با هیچگونه قید و شرط سیاسی و با عوامل استعماری و استثمارگری همراه نیست و بر منافع متقابل و مشترک متکی است ، جز تأمین منافع اقتصادی و سیاسی بزبان کشورهای در حال رشد هدفی برای خود نمیسناسد . نمونه بارز مناسبات اقتصادی و فنی کشورهای سوسیالیستی با ایران ، همکاریهای اتحاد شوروی در ایجاد کارخانه ذوب آهن و کارخانه ماشین سازی و تأسیسات سدا رس و غیره است . ثانیاً ، سخن بر سر ماهیت رژیم های سیاسی حاکم بر کشورهای در حال رشد است . آن کشورها کسی که دارای رژیم های ضد ملی ، ضد دموکراتیکی نظیر رژیم محمد رضا شاه هستند ، نظر باینکه در زمینه های اقتصادی و مالی و فنی بطور عمده به کشورهای امپریالیستی اتکا دارند ، هرگز قادر نیستند که کشور را از وابستگی های اقتصادی و مالی و فنی و سیاسی به امپریالیسم رهائی بخشند . ثالثاً ، سخن بر سر ضرورت توسل به این قبیل کمک ها و وامها است . ایران با داشتن منابع هنگفت درآمد ارزی ، در صورت استفاده صحیح از آنها ، بخصوص در شرایط کنونی هیچگونه نیازی به دریافت وام و اعتبار از کشورهای امپریالیستی و آنهم با چنین شرایط سنگین و اسارتبار ندارد .

بی نیازی ایران به اخذ وام از کشورهای امپریالیستی و زینباری این وامها بحدی روشن و آشکار است که سیاست دولت در این باره حتی مورد انتقاد صریح برخی محافل اقتصادی و مطبوعاتی کشور

نیز فرار گرفته است . مجله " تهران اکونومیست " در انتقاد از سیاست وامگیری دولت مینویسد :

" همانطوریکه در سالهای گذشته که درآمد نفت ماکم بود اظہار نظر کردیم ، اصولاً با اخذ این قبیل وامها موافق نیستیم . خاصه آنکه بایک سیاست صحیح پولی و ارزی میتوانیم از اخذ وامهای خارجی بی نیاز شویم " و این وامها " برای یک کشور بی نیاز از ارز خارجی وام مثبت و مفید نیست " (تهران اکونومیست ، شماره ۱۰۲۹ ، ۱۱ اسفند ۱۳۵۲ ، ص ۷) . البته این مجله فقط از " سیاست صحیح پولی و ارزی " سخن میراند و جمارت آنرا ندارد که عوامل مهم ترواساسی تری نظیر هزینه های سرمایه و رنظامی و سیاست ضد ملی رژیم را ، بطور عام ، و در مورد نفت بطور خاص ، مطرح سازد . نکته دیگری که نگران در اینجاست ، اینست که در میان کشورهای امپریالیستی ، ایالات متحده آمریکا بزرگترین سهم را در واگذاری وام به دولت ایران دارد . وامهای دریافتی دولت ایران از آمریکا از زمان کودتا تا سال ۱۳۵۲ بیش از ۵۳ درصد مجموع وامهای مستقیم است که ایران از کشورهای امپریالیستی اخذ کرده است . و اگر وامهای بانک جهانی را هم که چنانکه دیدیم تحت تسلط آمریکا است ، بحساب آوریم ، آنگاه سهم مستقیم و غیر مستقیم آمریکا در این وامها به بیش از ۶۴٪ بالغ خواهد شد . همین واقعیت تاحدودی نشان میدهد که چگونه و چرا رژیم شاه از لحاظ اقتصادی و سیاسی و نظامی بیش از هر کشور امپریالیستی دیگر به ایالات متحده آمریکا وابسته است .

پول نفت و اسلحه

مجله فرانسوی " کوریه دویلی تیک اترانژر " در شماره های ۱۵ و ۲۹ فوریه ۱۹۷۶ (۱۰۱) اطلاعات جالبی در باره نقش ایران بعنوان " انبار اسلحه " آمریکا میدهد . این مجله مینویسد که در جریان جنگ ویتنام و اسرائیل از ایران هواپیماهای امریکائی — این نقاط رفته است و همین پدیده در مورد کمک به گروه شمعون در لبنان دیده شده و حتی افریقای جنوبی نیز سلاح و هواپیماهای امریکائی را از ایران دریافت داشته است . بنا بر نوشته این مجله اکنون ۴۵ هزار کارشناس امریکائی در ایران توقف دارد . مجله " اکونومیست لندن " این تعداد را ۵۰ هزار ثبت کرده و تصریح نموده است که اکنون امریکائیان دومین اقلیت مسیحی پس از ارمنی ها در جامعه ایرانند .

" کوریه دویلی تیک اترانژر " از ملاقاتهای سری طوفانیان معاون وزارت جنگ و دلال اسلحه بارمرس ، فلد و زبرد فاع جدید آمریکا خبر میدهد . در این ملاقاتها از خریدهای کلان تازه و تقسیم حق دلالی صحبت در میان بوده است . همین مجله اطلاع میدهد که شاه کسانی را از افراد هیئت حاکمه آمریکا به برکت دلارهای نفتی جیره خوار خود ساخته است از قبیل ریچارد نیکسون رئیس جمهوری سابق و راجرز وزیر امور خارجه سابق آمریکا . کسانی نیز مانند همسرنا تروجویت از راه شرکت " ایران اثر " سالانه ۶۷۵۰۰ دلار برای اجراء تبلیغات بسود شاه در جامعه امریکائی دریافت میدارند . پول نفت به یک " خون غارت " واقعی مبدل شده است که از سودگران اسلحه گرفته تا گروهی کلاش در کشورهای امپریالیستی به بهره برداری از آن مشغولند .

سومین کنفرانس

پیمان همکاری و عمران منطقه ای در ازبکستان

سومین کنفرانس پیمان همکاری و عمران منطقه ای (آ.ر. سی. دی) روزهای اول و دوم اردی بهشت سال جاری با شرکت شاه ایران ، ذوالفقار علی بوتو ، نخستوزیر پاکستان و فخری کوروتورک ، رئیس جمهور ترکیه در ازبکستان تشکیل گردید . در نخستین جلسه این کنفرانس طرح مذاکرات کوه در کنفرانس وزیران امور خارجه سه کشور عضو ، تهیه شده بود مورد بررسی و تبادل نظر قرار گرفت . کنفرانس سران سه کشور پس از بحث و مذاکرات در روز سه در ازبکستان تصمیماتی اتخاذ نمود و اصول تدوین پیمان جدیدی بنام پیمان ازبکستان تصویب کرد .

بدیهی است که همکاری در زمینه های اقتصادی و فنی میان دو یا چند کشور بویژه در یک منطقه برای پیشرفت و توسعه اقتصادی کشورها امریست طبیعی و سودمند . بویژه در شرایط انقلاب علمی و فنی در جهان معاصر که کشورهای جداگانه و بخصوص کشورهاییکه از لحاظ رشد اقتصادی و پیشرفت های فنی هنوز مراحل عالی نرسیده اند ، با تشکیل پیمانهای همکاریهای اقتصادی و فنی میتوانند نیازمندیهای اقتصادی یکدیگر را متقابلاً تأمین سازند و با سرمایه گذاریهای مشترک و همکاری در رشته های اقتصادی و علمی و فنی بنیاد اقتصادی واحدی بوجود آورند که پاسخگوی نیازمندیهای مجموعه کشورهای عضو باشد . اما پیمان همکاری و عمران منطقه ای (آ.ر. سی. دی) چه از لحاظ ترکیب اعضای آن و چه از لحاظ نیت و هدف فحاشی که سازمان دهندگان آن تعقیب کرده اند ، نمیتواند چنین پیمانی باشد . کما اینکه در دوران موجودیت خود بنا به اعتراف کشورهای عضو نتوانسته است وظایفی را که در زمینه همکاریهای اقتصادی و فنی و مبادلات بازرگانی بعهده داشته انجام دهد .

نظری به گذشته پیمان همکاری و عمران منطقه ای (آ.ر. سی. دی)

پیمان همکاری و عمران منطقه ای (آ.ر. سی. دی) در ژوئیه سال ۱۹۶۴ (۳۱ تیرماه ۱۳۴۳) پس از کنفرانس سران سه کشور ایران ، پاکستان و ترکیه در استانبول تشکیل گردید . طبق اظهار نظر کشورهای عضو ف. این سازمان توسعه فعالیتهای آبادانی سه کشور بوسیله همکاریهای اقتصادی و فنی و مبادلات بازرگانی گسترده در سطح منطقه بود . برای نیل به این هدف ف. کنفرانس استانبول (ژوئیه سال ۱۹۶۴) چنین طرحهایی ارائه گردید و ۱ - سرمایه گذاری هر سه کشور در طرحهای واحد ۲ - سرمایه گذاری بلك کشور با تعهد و کشور دیگر عضو برای خرید فرآورده های طرح اجرا شده . تا سال ۱۹۶۶ سه کشور عضو میبایست در رشته صنعتی : سیمان ، لوکوموتیوسازی ، قند ، وسائل نقلیه موتوری ، ماشین آلات ، کشتی سازی ، آهن و فولاد ، کاغذ سازی ، روغن های موتور ، زغال سنگ ، غیره همکاری کنند . در سال ۱۹۷۰ (۱۳۴۹) سه کشور عضو موظف شده بودند که برنامه های عمرانی خود را با هم هماهنگ سازند . تا سال ۱۹۷۰ (۱۳۴۹) سه کشور عضو برای اجرای ۵۰ طرح مشترک

صنعتی توافق حاصل کردند .

هفدهمین اجلاس شورای وزیران (آ.ر.سی .دی) که در ماه مارس سال ۱۹۷۴ یعنی ده سال پس از تشکیل پیمان در تخت جمشید برگزار شد ، فعالیتهای دهساله پیمان را در زمینه های گوناگون مورد بررسی قرار داد و با ارزیابی این فعالیتهای طرحها و برنامه های جدیدی برای همکاری اقتصادی و فنیهی و مبادلات بازرگانی میان سه کشور عضو پیشنهاد نمود . در اعلامیه مشترک کشورهای عضو (آ.ر.سی .دی) که پس از کنفرانس سران سه کشور در ژوئیه سال ۱۹۶۴ در استانبول انتشار یافت ، خاطر نشان شده بود که " طرحهای مشترک نیازمند پیمای سه کشور عضو را بر طرف خواهند کرد " .

شاه در پیام خود خطاب به اجلاس (آ.ر.سی .دی) که در مارس سال ۱۹۷۴ در تخت جمشید برگزار شد ، موجودیت این پیمان را برای " شتاببخشیدن به پیشرفتهای ملی واجتماعی و اقتصادی ضروری خواند . او همچنین اذعان نمود که " هدف اساسی (آ.ر.سی .دی) در اشتراك مساعی در پیمای آئینده سعادت بخش برای ملت های ایران و پاکستان و ترکیه میباشد " .

اما ارزیابی فعالیت ۱۲ ساله این پیمان در زمینه همکاری های اقتصادی و فنیهی که در اجلاس امیرانجام گرفت نشان داد که علیرغم برنامهها و طرحهای بیشمار که در زمینه های گوناگون همکاری اقتصادی و فنیهی و مبادلات بازرگانی در کنفرانس های این پیمان پیشنهاد گردیده ، نقش پیمان (آ.ر.سی .دی) در اقتصاد کشورهای عضو آن بسیار ناچیز بوده و از طرحهاییکه اجرای آنان در کنفرانس عالی " استانبول (ژوئیه سال ۱۹۶۴) و هفدهمین اجلاس شورای وزیران (آ.ر.سی .دی) در مارس سال ۱۹۷۴ در تخت جمشید پیش بینی شده بود تعداد بسیاری عملی گردیده . طی ۱۲ سالی که از تشکیل این پیمان میگذرد از دهها طرح مشترک صنعتی که کشورهای عضو آن باره موافقت نامه امضاء کرده اند تنها طرح آلومینیوم در ایران ، طرحهای تهیه کاغذ اسکناس و پلیترینگ در پاکستان و چند طرح مواد شیمیایی در ترکیه اجرا گردیده است . در زمینه طرحهای مربوط به نفت و پتروشیمی تنها به احداث پمپ بنزین در نواحی مرزی سه کشور و عرضه بنزین هوا پیمای از طرف شرکت نفت ترکیه به هوا پیمای ملی ایران در فرودگاه استانبول اقدام شده است . در زمینه حمل و نقل و راه سازی ، شاهراه (آ.ر.سی .دی) که آنکارا را از راه ارزوم ، تبریز ، تهران ، اصفهان ، یزد ، کرمان و کوئته به کرچی متصل میکند و طول آن ۵۱۷۴ کیلومتر میباشد در دست توسعه و تکمیل است .

۱۲۰۷ کیلومتر این شاهراه در خاک ترکیه ، ۲۶۵۰ کیلومتر در خاک ایران و ۱۳۱۷ کیلومتر در خاک پاکستان واقع است . شبکه راه آهن ایران از یزد تا کرمان توسعه یافته و تا پایان سال ۱۹۸۰ به پاکستان متصل خواهد شد . پاکستان نیز طرح مشابهی برای توسعه راه زاهدان - کوئته اجرا نموده است . در مورد راه آهن ایران - ترکیه کوششهایی در این زمینه برای تسهیلات بیشتر ادامه دارد . بدین ترتیب مجموعه طرحها و برنامه های پیمان به اجرای طرحهایی در زمینه راه سازی و خطوط ارتباطی بیش از هر چیز توجه شده که علت آن جنبه استراتژیکی این مسئله برای سه کشور عضو و پیمان نظامی سنتومبیا باشد .

عدم موفقیت در اجرای برنامه های اقتصادی و فنیهی و مبادلات بازرگانی این پیمان را قبل از هر چیز باید در روابط اقتصادی این کشورها با دول امپریالیستی و ساختار و امکانات اقتصادی هر یک از کشورهای عضو جستجو نمود . هر سه کشور به نسبت های متفاوت در زمینه روابط اقتصادی و بازرگانی وابستگی های زیادی به دول امپریالیستی و ویژه ایالات متحده امریکا دارند و بطور عمده بازاری فروش کالا های آنان و واحد ودی منابع صدور مواد خام به آنها هستند که این عوامل خود مانع آنستکه بتوانند همکاریهای اقتصادی و فنیهی و روابط بازرگانی خود را به سطحی ارتقاء دهند که در مجموع

همکاریهای اقتصادی و فنی و مبادلات بازرگانی هر یک از کشورهای عضو در چهارچوب پیمان (آ.ر.سی.دی) حتی رقم مهمی را تشکیل دهد . رشد اقتصادی و وضعی کشورهای عضو هنوز در چنان سطحی نیست که بتوانند نیازهای یکدیگر را بطور کامل برطرف سازند ، بلکه بعکس در کشورهای عضو کالا های مشابهی تولید میشود که در موارد بسیار با هم رقابت میکنند . ترکیه که یکی از کشورهای عضو (آ.ر.سی.دی) است با عضویت در بازار مشترک بخش عمده همکاریهای اقتصادی و فنی و مبادلات بازرگانی خود را با کشورهای عضو بازار مشترک انجام میدهد و با استفاده از امتیازات عضویت در بازار مشترک به همکاری اقتصادی و فنی و معاملات بازرگانی با کشورهای عضو بازار مشترک و استفاده از امکانات گسترده تری در چهارچوب بازار مشترک بیشتر از عیلاقه است . پاکستان نیز با وابستگی به کشورهای مشترک المنافع (کامن ولث) برای گسترش همکاریهای صنعتی و مبادلات بازرگانی در چارچوب (آ.ر.سی.دی) امکانات محدودی دارد . بطوریکه در همین کنفرانس از میرد زمینه همکاری های بازرگانی سه کشور عضو خاطر نشان گردید ، حجم بازرگانی میان سه کشور ایران ، پاکستان و ترکیه تا سال ۱۹۶۸ سالیانه از ۲ درصد مجموع بازرگانی خارجی سه کشور تجاوز نکرده است .

در سالهای بعد نیز حجم مبادلات بازرگانی میان سه کشور عضو در همین سطح بوده است . بعنوان مثال واردات ایران در سال ۱۹۶۲ از ترکیه یک میلیارد و ۱۱۳ میلیون ریال در مقابل ۱۹۳ میلیارد و ۶۵۱ میلیون ریال یعنی کمی بیش از نیم درصد مجموع واردات ایران در این سال بوده و صادرات آن به چند کشور آسیایی از جمله پاکستان ۹ میلیارد ریال از مجموع رقم صادراتی ۳۳ میلیارد ریال را تشکیل داده است (سالنامه آماری ۱۳۵۱ ، فصل بازرگانی خارجی) .

به همین علت وزیران اقتصاد و بازرگانی سه کشور در اجلاس ماه سپتامبر ۱۹۶۸ از کنفرانس بازرگانی و توسعه سازمان ملل متحد (اونکتاد) درخواست کردند ، بمنظور شناسایی کلیه موانع بازرگانی بین منطقه ای بررسیهای بعمل آورد و برای رفع این موانع توصیههایی ارائه دهد . اقتصاد سه کشور مورد بررسی یک کارشناس از اونکتاد " قرارگرفت و گزارشی تحت عنوان " توسعه بازرگانی بین کشورهای عضو آ.ر.سی.دی ، امکانات موانع و راههای احتمالی رفع این موانع " تهیه گردید . بر مبنای این گزارش سه وزیران مربوط در کشورهای عضو تاکید شد برای اجرای فوری اقداماتی که هدف فترکاستن از تعرفه گمرکی و رفع محدودیت های کمی و سایر موانع غیر تعرفه ایست برنامه ای تهیه کنند . در ژانویه سال ۱۹۶۹ وزیران اقتصاد و بازرگانی سه کشور عضو (آ.ر.سی.دی) در از میر ملاقات نمودند و تصمیم گرفتند جلسه ای از مقامات عالیرتبه و کارشناسان سه کشور تشکیل شود و موضوع را دقیقاً مورد بررسی قرار دهد و برای اجرای موثر رهنمود های کنفرانس عالی از میر پیشنهادات اساسی ارائه دهد . گروه کارشناسان از آن تاریخ تا تشکیل کنفرانس از میر در اردیبهشت سال جاری ، جلسات متعددی داشته و طرحها و پروتکل های بازرگانی متعدد و فهرست هایی از اجناسی را که باید میان کشورهای عضو مبادله شود فراهم کردند ولی ارزیابی فعالیت ۱۲ ساله این پیمان در کنفرانس از میر نشان داد که موانع عینی موجود در راه همکاریهای اقتصادی و فنی و مبادلات بازرگانی میان سه کشور عضو در چهارچوب پیمان (آ.ر.سی.دی) را با جلسات و پروتکل هان نمیتوان از میان برداشت .

هدف های واقعی (آ.ر.سی.دی) در ارتباط با سنتو

اگرچه کشورهای عضو (آ.ر.سی.دی) همواره تلاش داشته اند که این پیمان را عاری از هرگونه ارتباط با پیمان نظامی تجاوزکارستان و عهد فها و موریت آنرا محدود به همکاریهای اقتصادی و فنی و مبادلات بازرگانی در منطقه سه کشور عضو نامود کنند ، اما خود این واقعیت که اعضای سه گانه آن در عین حال عضو پیمان نظامی سنتو هستند و نیز فعالیت هائی که طی دوران ۱۴ ساله موجودیت این

پیمان میان سه کشور انجام گرفته (گسترش خطوط مواصلاتی ، راههای شوسه و خط آهن میان سه کشور عضو که جنبه استراتژیکی دارد) نشان میدهد که (آ.ر.سی .دی) در واقع بخشی از سنتو و ماورا انجام وظایف این پیمان نظامی در زمینه های معین اقتصادی در منطقه است . هدف این پیمان از همان آغاز در سمت تقویت پیمان نظامی سنتو و ایفای پاره ای از وظایف استراتژیکی سنتو زیر عنوان همکاری و عمران منطقه ای بود . در کنفرانس اخیر کشورهای عضو (آ.ر.سی .دی) در زمییر این مطلب بیشتر آشکار گردید . خلعتبری وزیر امور خارجه ایران طی مصاحبه مطبوعاتی که پس از پایان کنفرانس از میرتشکیل گردید در پاسخ یکی از خبرنگاران که پرسیده بود ممکن است همکاری های نظامی نیز در چهارچوب (آ.ر.سی .دی) داخل شود ، گفت : " آ.ر.سی .دی یک پیمان همکاری اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی است و شکی نیست که کشورهای عضو علاقه دارند در همه رشته ها به همکاری لازم به پردازند " . در مورد همکاری در زمینه صنایع نظامی وزیر امور خارجه ایران اظهار داشت : " در مورد صنایع بطور کلی تبادل نظر شده است و مسلماً صنایع نظامی هم جایگه صنایع جوان ما اجازت میدهد با هم همگام خواهند شد " . خبرنگار دیگری پرسید ، آقای بوتونخست وزیر پاکستان در مورد ایجاد سازمانی در قالب آ.ر.سی .دی . صحبت کرده اند که بیشتر جنبه نظامی ، اقتصادی ، سیاسی واید ثلوز یکی داشته باشد ، آیا در مورد اینکه (آ.ر.سی .دی) در آینده بیشتر جنبه نظامی داشته باشد مذاکراتی صورت گرفت ؟ خلعتبری پاسخ داد : " بدون شك سه کشور در بسیاری از زمینه ها میتوانند همکاری داشته باشند " (اطلاعات - ۴ اردیبهشت ۱۳۵۵) .

بدین ترتیب ارتباط (آ.ر.سی .دی) با پیمان نظامی تجاوزکار سنتو که به ابتکار امریالیسم امریکا و انگلستان ایجاد گردیده بخوبی آشکار میگردد و نیازی به اثبات آن نیست . تشکیل دهندگان پیمان نظامی سنتو که خود از مبتکرین ایجاد (آ.ر.سی .دی) میباشد این هدف را تعقیب میکنند که آن کشورهایی از منطقه راکه نتوانسته اند به پیمان نظامی سنتو جلب کنند از طریق (آ.ر.سی .دی) که ظاهرآ راسته پیمان همکاری و عمران منطقه ای دارد به دام گروه بند یهای نظامی خود بکشانند . رژیم دیکتاتوری ضد ملی محمد رضا شاه و نوکران درباریش در این زمینه هم گوی سبقت را در میان خدمتگزاران به اربابان امریالیستی خود بوده و همانطور که در راه ایجاد گروه بند یهای نظامی جدید تلاش میوزند برای جلب کشورهای جدیدی از منطقه به پیمان (آ.ر.سی .دی) نیز پیش از همه بازار گرمی میکنند . هوید نخست وزیر ایران طی مصاحبه راد یوتلویزیونی خود در دلهی به تبلیغ پیشنهادهای محمد رضا شاه برای گسترش دامنه (آ.ر.سی .دی) به دیگر کشورهای همجنس ایجاد یک بازار مشترک از کشورهای منطقه اقیانوس هند پرداخت . اما کشورهای منطقه اقیانوس هند بخوبی میدانند که رژیمهایی مانند رژیم محمد رضا شاه و حامیان امریالیستی آنها از هر پیشنهاد و اقدامی که هر چند در ظاهر آراست باشد نیت ارتجاعی و تجاوزی دارند . عضویت ترکیه از یکسو در پیمان تجاوزکار ناتو و از سوی دیگر عضویت آن در سنتو و نیز عضویت پاکستان در سنتو که در ضمن عضو پیمان منحله ساتو بود ، حلقه های واسطه آشکاری هستند که پیمانهای تجاوزکار نظامی امریالیستی را به یکدیگر پیوند میدهند . (آ.ر.سی .دی) که به ابتکار محافل امریالیستی با شرکت سمعوی پیمان های تجاوزکار ناتو ، سنتو و پیمانهای نظامی دو جانبه با ایالات متحده امریکا تشکیل گردید ، حلقه نامرئی دیگری است برای جلب کشورهای غیر متعهد منطقه از این طریق به گروه بند یهای نظامی سیاسی و اقتصادی امریالیستی .

مزدوران « ساواک »

در اتریش

روزنامه اتریشی "کوریر" در شماره ۲۷ آوریل ۱۹۷۶ خود طی نوشته ای پرد ۵ زروی فعالیت های سازمان جهنمی ساواک در کشورهای اروپای غربی و از جمله در اتریش، علیه ایرانیان مقیم خارج بر میآورد. ما در اینجا ترجمه این نوشته افشاگر را با اندکی تلخیص با اطلاع خوانندگان عزیز میزنماییم.

محل ملاقات با دکترا کامل انتخاب شده بود. در روز ۹ آوریل، ساعت هفت بعد از ظهر جلوی سینمای "چشم خدا" در خیابان "نوس دورفر" در وین. در سفر ایرانی که در اتریش فعالیت میکنند، با هم ملاقات کردند. یکی از آنها دانشجوی ۲۸ ساله دانشکده خبرنگاری، محمد صادق شجاعی بود و وی از طرف دانشجویان بنام ناصر ربیع زاده معرفی شده است. نام ربیع زاده را در فهرست دیپلمات هائی که در وین به ثبت رسیده میتوان دید. این نام بعنوان دبیر سوم سفارت ایران در وین به ثبت رسیده است.

این ملاقات شبانه در جلوی سینمای "چشم خدا" در روز ۹ آوریل بدون مزاحمت انجام نشد. بمحض اینکه ربیع زاده به شجاعی نزدیک شد، بایک دستگاه عکاسی از آنها عکس برداشته شد و این عمل سبب گردید تا ربیع زاده با عجله به اتومبیل BMW (بانمره دیپلماتیک WD 32027) خود سوار شود و از آن محل دور گردد. روز بعد دیگر او در منزل شخصی خود در خیابان تریانوم ۵ در وین دید نمشد.

بدین طریق جریانی که در ۲۰ ژوئن سال ۱۹۷۵ در ایران آغاز شده بود به پایان موقت خود رسید و این جریانی بود که با فعالیت ماموران ساواک (سازمان امنیت و اطلاعات کشور) علیه ایرانیان مقیم اتریش پیوند داشت و ماموران اتریشی کاملاً چشمان خود را مقابل این فعالیت بسته بودند. شجاعی دانشجوی ایرانی که از چهار سال پیش در اتریش به تحصیل مشغول است، در روز ۲۰ ژوئن سال گذشته با ایران بر میگردد تا از خانواده خود دیدار کند. او جریان ورود خود را به ایران در اطلاعی که به "کوریر" داده است اینطور حکایت میکند:

"همینکه بمن رسیدم ماموران گذرنامه مرا گرفتند. وقتی من علت آنرا سؤال کردم گفتند که بما دستور داده شده است و شما نمیتوانید در تهران آنرا از اداره گذرنامه پس بگیرید."

چهل و پنج روز بعد از شجاعی میخواهند تا خود را به مرکز ساواک در تهران معرفی کند. او آنجا میروید و مورد بازجویی قرار میگیرد. و سپس از او میخواهند که در اتریش با ساواک همکاری کند. او رد میکند. بعد با وی یک هفته وقت میدهند که در این باره فکر کند و پس از یک هفته باز آنجا برود.

شجاعی میگوید: "من دوباره به ساواک رفتم و بدون اینکه کسی از خانواده من اطلاع حاصل کند مرا با چشمان بسته به زندان اوین که برای زندانیان سیاسی است، بردند. در آنجا مرا به یک سلول انفرادی کثیف انداختند، که پس از ۱۳ روز در میان کثافت و شپش گذراندم و تا ۳ سپتامبر ۱۹۷۵ در آنجا بودم. در این مدت سخت ترین شیوه ها را در برابر من اعمال کردند، تا اینکه مرا به همکاری با ساواک مجبور کردند. مثلاً بمن گفتند که، ما در من سخته قلبی کرده و در بیمارستان است. که از اصل دروغ بود. بدین طریق میخواهند بمن فشار وارد آورند. ولی آنها تنها به این فشارها اکتفا نمیکنند: "بالاخره بمن پیشنهاد کردند که از دکتری و کاریکی را انتخاب کنم: یا باقیمانده مدت تحصیل در اتریش را با ساواک همکاری کنم و یا ۱۰ سال در زندان بمانم. پس از اینکه مدت درازی فکر کردم،

موافقت کرد م که با ساواک همکاری کنم " .

پس از آن به شجاعی توضیح داد همیشه که این همکاری بجهت نحوی باید انجام گیرد . او باید مواظب باشد که دانشجویان ایرانی دروین کجا بایکدیگر ملاقات میکنند ، درباره چه مسائلی صحبت میکنند و چگونه فکر میکنند . و این اطلاعات را باید در اختیار یکی از ماموران ساواک دروین بگذارد . شجاعی در اول اکتبر سال گذشته بهوین مراجعت میکند . بعد از ۱۰ روز مامور ساواک نیز ظاهر میشود و نام مستعاری را که در تهران معین شده بود ، با او میگوید و از او میخواهد که در گورستان مرکزی با او ملاقات کند . و وارد یگر آنها بایکدیگر ملاقات میکنند و در ملاقات چهارم بود که در مقابل سینمای " چشم خدا " از آنها عکس برداشته میشود .

شجاعی میگوید : مامور ساواک هر بار با تو میبلی که شماره دیپلماتیک داشت ظاهر میشد و " هر بار که ملاقات میکردیم ، مرا تهدید میکرد که اگر همکاری با او سر باز نم ، او مراتب را به تهران اطلاع خواهد داد ، امری که باعث میشد در موقع رفتن مجد د من به تهران در باره دستگیر شوم . او حتی مرا تهدید میکرد که : بالاخره خانواده تو در تهران است " .

مردی که این تهدید ها را میکرد ، بالاخره آدرس خود در رانیز به شجاعی داد : اطاق ۳۲ در سفارت ایران در خیابان شوارتسن برگ پلاتس (Schwarzenbergplatz) شهر وین . او هم چنین شماره تلفن مستقیم خود را (۷۳۴۶۱۰) در اختیار شجاعی گذاشت .

این آدرس و شماره تلفن در بیروسوم سفارت ایران ، ناصر ربیع زاده بود . روزنامه " کوریور " چند بار به این شماره تلفن کرد و هر بار کسی بایک " هالو " ی ساده جواب میداد و در برابر این سؤال که با ناصر ربیع زاده میخواهیم صحبت کنیم میگفت که با او نمیتوان صحبت کرد و هیچ معلوم نیست که چه وقت میتوان با او صحبت کرد . سفیر ایران نیز در جواب این سؤال میگفت که او در این باره چیزی ندارد بگوید و بعلاوه دروین ماموران ساواک وجود ندارند .

در حال حاضر در ایران ۵۰۰۰۰ زندانی سیاسی وجود دارند . محکومیت برگ بعلمت داشتن عقاید سیاسی کار روزانه است

عملیات تفضیعی ساواک در خارجه علیه دانشجویانیکه مطلوب آن نیستند بسیار اتفاق افتاده است . این تفضیقات از جلوگیری از ارسال پول از تهران بهوین گرفته به عدم تمدید گذرنامه آنها ختم میشود . این قبیل اقدامات ساواک علیه ایرانیان مقیموین (در حال حاضر ۸۰۰ دانشجوی ایرانی دروین مشغول تحصیل اند) تا بحال شهرت زیادی داشت ، ولی ماموران اتریشی باین امر توجهی نمیکردند . مثلا در ژانویه ۱۹۶۹ گروههای ضربتی مجهز با چماق و میله های آهن دروین علیه دانشجویان ایرانی که علیه دیدار شاه به نمایش پرداختند حمله کردند .

در آن موقع هم حدس زد همیشه که ماموران ساواک در این کار دست دارند . پلیس علیه این اقدامات گامی برنداشت و کمی پس از آن وزیر داخله پیشین اعلام کرد : " در اتریش ماموران ساواک وجود ندارند " .

در سایر کشورهای اروپای غربی بنظر میرسد که درباره این مسئله جدی تر عمل میکنند . چنانکه روز پنجشنبه هفته قبل ماموران سوئیس اعلام کردند که از این بعد فعالیت ماموران ساواک علیه دانشجویان و کارگران ایرانی را در سوئیس مورد پیگرد جدی قرار خواهند داد .

در این مقاله که از مطبوعات خارجی ترجمه و تلخیص شده، بررسی و تحلیل علمی از بحران اقتصادی کنونی در جهان سرمایه داری و ویژگیهای آن بعمل میآید و متضمن نکات جالبی است که میتواند برای خوانندگان "دنیسا" مفید باشد.

بحران اقتصادی سرمایه داری در دهه هفتاد

اکثر کشورهای سرمایه داری در سال ۱۹۷۵-۱۹۷۴ دچار زرفترین بحران اقتصادی در دوران پس از جنگ شدند. بحران تقریباً بطور ناگهانی مقیاس جهانی بخود گرفت و برای اولین بار پس از جنگ در آن واحد در همه کشورهای عمده سرمایه داری نمایان گشت. همزمان با این بحران، آن دسته از کشورهای در حال رشد نیز که نفت و مواد خام دیگر در اختیار دارند از نظر مالی و اقتصادی در وضع دشواری قرار گرفتند.

از اواسط سال ۱۹۷۴ تا اواسط سال ۱۹۷۵ محصول ناخالص ملی کشورهای پیشرفته سرمایه داری ۴۳ درصد (به قیمت ثابت) کاهش یافت. در مقایسه با بالاترین شاخص ماقبل بحران این کاهش در ایالات متحده آمریکا ۸ درصد، در ژاپن ۴ درصد، در جمهوری فدرال آلمان ۳۳ درصد و در انگلستان ۳۶ درصد بود.

وضع بویژه در رشته صنایع و خیم تری بود. در نتیجه بحران اضافه تولید در سال ۱۹۷۴ در چهار کشور از بزرگترین کشورهای سرمایه داری در نیمه اول سال ۱۹۷۵ عملاً در تمام کشورهای پیشرفته سرمایه داری شاخصهای تولید صنعتی کاهش یافت. میزان کاهش در بخش صنایع در مقایسه با وضع پیش از بحران، در آخر سه ماهه دوم سال ۱۹۷۵ در ایالات متحده آمریکا ۱۴ درصد، در ژاپن ۲۰ درصد، در جمهوری فدرال آلمان ۲۲ درصد، در انگلستان ۱۴ درصد، در فرانسه ۱۳ درصد و در ایتالیا ۱۴ درصد بود.

در نتیجه کاهش تولید صنعتی مقدار هنگفتی از ظرفیت تولیدی موسسات بدون استفاده ماند. مثلاً در مارس ۱۹۷۵ موسسات آمریکائی توانستند فقط از ۶۵ درصد ظرفیت تولیدی خود استفاده کنند (در سه ماهه اول سال ۱۹۷۴ این رقم به ۸۳ درصد بالغ میشد). برای نشان دادن اضافه تولید کالا کافی است گفته شود که در ماه مارس سال ۱۹۷۵ ذخایر کالائی از ۶۹ درصد ارزش فروش کالا هاتجاوز میگرد. و این بدترین و نامناسبترین تناسب در دوران پس از جنگ است. اما بحران اضافه تولید نه فقط معنی عدم استفاده کامل از ظرفیت تولیدی است، بلکه بمعنی تبدیل نیروی کار به نیروی زائد کار نیز هست. تعداد بیکاران رسمی از ۶۶ میلیون نفر در سال ۱۹۶۵ به ۱۵۰ میلیون نفر در سپتامبر ۱۹۷۵ افزایش یافت. از آنجمله در ایالات متحده آمریکا از ۳۴ میلیون نفر به ۷۸ میلیون، در اروپای غربی از ۲۵ میلیون نفر به ۳۳ میلیون و در ژاپن از ۳۹۰ هزار نفر به ۸۷۰ هزار نفر رسید. علاوه بر این در این کشورها ۶ میلیون نفر فقط چند روز رفته کار میکنند. در دوران پس از جنگ این بزرگترین رقم بیکاری است. خصلت و ویژگی تازه

این بیکاری در اینست که بیکاری شامل کارگران ماهرو متخصص نیز میشود . با این وجود افزایش رو بلیه بیکاری قبل از همه نمایندگان اقلیت های ملی ، کارگران خارجی ، جوانان و سالخوردهگان آسیب می بینند . بعنوان نمونه : در ماه مه سال ۱۹۷۵ میزان متوسط بیکاری در ایالات متحده امریکا به ۹٫۲ درصد بالغ میشد ، اما این درصد بیکاری در میان سکنه سیاه پوست به ۱۴٫۷ درصد در میان جوانان سیاه به ۴ درصد رسید .

سیر صعودی قیمت ها و وضع توده های زحمتکش را با زهم بیشتر دشوار میسازد . از ماه آوریل سال ۱۹۷۴ تا آوریل سال ۱۹۷۵ تقریباً تمام کشورهای عمده سرمایه داری هزینه زندگی بیش از ۱۰ درصد افزایش یافت (در انگلستان و ایتالیا بیش از ۲۰ درصد) . افزایش بهای مواد خوراکی از اینهم بیشتر بود . با این گرانی هزینه زندگی ، آنهم بایک چنین آهنگی کاملاً روشن است که چرا علیرغم افزایش قابل ملاحظه دستمزدهای رسمی ، درآمد های واقعی زحمتکشان یا کاهش یافت (در ایالات متحده امریکا و انگلستان) و یا در حال رکود باقی ماند (در جمهوری فدرال آلمان ، ایتالیا و ژاپن) .

بحران پدیده های دیگری نیز با خود همراه دارد . نرخ سهام از ایزانیز سال ۱۹۷۳ رو به تنزل گذاشت . چنین سیر نزولی تاکنون فقط در سالهای ۱۹۳۳-۱۹۲۹ مشاهده شده بود . بنگاه ها و موسسات یکی پس از دیگری ورشکست میشوند .

بحران ادواری اضافه تولید کنونی پیر از توسعه و گسترش ادواری سرمایه گذاریم ادواری دهه ۶۰ بوقوع پیوست . در دهه ۶۰ سرمایه داری انحصاری - دولتی کوشید تا از طریق بکار گرفتن شیوه های معینی ، تولید را در سطح بالا نگاهدارد . برای اینکار از سفارشهای بزرگ دولتی ، ایجاد رشته های جدید بر بنیان انقلاب علمی و فنی و ایجاد تحریک مصنوعی در بازار مصرف و بالا بودن سطح تقاضا بهره گرفت و در همین حال مدت استهلاك سرمایه ثابت را کاهش داد ، یعنی امکان فراهم آوردن سرمایه داران هر ساله بخش بزرگی از سود خود را بحساب استهلاك که از پرداخت مالیات نیز معاف است بگذارند .

مجموعه این اقدامات باعث رشد معینی شد ولی در عین حال تورم و ناموزونی شدیدی نیز در اقتصاد ایجاد کرد . و همان عواملی که در کوتاه مدت موجب تسریع رشد اقتصاد بسود تحکیم مواضع انحصارات شده بود ، سرانجام وضع بحرانی کنونی را پدید آورد .

پیش از بحران کنونی ما شاهد بحران های کوچک و کوتاه مدت بودیم . در پنجساله اخیر این دو مین بحران است . ولی بحران اول (۷۰-۱۹۶۹) با ورودی فقط امریکا ، ایتالیا و سوئد را در برگرفت . رونق و رشدی که از ۱۹۷۲ تا آخر سال ۱۹۷۳ ادامه یافت جنبه زود گذر داشت و تضاد های ژرف با تولید سرمایه داری را ، که به بحران کنونی منتهی شده است به میزان قابل ملاحظه ای ژرفتر از یک بحران " عادی " و " معمولی " آشکار ساخت . در این بحران سیستم ارزی سرمایه داری نیز در چاراختلال کامل شد . بحران انرژی مواد خام و فرآورده های کشاورزی نیز با اهرگشت و روبه تشدید گذاشت . این عوامل منجر به ترقی بهای نفت ، مواد خام و فرآورده های کشاورزی و تقویت و تشدید موج تورم شد .

تجزیه و تحلیل نشان میدهد که بحران کنونی دارای یک سلسله ویژگیهای مهمی است که آنرا از بحران های قبلی در دوران پیر از جنگ ، حتی از مهمترین آن که بحران سال ۱۹۵۸-۱۹۵۷ میباشد متمایز میسازد (در رابطه با این موضوع باید خاطر نشان نمود که بحران ها همگون و یکنواخت نیستند ، با اینکه پایه و اساس مشترک بحران ها عبارتند از تضاد های عمده سرمایه داری ، ولی اشکال و علل مشخص

بحران ها میتوانند گوناگون باشند) . مشخصات بحران کنونی چنین است : اولاً ، اساس بحران کنونی ، گرچه سرانجام همان بحران ادواری اضافه تولید است ، اما این بار یکی مسیر دیگری دارد و بحران انرژی و مواد خام بحران محصولات کشاورزی نیز آن اضافه میشود . ثانیاً ، بحران به عرصه های پولی و اعتباری نیز کشیده شده ، تورم خصلت مزمن بخود گرفته است . ثالثاً ، این بحران با بحران ارزی درآمیخته است . رابعاً ، امروزه دوره های اقتصادی در کشورهای مختلف سرمایه داری تقریباً همزمان شده و در آن واحد ظاهر میگردد .

در شرایط سرمایه داری بحرانهای ساختاری (استروکتور) که معلول وجود ناموزونی ها در رشد و تکامل اقتصاد میباشد اجتناب ناپذیرند . چنین بحرانهایی میتوانند هم معنی اضافه تولید و هم معنی کمبود تولید باشند . ولی تاکنون بحرانهای ناشی از کمبود و نارسائی تولید بی آمد محصول بد ، جنگ ها و سوانح طبیعی بودند . در تاریخ سرمایه داری اینگونه بحرانهای کمبود هرگز رشته های عمده تولید مانند انرژی ، رشته های استخراجی و کشاورزی را فرامیگرفتند .

با نیرومند شدن انحصارات و تقویت و تشدید نقش ارشاد دولتی — انحصاری پس از جنگ تاثیر متقابل میان تورم و مراحل رشد ادواری تغییر نمود . در گذشته خصوصیت ادواری اقتصاد همیشه چنین بود که در مرحله اوج و رونق قیمت ها ترقی میکرد ولی با فرا رسیدن بحران کاهش می یافت . اما همگام و موازی با تقویت انحصارات و افزایش وزن و اهمیت آنها این امکان پیدا شد که قیمتها در یک سطح و میزان نگهداشته شوند و حتی افزایش یابند . به این ترتیب حالا حتی در زمان بحران هم قیمتها ترقی میکند .

اکنون انحصارات حتی در مواقع بحران نمیتوانند مانع از کاهش ارزش سرمایه های خویش بشوند و سود های حاصله را افزایش دهند . با اینکه کنسرن ها عموماً با استفاده از دستاورد های انقلاب علمی و فنی ، با از یاد حجم تولید ، با تقلیل هزینه های تولید و همچنین با افزایش قیمتها با این هدف میسرند ، ولی باید در نظر داشت که کاهش هزینه ها از طریق تقلیل دستمز و واقعی هرچه بیشتر دشوار میگردد ، زیرا که طبقه کارگر را بر این چنین عملی بطور متشکل مقاومت میکند . درست بهمین جهت امروزه ، سرمایه داران به تنظیم حجم تولید و قیمت ها توجه خاصی مبذول میدارند .

افزایش دائمی قیمت ها اکنون بصورت یک پدیده عمومی درآمد و خصلت تصادفی و اتفاقی بودن خود را از دست داده است . اما همراه با تشدید تورم تاثیر منفی آن نیز بر روی اقتصاد سرمایه داری بطور بارزتر نمایان میگردد : این تورم برآورد ها و محاسبات اقتصاد را بر هم میزند ، میزان درآمد ها و هزینه ها را نادرست منعکس میسازد و قیمت گذاری و نقش تنظیم کننده عرض و تقاضا را مختل میکند . و بالاخره همین درآمیختگی میان بحران و تورم به نقش ارشاد دولتی — انحصاری اقتصاد ضربه وارد میآورد .

صفت مشخصه مرحله کنونی بحران ارزی در این است که این بحران با بحران انرژی سخت بهم درآمیخته است . بحران انرژی به افزایش سریع کسری در موازنه پرداخت ها کمک نمود . در سال ۱۹۷۴ کسری در موازنه پرداخت های کشورهای وارد کننده نفت به ۶۰ میلیارد دلار بالغ شد که از آن سهم کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (O.E.C.D.) ۳۹ میلیارد دلار سهم کشورهای در حال رشد ۲۱ میلیارد دلار بود .

بحران عمومی در موجودی های نقد بطور عمده در بازار ارزهای اروپائی ظاهر گشت . این کشورها و امپای کوتاه مدت گرفتند تا وامهای بلند مدت خود را بپردازند . بحران نقدینه های سیال باعث ورشکستگی یک سلسله از بانکهای بزرگ در جمهوری فدرال آلمان ، سوئیس ، ایالات متحده امریکا و انگلستان گردید . و خامت بازار ارزی فقط به افزایش تعداد ورشکسته ها و کاهش نقدینگی منتهی نشد .

پس از آنکه از اعتماد و اطمینان به بانک‌های کوچک و متوسط کاسته شد، تراکم و تمرکز سرمایه بانکی تشدید و تقویت گردید.

مقیاس و ویژگی بحران کنونی را ما می‌توانیم فقط در ارتباط متقابل تمامی سیستم جهانی اقتصاد سرمایه داری درک کنیم. در دوران پرازنجگ رشد و بسط مناسبات اقتصاد خارجی تأثیر متعادل کننده‌ای برای کشورهای سرمایه داری داشت. زیرا که گسترش و توسعه سریع بازارهای خارجی امکان میداد که اقتصاد داخلی بسرعت بسط و گسترش یابد. بعنوان مثال در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ پیشرفتن گسترش تجارت خارجی سریعتر از رشد تولید صنعتی انجام میگرفت. گذشته از این بحران‌هایی که در کشورهای جداگانه پدید می‌آمد از مجاری مناسبات خارجی به کشورهای که دارای موقعیت مطلوب بودند انتقال مییافت. با اینگونه "تقسیم شدن" مشکلات، بحران برای تمام سیستم سرمایه داری تا این حد در آورنیود. لیکن در اوایل سالهای ۷۰ در آمیختگی سرمایه‌ها، کالاها خدمات و غیره بین کشورها، چنان مقیاس وسیعی بخود گرفت که باعث پدید آمدن تغییرات کیفی در این زمینه گردید. کشورهای سرمایه داری برای آنکه خود را از تاثیر "فزاینده" پدیده‌های بحرانی در امان نگه دارند از سال ۱۹۷۴ به کاهش متقابل واردات متوسل شدند. دلیل مهم ژرفای بحران کنونی اینست که از واردات کل کشورهای پیشرفته سرمایه داری بشد تکاسته شد: در ششماه اول سال ۱۹۷۵ این واردات ۱۰ درصد کمتر از دوره مشابه سال ۱۹۷۴ بود. و از آنجائیکه انحصارات امریکا شدیدترین فشارها را به بازارهای ملی کشورهای اروپای غربی، کانادا و ژاپن وارد می‌آوردند، این کشورها تصمیم گرفتند واردات خود را قبل از همه از ایالات متحده امریکا محدود کنند.

بنابراین در روابط متقابل بین کشورهای سرمایه داری گرایشهای حمایت‌گرمکی از تولید داخلی پیوسته تشدید میگردد. کارحتی به "جنگ‌های کوچک تجاری" کشید میشود. بعنوان نمونه: برای فروش شراب میان فرانسه و ایتالیا بر خوردی جدی روی داد. مناسبات امریکا و ژاپن نیز به خاطر تدابیر متخذ از طرف دولت امریکا در مورد محدود کردن واردات کالاهای ژاپن تیره شد. روند‌های هم‌پیوندی (انتگراسیون) در بازار مشترک موقتاً متوقف ماند.

حوادث اقتصادی که زمان بحران اتفاق افتاد صحت نظر کمونیست‌ها را که از همان آغاز امکانات سرمایه داری انحصاری - دولتی را برای ارشاد اقتصاد محدود و غیر کافی میدانستند، ثابت کرد. در سالهای ۶۰ جامعه‌شناسان و اقتصاددانان بورژوازی بر اساس الگوهای کینزد مقابل ما منظره خوش‌فرجامی را تصویر میکردند. دولت‌ها کوشش میکردند تا تضاد‌های بازتولید سرمایه داری را قبل از همه با وسایل مالی و اعتباری حل و فصل کنند. آنان بر این عقیده بودند که در "عوض" تکامل و پیشرفت اقتصادی و افزایش اشتغال میتوان مخاطرات ناشی از تشدید تورم را نیز متحمل شد، اما زندگی نشان داد که تورم نه قادر است تضادها را حل کند و نه میتواند این تضادها را متوجه صرفه ورشته کم‌خرد دیگری بنماید.

سیستم دولتی - انحصاری ارشاد اقتصاد تا درجه زیادی شکست خورد و اینک بخش بزرگی از سیستم‌داران و اقتصاددانان بورژوازی از بحران ژرف‌تئوری ارشاد سخن میگویند. وضع سرمایه داری انحصاری بویژه از این نظر دشوار است که تمام وسایلی که مشوق و محرک رشد اقتصاد محسوب میباشند در عین حال وسیله‌ای برای دامن زدن به بحران گردید.

بحران روحیه پیکارجویانه طبقه کارگر را تقویت کرد. بعنوان نمونه در ایالات متحده امریکا شماره اعتصابات از ۵۳۵۳ در سال ۱۹۷۳ به ۵۹۰۰ در سال ۱۹۷۴ افزایش یافت و تعداد شرکت کنندگان از ۲۲ میلیون نفر به ۲۷ میلیون نفر رسید. سرمایه داری در نتیجه بحران‌های اقتصادی (دنباله در صفحه ۶۳)

ایالات متحده آمریکا

کشوری، که همه افراد آن تحت پیگردند

(درباره فعالیت تبهکارانه سازمانهای جاسوسی ایالات متحده آمریکا)

" کمیسیون ویژه سنای آمریکا " برهبری سناتور چرچ ، که تحت فشار افکار عمومی کشور برای رسیدگی به فعالیتهای سازمانهای جاسوسی ایالات متحده تشکیل گردیده ، مدت پانزده ماه است که برسدگی در این زمینه میبرد از . این کمیسیون گزارشهای مبسوطی تنظیم کرد که تاکنون سه جلد آنها انتشار یافته است .

در جلد سوم گزارشهای کمیسیون ذکر شده است که نقض صریح حقوق مدنی افراد جامعه نقض موازین قانون اساسی کشور و پایداری کردن ابتدائی ترین موازین اخلاقی برای سازمانهای جاسوسی و دیگر موسسات دولتی آمریکا به امری کاملاً عادی تبدیل شده است .

سازمان " سیا " سازمان دیگر پلیسی - جاسوسی آمریکا موسوم به " ف. بی . آی " و سازمان موسوم به " سرویس امنیت ملی " و " سازمان اطلاعات ارتش " و " اداره فدرال مالیاتها " سالهای متعاری است که مکالمات خصوصی تلفنی را استراق سمع میکنند ، نامه های خصوصی افراد را سانسور میکنند و برای کسب اطلاع و خبرچینی عمال مزدوری را بخد مت میگیرند . این سازمانها با وسایل گوناگون تلاش میکنند شخصیتهای اجتماعی نامطلوب برای دولت را آلوده و بی حیثیت سازند .

تنهار " ف. بی . آی " ۵۰۰ هزار پیرونده برای افراد مختلف کشور ساخته شده است . این سازمان طی سالهای ۱۹۳۵-۱۹۲۳ بریاست هوور معروف بیش از ۲۵۰ هزار نامه خصوصی را سانسور کرده ، " سرویس امنیت ملی " با ارتباط مخفی که با شرکتها ی خصوصی تلگراف برقرار ساخته در سال ۱۹۲۴-۱۹۳۵ میلیونها تلگرام خصوصی اهالی راضی کرده است . در گزارش مجلس سنا تایید شده است که رئیس جمهور و دولت آمریکا طی سالهای متعاری بمنظور مداخله در امور داخلی بسیاری از کشورهای خارجی در تحریکات و اقدامات محرمانه مستقیماً شرکت داشته اند . نمونه بارز این مداخلات در سالهای اخیر تحریکات و اقدامات خرابکارانه دولت آمریکا در آنگولا است .

در گزارش خاطر نشان شده است که از سال ۱۹۶۱ تاکنون دولت آمریکا ۹۰۰ اقدام تحریک آمیز بزرگ و هزاران توطئه و اقدام خرابکارانه علیه کشورهای خارجی انجام داده است . سرنگونی دولت قانونی آلمینده ، قتل فرماندهی نیروهای مسلح شیلی ، ژنرال شنیدر ، کمک مالی به احزاب بورژوازی ایتالیا و دیگر کشورهای غربی برای جلوگیری از تثبیت مواضع نیروهای چپ نمونه هائی از این اقدامات است . در گزارش گفته شده است که سازمانهای جاسوسی آمریکا برای نابودی شخصیت های دولتی و سیاسی کشورهای خارجی توطئه چینی میکردند (از جمله علیه پاتریس لومومبا ، سالوادور آلینده و فیدل کاسترو ، دبیر اول حزب کمونیست ونخست وزیر کوبا) .

در گزارش تایید شده است که سازمانهای جاسوسی آمریکا نفوذ خود را در رنگاهای علمی و آموزشی سازمانهای اجتماعی کشور بسط داده و افراد زیادی از کارکنان این موسسات را به همکاری واداشته اند . انجمن ها ، اتحادیه ها و سازمانها با اعتبارات مالی سازمانهای جاسوسی تشکیل گردیده که هدف آنها

خرابکاری در سازمانهای بین المللی دانشجویی ، اتحادیه ها و مجامع علمی و فرهنگی بوده است .
 در گزارش کمیسیون ویژه سنا گفته میشود علاوه بر " مغزشویی " بسود امپریالیسم ، جنایت آمیزترین
 فعالیت این سازمانها آزمایشهای استکه برای یافتن طرق تاثیر د رشویه رفتار انسانها با استفا^ی
 از مواد مخدر انجام گردیده که اغلب نتایج فاجعه آمیزی داشته است . بسیاری از افراد که مورد چنین
 آزمایشهایی قرار گرفته اند معلول و یا به بیماریهای مختلف دچار گشته اند .
 اعتبارات مالی این اقدامات تبه کارانه سازمانهای جاسوسی از بودجه دولتی ایالات متحده
 تامین میشود که سالیانه به بیش از ۱۰ میلیارد دلار بالغ میشود .
 مردم ایران سازمان دوزخی " سیا " را که باعث سقوط دولت قانونی مصدق شده و رژیم دیکتاتور
 کنونی وزائد هشوم آن سازمان امنیت (ساواک) را بر تخت قدرت نشاند ، خوب میشناسند و از آن عمیقا
 نفرت دارند و مبارزه جهانی خلقها علیه امپریالیسم آمریکا و سازمانهای جنهنی اش همگامند .



کاریکاتور از روزنامه امریکائی " انترنشنل هرالد تریبون " . در روی لوحه چنین میخوانیم :

" به سازمانهای " ف. بی. آی " و " سیا " پیوندید تا مافوق قانون قرار گیرید ! "

دستچینی از نامه های ایران

درج این نامه ها بمعنای ارتباط سازمانی
نویسندگان آنها با حزب توده ایران نیست

۱- در دشت مغان چه میگردد؟

شرکت سهامی زراعی که صاحبان آن فئودالهای پیش از انقلاب "وسرمایه داران امروزی هستند و در رأس آن شاهپورغلامرضا قرار دارد، اولین بار تجار و زخود را بر زمین د هقانان و شاهسونها از همین دشت شروع کرده است و چندین سال است که ادامه دارد و حالا دیگر این ظلم و جنایت خونخواران رژیم دامنگیر همه د هقانان ایران شده است. هر جا چراگاه بزرگ و زمین حاصلخیزی به چنگ آورند به زور از دست صاحبان نشان گرفته و به دورش سیم خاردار میکشند و یک پاسگاه میزاند امری برای جلوگیری از شورش صاحبان زمین در نزد بیکترین ده قرار میدهند. این راهمه میدانند که دشت مغان قبلاً به ۳۲ طایفه شاهسون که به کار دامداری و کشاورزی در آنجا می پرداختند تعلق داشت. بعد از این واقعه یعنی تاسیس شرکت سهامی زراعی بود که زمین آنها را از دستشان گرفتند. همه ساله ده زیاده از شاهسون ها فقیرتر شد و او زندگی ایلی خود دست کشیده و به سوی دهات و شهرها هجوم میآورد و به کارگران بیگانه د هقانان بی زمین می پیوندند. بخصوص در زمستان سال ۱۳۵۳ تقریباً ۴۰٪ از آنها گوسفندان شان را از دست داده و در بد و داغان شدند و حال دیگر بیشتر از ۱٪ شاهسون باقی نمانده اند. بنا به گفته یکی از آنها با وجود شرکت زراعی شاهسونها نمیتوانند دیگر با دامداری و کشاورزی زندگی کنند. این آدمهای ساده دل به حرف دروغ رژیم ستکار، رژیمی که برای محو کردن آنها و سایر زحمتکشان از هیچگونه جنایت و حیل و بهشیرمانه خودداری نمیکند گوش داده و در سال ۱۳۵۳ بیشتر از سالهای قبل زبان دیندند. در فصل پاییز ۱۳۵۳ از راه یوا اعلام کردند که امسال در زمستان دولت به دامداران دشت مغان جو و یونجه خواهد فروخت بنابراین دامداران هیچگونه نارضاحتی در این باره ندارند. به این امید نه تنها شاهسونها بلکه عده زیادی از دهات دوردست نیز گوسفندان خود را برای گذراندن زمستان به دشت مغان آوردند. وقتی در اواسط زمستان آنوقه ای را که خود جمع کرده بودند تمام کردند، از دولت تقاضای خرید جو و یونجه نمودند ولی به آنها جوابی داده نشد. و این مردم بد بخت فقط میتوانستند آن وقه مورد نیازشان را از غلافهای موجود در پارس آباد و قصبهها بخرند و آن هم جوراً منسی (۵ کیلو) به قیمت ۸۰ ریال که با خرج حمل به قشلاق به ۸۵ ریال تمام میشد و با این حساب اگر

این جور امصرف میکردند يك گوسفند میبایست در فصل بهار ۹۰ تومان قیمت داشته باشد و این هم غیرممکن است که يك گوسفند از زمستان درآمده ، این قیمت بیارزد . آیا اینها چه میتوانند بکنند ؟ از جکا میتوانند کمک بگیرند ؟ دردشان را بهکی میتوانند بگویند ؟ به دولت ؟ به دولتی که زمینشان را از دستشان گرفته و خود این توطئه را برایشان چیده بود ؟

آری ، بدین طریق عد زیادی تمام گوسفندان ، عده اسب چهارم وعده دیگر نصف گوسفندان شان را از دست دادند ! خیلی دردناک است ، با حداقل ۸ نفر در خانواده ۵ ماه سال را در قشلاق بگذرانی با تمام اهل خانه از چه گرفته تا بزرگ ، از زن گرفته تا مرد ، به کارهای جانفرسائی که قایم توصیف نیست تن در دهی و چه هائی پابرهنه و بالباس مندرس نگهداری ، به امید اینکه در بهار تعداد گوسفندان زیاد شده و بشم و شیر زیاد داشته باشی و از این راه خرج خانه را در بیاوری ولی در عوض خود گوسفندانی را که جمع کرد نشان به بهای عمریک شاهسون تمام میشود از دست بدی . سرنگون باد چنین رژیم خائن وضد ملی که این همه مستم را به ملت میکند . در موقع بهار که همه این افراد ستم دیده و زجر کشیده به طرف کوهها و هات بر میگشتند صحنه ای تماشائی داشت . اکثر گوسفندانی هم که باقی مانده بود به مرض سل مبتلا بودند و راه مراجعت به طرف کوهها و هات بعضی هاد چارباوندگی شده و بقیه گوسفندان را هم از این طریق از دست دادند . مثلاً يك خانواده ۸ نفری (پدر و مادر و ۶ فرزند) با گوسفندان لاغر و بی بنیامی که داشتند چارباوندگی شده و تمام گوسفند هارا از دست دادند ، در نتیجه مادر و بچه هاد ره ناجا سگت کرده و مرده بود . البته حالا دیگر در ایران این جور وقایع غیر عادی نیست . اینان که در زیر رژیم استبدادی شاه در بر در شده و تمام دارائی شان را از دست داده اند با اهل و عیال و شکم گرسنه به پارس آباد و اطراف آن ، به مشگین شهر و اهرو تهر و تبریز و شهرهای دیگر کوچ کرده اند و در گوشه و کنار این شهرها جا گرفته اند . از جمله در دامنه کوه عینال زینال تبریزیا (عین آلی) از این مهاجران زیادند و در هر صورت هر کجا باشند بعدد کارگران بیکار اضافه شده اند . با زیاد شدن تعداد کارگران بیکار ، تمام شرکت ها بخصوص شرکت سهامی زراعی نهایت استفاده از این کار را میکنند و آنها را با پرداخت مزد ناچیزی بعد لخواه خود به کارهای سخت و امیدارند . مزد يك کارگر در شرکت زراعی در دشت مغان (تابستان ۱۳۵۴) ۱۵ تومان بود که هزینه غذا هم برعهده خود کارگر بود و ساعت کار از ۷ صبح تا ۷ بعد از ظهر با يك ساعت وقت برای صرف ناهار و استراحت . یعنی يك کارگر یا زده ساعت تمام در روز راجلو آفتاب این دشت با انجام کار بدنی جان میکند و عد زیادی نیز در چهارراه و کوچه های پارس آباد در راز کشیده و منتظر کار هستند .

خبری شنیدنی است که حقوق يك زن در این شرکت چقد راست و کارش چیست . چند بین سال است که شاه و تمام دستگا ههای تبلیغاتی رژیمش از آزادی زنان و برابری آنان با مردان بانگ می زنند . آشکار است که در هیچ جای ایران آزادی زنان به معنای واقعی کلمه اصلا وجود ندارد . ولی محرومیت زنان در دشت اهز هر لحاظ بیش از شهرهاست و طرز کار و میزان کارشان نیز خیلی اسفناک و باور نکردنی است .

زنان کارگر در این شرکت از حقوق مساوی با مردان برخوردار نیستند و خیلی کمتر از مردان مزد میگیرند . زنان و دختران کارگران و دهقانان این دشت را با پرداخت مزد خیلی کم به کار میکنند . آنان را برای علف زنی در مزرعه های پنبه و غیره بصحرایمیرند . ماشین های بزرگی مانند ماشین باری وجود دارد که حدود ۸ نفر ظرفیت دارد . صبح از ساعت ۸ کارگران زن را با وضع ناجوری بدین وسیله به مزرعه ها حمل میکنند ، از ساعت ۸ صبح تا ۶ بعد از ظهر آنان را در صحرایمیدارند . این

بی وجد آنها حتی به آنها اجازه نمیدهند تا برای ناها ریه خانه برگردند و با انجام چنین کار طاقت فرسا همان ناها ریه میسگی خودشان را که نان و پنیر است میخورند و آن هم در زیر آفتاب سوزان . فقط در ساعت ٦ میروند و آنها را حد و ساعت ٧ شب به خانه ها برمی گردانند . مزد یک زن علف زن ماهی هشت تومان و بچه ها و زنان غیر ما هر ٥ تومان است ؛ غیر قابل تصورات است که یک زن جوان پرکار در چنین شرایطی ٥ تومان در روز مزد داشته باشد و صورتیکه برای همین بدی آب و هواست که بیه مهندسان و روسای این شرکت پول کلانی میبرد از زند و همه چیز را اختیارشان میگذارند . این است آزادی زنان و برابری آنان با مردان در رژیم محمد رضا شاه خائن !

شهرپارس آباد محل استراحت و تفریح روسا و مهندسان این شرکت و همچنین شهرکارگران شرکت و دیگر کارگران است . شهر کوچکی مانند تهران بزرگ باد و آب و هوای متضاد و یاد و محله اعیان نشین و عطله نشین . در یک طرف این شهر باغ بزرگی وجود دارد که سر تا سر خیابان را فرا میگیرد و در میان این باغ خانه های مسکونی برای مهندسان و روسا با فورم جدید و عالی و مجهز به تمام وسایل ایمنی و آسایش ساخته شده و زندان در جلوی این باغ با اسلحه ایستاده و زنجیری به جلو در کشیده شده که فقط خودشان میتوانند داخل شوند . تمام هتل ها و رستورانها نیز در این خیابان قرار دارند و آنان شب ها را در آنجا با یاد و رخانه هایشان به عیش و عشرت و مصرف مواد مخدر میپردازند در طرف دیگر شهر کارگران زحمتکش ساکنند و معلوم است چه وضعی دارند . کارگری که روزی ٥٠ تومان مزد میگیرد و آن هم اگر پیدا شود با چند نفر اهل خانه با چه حسرت و غصی به آسوی شهر نگاه میکند . کارگران حتی آب خنک هم در تابستان دشت مغان نمیتوانند بنوشند . بعضی ها خانه هایشان را ازنی و علف های خشک درست کرده اند .

هفته ده که تقریباً در نزدیکی هم قرار دارند ، کوچکترینشان دارای ٨٠ خانه است . اهالی این دهات در روی زمین هایی که چندان حاصلخیز نیست و شرکت تراعی هنوز به آنها دست درازی نکرده به کشت مشغولند و بدین طریق مقداری گندم برای زمستان تهیه میکنند و بعضی هایشان ١٠ تا ٢٠ راس هم گوسفند دارند که فقط میتوانند در حوالی ده بچرانند و اگر تجاویز به چراگاه های شرکت زراعی بکنند توسط مامورین پاسگاه ها کتک میخورند و جریمه میشوند . در هتای این دهات قصابی وجود ندارد و اهالی فقط موقعی گوشت میخورند که یکی از گوسفندانشان مریش شده و سرش را ببرند که به همسایگان خود یا میفروشند ، یا رایگان میدهند . در چهار تایشان مدرسه ای وجود ندارد . در هیچیک از دهات حتی برای ٣٠ ده هم یک دکتر وجود ندارد و فقط در پارس آباد و علی رضا آباد و نژاد آباد کثرت و مانگا وجود دارد . آن هم با پول و منت برای روستائیان . اتوبوس در این دهات کار نمیکند ، بجز یکی که در کنار جاده پارس آباد و مشکین شهر قرار دارد و دهات دیگر مجبورند بیماران خودشان را با اسب و الاغ به کنار جاده آورده و از آنجا سوار ماشین شوند و به شهر بروند .

یک مرد ٥٥ ساله در یکی از این دهات به سردرد شدید ورم پاها مبتلا میشود (پائیز ١٣٥٣) این شخص برای معالجه در مشکین شهر و تبریز به بیمارستانها مراجعه میکند . پس از چند روز رفت و برگشت به بیمارستانها در تبریز هر دو بیمارستان پهلوی و شیر و خورشید جواب ندادند و میگویند جای خالی فعلاً نداریم تا شما را بستری کنیم . مرد بیماریه دهر میگردد از ٧ تا گوسفند سه تایش را میفروشد و به تهران میروند . با یکی از فامیلیهایش در تهران به بیمارستانها مراجعه میکنند و بالاخره یکی از بیمارستانها برای معالجه . . . ١٠ تومان مطالبه میکند . مرد بیمار که پول ناچیزی داشته نمیتواند این مبلغ را بپردازد و هر اندازه التماس میکند قبول نمیکند و میگویند هزینه معالجه همین است . مرد با خیال پریشان به دها میگردد و اگر نمرده باشد هنوز هم در خانه درد میکشد . از همینجا وضع دهاتی را که از پارس آباد و دیگر شهرک ها خیلی دور افتاده اند میتوان سنجدید .

۲- سخنی با ترانه ساز

باد گرگونی های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی يك جامعه موسیقی آنان نیز تغییر شکل مییابد. ترانه هارنگ نوینی بخوشتر میگیرند تا جوابگوی احساسات و نیاز روحی نسل جدید گردند. نسلی که دیگر قادر نیست همسلیقه اجداد خویش باشد. این نیاز زمانست، جبر تاریخیست. همان جبری که سرینای اجتماعی را دگرگون میسازد، لا جرم روینار نیز تغییر میدهد. وجه کوتاه میاند یسند آنان که این عامل اصلی را نادیده میگیرند و خود را به کوزستان فراموشی میسپارند.

هنرمندی که نتواند نیاز روحی ملتش را درک نماید، وضع اقتصادی - سیاسی جامعه اش را لمس کند، هرگز قادر نخواهد بود با جامعه اش یکصد آگردد، که گشای بند هایش و التیام بخش درد هایش شود. در آن زمانست که ملت از آوری میگرداند، با سکوتش در این خفقان او را با یکوت مینماید و به گورستان فراموشیش میسپارد.

ترانه سرایی که نخواهد درد های جامعه اش را درون ترانه های خود بگجاند، " ترانه گو " نیست، " مدیحه گو " است. مدیحه گوی جلادان و دژخیمان! زیاده رهنمایی که گرد آگرددش را برهنگی و گرسنگی و ترس و خفقان و زورگویی احاطه کرده اند، زندانهای شهرش را زندانیان سیاسی پرنموده اند، دژخیم در خانه همسایه اش را میکوبد، او با خیال راحت از لب یارو کیسوی دلدار وبت عیار سخن بمان میآورد و در آرزوی شب وصال میسوزد! هر چند ممکن است چند روزی ترانه اش گل کند، ولی این چند صباحی بیش نیست.

آهنگسازانی که برای گردآوری پول و ثروت آهنگ میسازد، هنرمند نیست، مستمند است. زمان ما احتیاج و نیاز فراوان به سرود های " رزمگر " دارنده " بزومگر ". سرودی که بیجا خیزاند، بشوراند، بکوباند، دگرگون سازد، بنیان بکند، امید بخشد و نیرو دهد، ترانه ای که سرایند ما را از بیم زندان گنماد و خواننده اش از وحشت شکنجه تنهاد ریمان رفقای بسیار نزد يك قادر بخواندش باشد. ولی همین ترانه که سرایند ه و سازنده اش گنماند و نه از زاده و و تلویزیون پخش میگرد و نه صفحه و نوارش بفروش میرسد، در زمانی بسیار کوتاه بر لبهای توده خواهد نشست و برای همیشه درون دلهایشان جایگزین خواهد گشت، دیگر ملت در رزمش تنها نیست. ترانه بر لب او است. هر چند از ترس سنگ سیاهان خبر رسان! بزحمت بشود زمزمه اش را شنید و لی درد روشن فو قاعیست.

ترانه ای که زد لب برخیزد لا جرم بردل نشیند. چراترانه " مرابوس " که بیش از بیست و چند سال از عمرش میگذرد، هنوز هم که هنوزست، از خاطره ها نرفته و در کوچه و بازار بر سر زبان توده هاست؟ تنها با خاطر آنکه از زرفای قلب سرایند ه ای برخاسته که انتظار مرگ خویش را در رسید ه دم فردا پیش میکشید. این ترانه سر از خم زمانش را با تمام رگ و پوستش احساس مینمود و این احساس را درون ترانه خویش گجاند. توده نیز سالهاست که آنرا برگرامی ترین نقطه قلبش چسبانده که گاه زمزمه میکند و نیرو میگیرد.

ترانه ساز آفریننده است و مانند هم آفرینندگان دیگر نیاز به مایه دارد، این مایه، اجتماع اوست.

ترانه ساز آگاه باید همانند درخت باروری باشد که هر مویرگ ریشه اش درون قلب یکی از محرومان و زحمتکشان اجتماعش نفوذ نماید و با تپش آن به جنبش درآید. با اندوهش، اندوهگین گردد و با

شاد میش بود بر خیزد . ترانه ساز باید در برابر ملت رنج کشیده خویش سوگند وفاداری یاد نماید .
همان سوگندی که " افراشته " شاعر خلق همه عمریدان وفادار ماند و در راه آن جان سپرد .

" بشکنی ای قلم ای دست اگر پیچی از خدمت محرومان سسر "

۳- انقلاب سفید یعنی چه ؟

دوستان عزیز عاقبت پس از مدتها فهمیدم که چرا به رفوم " عاری از مهری " میگویند :
" انقلاب سفید " !
نه اینکه يك کارگر زحمتکش پس از یکماه تمام جان کنده و عرق ریختن با چند رغازی که در میآورد ،
در این گرانی سرسام آور ، تنها قادر است يك غذای بخور و نمیر برای خودش و خانواده اش تامین نماید
حال اگر ناگهان مریض شود و یا فرزندش بیمار گردد ، با این قیمت گذاری جدیدی که برای درمان
نموده اند و با اصطلاح خودشان باگرا ن فروش مبارزه کرده اند ، مجبور است که تمام درآمد یکماهه اش را
خرج دکتر و وایماریستان بنماید تا شفایابد . در آن هنگام دیگر پولی برای خرید ما بهیچان اولیسه
زندگیش و کرایه خانه و آب و برق باقی نمی ماند . بهر صورت از د و حال خارج نیست : یا باید درآمدش
خرج درمان گردد ، که در آن صورت امکان دارد از گرسنگی و بیخانمانی و سرما بمیرد ، و یا خرج غذا
و کرایه خانه شود ، که در آن هنگام بیماری او را از پای در خواهد آورد و اگر هم نمیرد دیگر قاره کسار
کردن نیست ، که هر دو نوع مرگ بدون خونریزی است و سفید پاک و بی سرو صد است !
لطفاً راهنمایی نمائید که کدام راه را انتخاب کنم ؟ !

محو و نابود نخواهد شد ولی اوقات ربه رفع بحران ها هم نیست . از طرفی طبقه کارگر هر چه مصمم تر
با مبارزه خود عدم رضایت خویش را علیه سیستمی که باعث و بانی این همه رنج و تعب و محرومیت برای او
است لیبرال میاید .

بنابراین بحران کنونی حادثه ایست که بیک مرحله از تکامل تاریخی اقتصاد سرمایه داری در سپهستم
ارشاد د ولتی - انحصاری و بیک مرحله از دوران پس از جنگ خاتمه خواهد داد ، در حالیکه آغاز
مرحله جدیدی که بود را جتناب ناپذیر ترزلزل ، اضطراب و آشفتگی های ژرف تر و اساسی تر اقتصاد سرمایه
داری را با خود به همراه خواهد داشت از هم اکنون پیدا است .

مترجم : منصور

D O N Y A
Political and Theoretical Organ of
the Central Committee of the
Tudeh Party of Iran
July, 1976, No. 4

Price in :	بهای تکفروشی در کتابفروشی ها و کیوسک ها :
U.S.A.	0.4 dollar
Bundesrepublik	1.00 Mark
France	1.50 franc
Italia	250 Lire
Österreich	7.00 Schilling
England	4 shilling

بهای برای کسانی که مجله را در خارج از کشور بوسیله پست دریافت میکنند
۲ مارک و معادل آن به سایر ارزها

« دنیا » را بخوانید و به پخش آن یاری رسانید !

حساب بانکی ما :

Sweden
Stockholm
Stockholms Sparbank
N: 0 400 126 50
Dr. Takman

با ما همکار رس زیرمکاتبه کنید :

Sweden
10028 Stockholm 49
P.O.Box 49034

دنی

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران
چاپخانه " زالترا لاند " ۳۲۵ شتاسفورت
بهادر ایران ۱۵ ریال

Inlex ۲